**پاسخ به :**

**دکتر سروش**

**در خصوص مقاله**

**«خواب احمد» او**

**از : جمال گنجه ای**

**شناسنامه کتاب**

**نام کتاب : پاسخ به دکتر سروش در خصوص مقاله «خواب احمد» او**

**نام مولف : جمال گنجه ای**

**تاریخ انتشار در فضای مجازی : تابستان 93**

**ادیت : تابستان 95**

[**www.tafsir.jamal-ganjei.com**](http://www.tafsir.jamal-ganjei.com)

[**jamalganjei@gmail.com**](mailto:jamalganjei@gmail.com)



**فهرست**

|  |  |
| --- | --- |
| **موضوع** | **صفحه** |
| **مقدمه 1 : چرا ناگهان اینهمه وحی پژوه پیدا شده؟** | **5** |
| **مقدمه2 : وحی پژوهی محال است .** | **11** |
| **مقدمه 3 : بسیاری از مدعیان ، قرآن را نمی شناسند** | **15** |
| **مقدمه 4 : ضعف شدید مستندات دکتر سروش** | **17** |
| **مقدمه 5 : انگیزه دکتر سروش برای ورود به این موضوع** | **21** |
| **نتیجه گیری مقدماتی** | **35** |
| **ورود به مطلب اصلی (مخالفت صریح این گفتمان با نص قرآن)** | **36** |
| **پیوست 1 : در باره «خواب»** | **49** |
| **پیوست 2 : متن مقاله اخیر دکتر سروش** | **56** |
| **پیوست 3 : یک نمونه مشابه با نقدِ درجا** | **82** |
| **از این قلم :** | **120** |

**مقدمه 1**

**چرا ناگهان اینهمه وحی پژوه پیدا شده؟**

وقتیکه یکنفر در اثر یک بیماری میمیرد ، خوب ، این یک واقعه است و یک همدردی واستغفار و دلداری به بازماندگان ، و نهایتا موضوع تمام تلقی شده و پس از مدتی فراموش میشود . اما وقتیکه در مدتی کوتاه چند نفر به یک بیماری واحد بمیرند این موارد یک «خبر» تلقی میشود ، و صرفنظر از اینکه توجه متخصصان را به خویش جلب میکند و اهالی رسانه ها را وامیدارد روی آن تمرکز کنند و ادارات مختلف مرتبط دولتی را وا میدارد نسبت به آن واکنش نشان دهند ، دو سوال را پیشِ روی همگان قرار میدهد :

**1 – علت و یا علل بوجود آمدن آن وقایع چه بوده ؟**

**2 – نتایج بوجود آمدن آن وقایع چه ها میباشد؟**

جریانی را که «وحی پژوهی» مینامیم شبیه موضوع فوق است .

در مدتی کوتاه ، ناگهان ، تعدادی وحی پژوه پیدا شده اند ، یکی دوتا نبوده اند ، زیادبوده اند ، و پخش شدگی شان در گستره قابل توجهی از جهان اسلام بوده است، بطوریکه ذکر نام چند نفرین از برجستگان آنها قابل تامل است :

**محمد ارکون** ، متولد 1928 **محمد مجتهد شبستری** ، متولد 1936 **عبدالکریم نصر حامد ابوزید** ، متولد 1943 **سروش** ، متولد 1945

کسان دیگری که به شهرت افراد فوق نیستند زیاد میباشند و در اثر جستجوئی در اینترنت میتوان به فهرست طولانیی رسید ، اما ، همین مقدار که ذکر کردیم برای منظور کافی است ، ولی اینها افراد شاخص این جریان اند ، بقیه را هم که مطالعه کنید می بینید در همین رده سنی قرار دارند .

این یک «خبر» است ، زیرا پیدایش این وحی پژوهان در مدتی کوتاه وقوع یافته است، و لذا جا دارد آن دو سوال را مطرح کنیم :

**1 – چرا این تعداد وحی پژوه در این بازه زمانی کوتاه ظهور یافته اند؟**

**2 – آثار و نتایج پیدایش آنها چه می باشد؟**

**1 - سعی برای پیداکردن پاسخِ سوال اول**

بهترین راه برای یافتن پاسخ مذکور این است که ریشه های این جریان را در آثار این اشخاص پیدا کنیم.

وجه مشترک آثار آنان این است که آنان در نوعِ بیانِ معهود در باره وحی تشکیک کرده و پیشنهاد های جایگزینی برای آن ارائه کرده اند .

به عبارت دیگر ، آنان منتقد تلقی معهود از وحی بوده اند . لذا ، بطور طبیعی ، منتقد نتایجی نیز میشده اند که از آن تلقی معهود – به نظر آنان - منتج میشده است . یعنی آنها بطور غیر مستقیم پندارها و در نتیجه رفتارهای مسلمانان را در بوته نقد قرار داده اند .

اندکی تدبر بما میگوید که دومی می باید مقدم بر اولی بوده باشد . به این معنی که آنها می باید در مدتی طولانی منتقد پندارها و در نتیجه رفتارهای مسلمین بوده ، و سپس - به زعم خویش – به نقد چیزی پرداخته باشند – که ریشه آن پندارها و رفتارها را در آن میدیده اند ، یعنی تلقی معهود از وحی .

به عبارت دیگر ، آنها تصور میکرده اند که با «اصلاح» تلقی معهود از وحی خواهند توانست پندارها و رفتارهای مسلمین را – به نظر خویش – اصلاح کنند .

**خلاصه اینکه نظر انتقادی آنان از پندارها و رفتارهای مسلمین ، آنان را به نظر انتقادی در باره وحی کشانده است .**

**اولین انتقادها از رفتارهای مسلمین** به قرن نوزده میلادی و به مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی و به جمله مشهور او به این مضمون که : «در اروپا اسلام دیدم و مسلمان ندیدم ، و در ممالک اسلامی مسلمان دیدم و اسلام ندیدم» و پس از او محمد عبده – از شاگردانش – نیز فراوان چنین اظهاراتی داشته است .

پس از آن دو مرحوم ، انتقاد از پندار و رفتار مسلمین روز به روز پر رنگ تر شده و در امروز به حداکثر پررنگی خویش رسیده است ، و چون موضوع واضح است بیشتر به آن نمی پردازیم ، اما نمیتوانیم به این نکته اشاره نکنیم که عامل موجده پیدایشِ این نظر انتقادی برخورد مدرنیته و سنت بوده که خودش بحث مفصلی میطلبد و در این موضوع کتابهای متعدد و مقالات بیشماری به وجود آمده که پرداختن به آنها نه به بحث فعلی مربوط است و نه در حوصله این مختصر میباشد .

مسلمانان در طول این دوقرن با انتقادِ به حقِ مذکور ، اینطور کنار آمده اند که : «اسلام به ذات خود ندارد عیبی ، هر عیب که هست از مسلمانی مااست» ، به عبارت دیگر ، مسلمانان با قبولِ اصلِ مایه اصلیِ انتقاد ، اینطور به آن جواب داده اند که انتقاد وارد است ولی برای رفع پندارها و رفتار های مورد انتقاد باید به متون اساسی برگشته و پندار و در نتیجه رفتارهای خویش را از نو براساس آنها باز سازی کنیم ، اما ، اشخاص یاد شده با ارائه فرضیات وحی پژوهانه خویش عملا این پندار را ایجاد کرده اند که خود وحی و در نتیجه کتاب و سنت ممکن است ایراد داشته باشد .

آیا جریان «انتقاد از خویش» که فوقا دیدیم ، تنها جریانی از این نوع در تاریخ اسلام است؟

نه !

مثلا از همان روزها و سالهای آغازین پیداش اسلام نیز چنین جریانی را می بینیم :

1 )- در سوره روم یک گفتمان غلط می بینیم که مسلمانانِ تحت شرایطِ نامطلوبِ خویش در مکهء قبل از هجرت، از مغلوبیت روم پکر شدند که خداوند پیشگوئی غلبه آنان را در کمتر از ده سال داد ، اما ضمنا بطور تلویحی گفت که پیروزی و شکست در جنگها ربطی به ایمان و کفر ندارد .

2 )- اما ، آن گفتمان باطل از بین نرفت تا اینکه هجرت شد و جنگ بدر با آن نتیجه عجیب پیش آمد و پس از آن جنگ احد بود که نتیجه ای شکست-مانند داشت و خسارت عظیمی هم ببار آمد ، و چنانکه از نیمه دوم سوره آل عمران برمی آید ، آن گفتمان غلط دوباره سر بلند کرد که مگر ما به حق نبودیم پس چرا اینطورشد؟

3 ) - در قرن هفتم هجری شکست سنگین «جهان اسلام» از مغول های وحشی بی تمدن و فقیر و پابرهنه را داریم ، که نتیجه اش یک «بحران هویت» سنگین بود که به پیدایش ادبیات عرفانی منجر شد که مولوی و حافظ از پرچم ها و تابلوهای پس از آن دوره اند .

4 ) - این گفتمان غلط ، اما ، بازهم ماند و ماند تا اینکه رسید به سال 1967 که به جنگ شش روزه معروف است و شکست مفتضحانه ارتش های مشترک مصر و سوریه از اسرائیل را در پی داشت .

شکست مذکور یک شوک عظیم به دنبال داشت که مدتها همه را دچار گیجی کرده بود ، اما ، آن گفتمان غلط دوباره سربلند کرد که «مگر ما به حق نبودیم؟ پس چرا چنان شکست مفتضحانه ای خوردیم؟»

نتیجه این شوک عمومی ظهور دو جریان فکری بود که با اندک تاخیری روی داد :

الف)- ظهور خشک مغز ترین و در عوض خشن ترین جریان از میان مردم عادی (از قبیل پیشکسوت ها و تولید کنندگان گفتمانِ طالبانی و القاعده ای و داعشی و . . )

ب)- زلزله فکری در میان متفکران بالاترین لایه های فکری در میان مسلمانان که منجر به جریان «وحی پژوهی» شد .

جریان وحی پژوهی یک جریان نو است که پس از «بحران هویت» مذکور پیدایش یافت .

نگاه کنید به سن پیشگامان آن در زمان وقوع این شوک عظیم :

**نصر حامد ابوزید** ، متولد 1943 (24 ساله در تاریخ وقوع جنگ شش روزه)

**محمد ارکون** ، متولد 1928 (39 ساله در زمان جنگ شش روزه)

**محمد مجتهد شبستری** ، متولد 1936 (31 ساله در زمان مذکور)

**عبدالکریم سروش** ، متولد 1945 (26 ساله در زمان مزبور)

اصل گفتمان این است :

مگر ما به حق نبودیم؟

(جواب) چرا !

پس چراچنین شکست مفتضحانه ای پیش آمد؟ اصلا از کجا معلوم که به حق بودیم؟

(جواب) به حق بودیم چون پیرو قرآنیم .

پس چرا این شکست مفتضحانه واقع شد؟

(جواب) حتما در تلقی ما از قرآن یک اشکالی هست!

دکتر سروش میگوید قرآن «خوابنامه» پیامبر است و مجتهد شبستری و دکتر پیمان میگویند قرآن «فهم نامه» آنحضرت است و هر دو در این شریک اند که قرآن ممکن است سخن مطلق خدا نباشد ، و پیامبر در تولید وحی دخیل باشد ، و وحی میتواند **سخن** **مشترک** خدا و رسول تلقی شود .

سخن سروش از این لحاظ غلیظ تر است : قرآن **خوابنامه** های رسول است .

اما ، سخن آن دیگران لطیف تر است : قرآن **فهم نامه** رسول است .

**2 - سعی برای پیداکردن پاسخِ سوال دوم** (نتایج جریان وحی پژوهی)

امروز کسانی را می بینم که اعجاز قرآن ، مخاطب بودن ما نسبت به قرآن ، و . . و . . و . . را انکار میکنند ، و تعدادشان هم کم نیست ، و صاحب کرسی و تریبون هم هستند، و سخن شان در دانشجویان شان و طلاب شان نفوذ هم دارد و بطور تولیدانبوه این نوع مطالب را القاء و تبلیغ میکنند .

و ما چون در پیوست های این مکتوب یکی از آن موارد را با تفصیل نشان خواهیم داد، در اینجا شرح بیشتری عرض نمیکنیم .

**مقدمه 2**

**وحی پژوهی «محال» است**

در آیه 3 سوره بقره در وصف متقیان میخوانیم : . . . الذین **یومنون بالغیب** و . .

سوره بقره اولین سوره مدنی است که در اوایلِ پساهجرت شروع به نزول نموده و حدود سیزده سال پس از آغاز نزول اولین جرعه وحی نازل شده است .

نزول قرآن از سوره های کم حجم و حاوی مطالب بسیط و در عین حال «پایه ای» آغاز شده ، و در اوایل پیروان انگشت شماری داشته ، و در طی مدت تقریبیِ سیزده سال، به یک جریان بسیار قوی اجتماعی تبدیل شده ، که چون همگان کم و بیش چیزی از آن میدانند وارد آن نمیشویم ، اما همینقدر اشاره را لازم میدانیم که نزول قرآن در طول این مدت آنقدر از معارف حیاتبخش بر جان مخاطبان خویش نشانده که توانسته از آنان – که میدانیم چه کیفیتی داشته اند – چنان نیروئی بسازد .

بالاخره هجرت وقوع یافت و قرآن در اوایل پساهجرت در مقام توصیف پیروان واقعی خویش ، در همان ابتدا میگوید **الذین یومنون بالغیب** . .

این «**غیب**» که قرآن ایمان به آن را از اولیه ترین ملاکات تقوا معرفی میکند چیست؟

**یک مثال :**

در قرآن ، در رابطه با خداوند مطالب بسیار زیادی وجود دارد که بطور تخمین میتوان حدود یک سوم حجم قرآن را مربوط به خداوند برآورد کرد . اما ، در این حجم عظیم ، حتی یک آیه هم در باره ذات خداوند وجود ندارد . هر چه آیه که در قرآن در باره خداوند هست ، در باره نعمت هایش ، آیاتش ، و صفاتش است ، اما در باره ذاتش هیچ آیه ای وجود ندارد .

چرا؟

زیرا درک چیستیِ خداوند **محال** است ، یعنی اینکه همانطور که این جهانِ فعلی را نمیتوان برای جنین تشریح کرد و توضیح داد ، ذهن بشر امکان درک ذات خدا را ندارد .

مثالِ قرآنی این مطلب در قرآن در داستان بنی اسرائیل در سوره اعراف آمده ، آنجا که حضرت موسی درخواست میکند که «رب ارنی انظر الیک» (خدایا خودت را به من نشان بده بطوریکه بتوانم ببینمت) و جواب می شنود که «لن ترانی و لکن انظر الی الجبل . فان استقر مکانه فسوف ترانی . فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک» (هرگز مرا نخواهی دید . و لیکن به آن کوه نگاه کن . اگر آن کوه در جای خویش کماکان استقرار داشته باشد بزودی مرا خواهی دید . پس به محض اینکه خداوند تجلیی به آن کوه کرد ، آن تجلی ، کوه را متلاشی نمود و موسی از دیدن این واقعه غش کرد و افتاد ، و هنگامی که به هوش آمد و به پاخاست ، گفت خداوندا تو از آنچه می پنداشتم بالاتری ، من البته به درگاهت توبه میکنم)

دکتر سروش بطور واضح گفته است که مطالب قرآن را ، صرف نظر از اینکه خواب آنحضرت باشد یا چیز دیگر ، قبول دارد ، لذا ، باید این را قبول داشته باشد که کوه نتوانست یک تجلی کوچک الهی را تحمل کند و خُرد شد ، و خود موسی (علیرغم آن شخصیت عظیمش) نیز ، **نه از** **تجلی الهی برخویش ، بلکه از مشاهده یک تجلی کوچک الهی بر یک موجود دیگر ،** غش کرد و به زمین افتاد .

ما تحمل درک یک موجود ضعیف از مخلوقات الهی را نداریم ، چه رسد به تحمل درک خود خداوند .

مثلا ، علماء آستروفیزیک میگویند در جهان میلیاردها کهکشان وجود دارد که هرکدام از آنها میلیاردها خورشید مانند خورشید ما را دارند ، لذا میتوان گفت که خورشید ما یکی از مخلوقات ضعیف و کوچک الهی است . حالا آیا ما تحمل درک این مخلوق ضعیف الهی را داریم؟ نه ! زیرا نمیتوانیم دو دقیقه به خورشید نظر کنیم ، زیرا فورا کور میشویم . وقتی که تحمل دو دقیقه نظر کردن به خورشید را نداریم ، چگونه تحمل خواهیم داشت به ذات الهی نظر کنیم؟

وحی نیز چنین چیزی است .

وحی **از شئون الهی** است و ما تحمل درک وحی را نداریم ، زیرا (مثلا) وحی چیزی است که **آسمانها را اداره** میکند (و اوحی فی کل سماء امرها – 12 فصلت) یعنی اداره امور در هر اسمان بر عهده وحی است ، یعنی **وحی بر آسمان محیط** است ، و فارغ از اینکه آسمان چیست، و اینهمه دانشمندان آستروفیزیک با آن تجهیزات چندین میلیارد دلاری سرِ عجز در برابرِ درک آسمان خم کرده اند ، چه رسد به ما در مقابل وحی که محیط است بر همان آسمان ها است ، یعنی اینکه ، ماکه جای خود داریم ، آسمان از درک چیستیِ وحی درمی مانَد .

برگردیم به بحث .

ایمان به غیب که در ابتدای سوره بقره ، به عنوان اولین قدم در تقوا ذکر شده ، به این معنی است که ای مسلمانان بسیار چیزها هست که در دسترس فکر و علم شما نیست، اما در این قرآن به آنها اشاره شده ، شما اجمالا معتقد به صداقت قرآن و صحت ادعاهایش باشید ولی بدانید چیزهایی مانند لوح و قلم و عرش و کرسی و قیامت و ملائکه و جن و عالم ذر و ذات خدا (و از جمله آنها **چیستیِ وحی**) ، جزء «غیب» است و در طاقت شما نیست (و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا) زیرا شما که طاقت یک مخلوق ضعیف خدا (یعنی خورشید) را ندارید و اصرار در نظر به آن کورتان میکند چگونه انتظار دارید که آسمان را درک کنید و از آن بالاتر چگونه انتظار دارید که وحی را – که از آسمان هم بالاتر است – را درک کنید؟

همانطور که کوه نتوانست تاب یک **تجلی کوچک** خداوند را داشته باشد و موسی نیز نتوانست تاب **نظاره بر این تجلی** **الهی به یک موجود دیگر** را بیاورد ، و شما که نمیتوانید دو دقیقه به خورشید نظر کنید ، این چه تکلف و جهالتی است که توقع درک چیزی را دارید که محیط بر آسمان ها و خورشیدها است؟

شما فعلا فقط به آن مقولات که اسم شان غیب نهاده شده ایمان بیاورید و فعلا از سعی برای درک آنها کوتاه بیایید (که نابود خواهید شد) تا شاید در جهانِ پساقیامت یک چیزهایی در باره این مقولات برایتان آشکار شود .

در اینجا ممکن است کسی ایراد بگیرد که «این چه حرفی است که شما میزنی که وحی از شئون الهی است ، در قرآن وحی را به شیاطین هم نسبت داده ، آنجا که فرموده و ان الشیاطین لیوحون الی اولیاوهم»

در پاسخ عرض میکنیم که آن وحی نیست بلکه «شبه وحی» است ، همانطور که کار حضرت عیسی در «خلق» طیر از طین و نفخ در آن و پریدن پرنده «شبه خلق» است، حضرت عیسی چه کرده؟ خاک که از مخلوقات خداست را گرفته و در آن آب که از مخلوقات خداست ممزوج کرده و با دستش که آنهم از مخلوقات خداست و با نیروئی که از خدا داشته ورز داده و با حنجره اش که از مخلوقات خداست در آن دمیده و با نیروی اعجازی که در نهاد او قرار داده توانسته آن را بپراند ، کجای این «خلق» به معنی خلق السموات و الارض و خلق الانسان است؟

حضرت عیسی «خلق» نکرده ، بلکه خداوند از باب تقریب به ذهن عمل او را خلق نامیده ، و همینطور است مطلب آن آیه در مورد شیاطین که شیاطین وحی نمیکنند بلکه شبه وحی میکنند .

**مقدمه 3**

**بسیاری از مدعیان «اسلام دانی» و «اسلام فهمی» قرآن را نمی شناسند**

1 - در صفحات آینده در آنجا که «مقدمه3» نامگذاری شده ، به قدر کافی نشان داده ایم که دکتر سروش چندان سوادی در قرآن شناسی ندارد .

2 - یک آقای محترمی هست که به فلسفه و عرفان مشهور است ، و من هم برای ایشان احترام قائلم و دوستش دارم ، در یک گروه اینترنتی که این بنده هم در آنجا عضو بودم سخنی از او نقل شد که در قرآن چنین آمده که کارگزاران جهنم نوزده نفرند .

این بنده متعرض این معنا شدم که در قرآن آمده که «علیها تسعه عشر» و این کلمه «نفر» از کجا پیدا شده؟ و پس از آن ، بحثی در حدود صد پُست گذاری در آن گروه درگرفت . منظور این است که چنان شخصی که دائم در اینجا و آنجا از او نقل قول میشود و واقعا در فلسفه و عرفان هم صاحب نظر است (و خود این قلم نیر به بحث های فلسفی و عرفانی او علاقمند است) ، اینقدر در موضوع قرآن ولنگار و بی دقت است . و به نظر این بنده این بیدقتی ناشی از «قرآن ندانی» اوست .

3 - یک آقائی هست که شخصا از جهات بسیار زیادی تحسینش میکنم و خیلی دوستش میدارم ، و پیوست 3 همین کتاب در باره اوست و به همین علت نام شریفش را عرض نمیکنم .

ایشان در حوزه های متنوعی استاد مسلم است . اما مطالعه همان پیوست نشان میدهد که ایشان در مادّه قرآن لنگی و کسری قابل توجهی دارد .

4 - از این مثال ها زیاد است و اگر بخواهیم عرض کنیم طولانی میشود و لازم هم نیست زیرا که در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

5 - این قلم از دروس حوزوی بی اطلاع نیست و لذا عرض میکنم که در دروس حوزوی قرآن در متن نیست ، و شخص میتواند دروس حوزوی را بخواند و در آن استاد و بلکه به مقامات بالای علمی حوزوی هم برسد اما با قرآن چندان آشنا نباشد .

6 - در محیط های دانشگاهی هم – در حوزه های معارف – همینطور است و این قلم اخیرا ریز واحد های مقاطع کارشناسی و ارشد و دکترا در موضوع قرآن و حدیث (مصوب وزارت علوم) را دیده ام و گمانم درست درآمد ، در آنجا هم وضع شبیه همان است که در حوزه های سنتی علوم دینی است و قرآن در متن نیست ، گرچه مراتب درسی ، از قبیل واحد های درسی و مآخذ و ضرایب و . . ، در دانشگاه ها از سنن حوزویِ سنتی منظم تر و مرتب تر است .

خلاصه اینکه هم دانشجویان و هم طلاب به انگیزه هایی وارد دانشگاه ها و حوزه ها میشوند ، پس از ورود ، سیستم آنها را بسوی انتهای برنامه های تدوین شده میرانَد، و تا می آیند به خویش برسند ِسنّی پیدا کرده اند و اقتضائات زندگی نیز آنها را به طرف قبول مشاغل و لزوم موفقیت در همان مشاغل میرانَد و در همان چارچوب هایی که خوانده اند و در حالیکه یک حجه الاسلام و یا یک آیه الله و یا یک دکتر شده اند زندگی خویش را به آخر میرسانند و از قرآن اطلاع عمیقی کسب نکرده ، دعوت حق را اجبارا لبیک میگویند .

7 - متاسفانه این مطلب فراگیر است ، اما ، به دلایلی که تقریبا بر همگان روشن است نمیتوان بیشتر از این به این مقوله پرداخت ، زیرا به کسانی برخواهد خورد و اسباب زحمت خواهد شد .

**8 - نکته مهمی که نباید از آن گذشت این است که حکم فوق شامل «اکثریت» است ، نه «تمامیت» ، و البته این واضح است اما باید ذکر میشد .**

**مقدمه4**

**مستندات دکتر سروش بسیار ضعیف است**

مستندات ایشان اینهاست :

**1 - تفسیر غلط از قرآن**

دکتر سروش قرآن را غلط تفسیر کرده ، و از تفسیر غلط خویش به عنوان «دلیل» در توضیح فرضیه خویش استفاده کرده است .

**نمونه 1**

مثلا در مقاله «خواب احمد» گفته «مگر تجربه دیدن تخت خداوند بر دوش هشت فرشته در بیداری صورت گرفت؟»

بگذریم از اینکه این مصادره به مطلوب و بین دعوا نرخ تعیین کردن است (یعنی اول چیز غلط را به قرآن نسبت دادن ، و بعد همان را به نفع مواضع خویش دلیل قرار دادن)

صرفنظر از چند سطر فوق عرض میکنیم :

اولا پیامبر کجا گفته که من تخت خداوند را دیده ام که بر دوش هشت فرشته باشد؟ این آیه است یا روایت است؟

ثانیا مگر خداوند «تخت» دارد؟ («کرسی» که در قرآن آمده از جمله همان چیزهایی است که قبلا تحت عنوان «یومنون بالغیب» عرضی در باره مواردش کرده ایم)

ثالثا آن آیه سوره حاقه – و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه - مربوط به **پس از وقوع قیامت** است .

رابعا ، قیامت که هنوز واقع نشده که کسی آن را دیده باشد .

خامسا چه کسی گفته آنها ملائکه اند؟

**سادسا** ، درک قیامت ، براساس آنچه در مقدمه2 گفته ایم ، برای ما آدمها ، اعم از اینکه انسان معمولی باشیم یا پیغمبر ، در حالیکه هنوز در این جهان باشیم ، در بیداری باشد یا خواب ، محال است .

**نمونه 2**

در مقاله خواب احمد آیه اواخر سوره یوسف را که میگوید «حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا » را اینطور تفسیر کرده که آن پیامبران آنقدر مایوس شدند که تصور کردند خداوند به آنها دروغ گفته است .

درحالیکه «هُم» در کلمه «انهم» به مخالفانِ آن پیامبران مربوط است و نه به خودِ آن پیامبران ، و اساسا اگر پیامبری در باره خداوند چنین گمانی ببرد پیغمبریِ او چه وجهی دارد؟

**نمونه های دیگر**

در بخش «مقدمه 5) نمونه های فراوانی در این خصوص از ایشان ذکر شده است .

**2 - اقوال کسانی مثل مولوی**

نصف حجم مقاله «خواب احمد» دکتر سروش نقل قول مستقیم اشعار مولوی است ، و اقوال مولوی چه حجیتی دارد؟

مولوی علیرغم شهرتش و علیرغم فروش میلیونی ترجمه آثارش در جهان غرب که اکثرا فرق حجت و غیر آن را نمیدانند ، بی تعارف یک شاعری است که سخنان سست و بی پایه و غلط بسیار زیاد دارد و اگر بخواهیم نمونه بیاوریم خیلی طولانی میشود و در اینجا فقط یک مورد مشهور را ذکر میکنیم :

مثلا آنجا که داستانی را نقل میکند که موسی به کسی که برای خداوند بدن و دست و پا فرض کرده بود (دستکت بوسم بمالم پایکت وقت خواب آید بروبم جایکت) عتاب میکند و خداوند هم به موسی عتاب میکند که چرا متعرض او شده ای (ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم) یعنی موسی که پیغمبر خدا است خطاکرده که به گوینده یک قول جاهلانه باطل تعرض کرده و چرا ؟ زیرا که او مامور به وصل است ، و وصل به چه قیمتی؟ به نظر آقای مولوی **به قیمت زیر پاگذاشتن کلّ فلسفه ارسال رسل !**

و تازه از کجا معلوم که این واقعه اتفاق افتاده باشد؟ اگر این واقعه را خود مولوی درست کرده باشد که – همینطور هم هست – واجد دو افتراء است ، یکی افتراء بر خدا و دیگری افتراء بر یک پیامبر بزرگ الهی ، که از بزرکترین گناهان کبیره است!

بله ، این آقای مولوی است ، و مجموعه اشعار او پر است از چنین چیزهایی ! این آقای دکتر سروش هم تقریبا نصف حجم مقاله (خواب احمد)اش نقل قول مستقیم سخنان چنین کسی است و اصلا عنوان سخنرانی خویش ، یعنی «خواب احمد» را هم از همو گرفته است (خواب احمد خواب جمله انبیاست - مولوی)

**3 - فلسفه های محل تامل**

در مقاله اخیر ایشان و نیز در مناظره با آقای عبدالعلی بازرگان ایشان چیزهایی گفته که خدا در ما و ما در خدائیم و جدائیی در کار نیست و . . .

**4 - قول یک شخص افسانه ای مانند بوذرجمهر (که یک خواب از انوشیروان را نقل کرده)**

مثلا در مقاله خواب احمد چیزی از بوذرجمهر نقل میکند که شخصیتی است افسانه ای (و تقریبا نا معین) و به تعبیری که چنین شخصی از خواب انوشیروان کرده (تازه آنهم به نقل از یک شاعر) استناد نموده است .

**5 - قول ابن سیرین**

در جائی از مقاله خواب احمد به تعبیر خواب های ابن سیرین استناد نموده است .

**باید توجه داشته باشیم که فرق بین حجت و غیر آن چیست ،**

**چیزی که نصّ قرآن باشد حجت است ،**

**چیزی که بتوانیم یقین کنیم کلام پیامبر (ص) و معصومین است ، و علاوه بر آن فرازمانی-فرامکانی هم هست ، حجت است ،**

**چیزی که صحتش از راه مشاهده و تجربه به اثبات رسیده باشد حجت است ،**

غیر از اینها چه چیزی حجت است ؟

**مقدمه 5**

**انگیزه دکتر سروش برای ورود به این حوزه**

او ، وجودِ «مشکلات»ی در قرآن را انگیزه خویش برای ورود به این حوزه معرفی نموده ، و در فضای مجازی به نقل از سایت خویش ، آنها را ، چنانکه در ذیل می بینید، لیست کرده است :

● چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبران و راز زدایی و رازگشایی از آن

● رنگ و بوی فرهنگ عربی و قبائلی در سراسر قرآن و تاریخمندی آن

● آیاتی که با نظریات علمی مدرن تعارض آشکار دارند

● احکام فقهی که با عدالت و کرامت آدمی منافات دارند یا بوی خشونت فوق طاقت می دهند

● پستی و بلندی بلاغت قرآن در آیات و سور مختلف

● «کلامی ـ سمعی» بودن قرآن در طرح «قرآن: کلام محمّد» تا «رؤیایی ـ بصری» بودن آن در تئوری جدید

● قدرت تبیینی نظریه "رویاهای صادقانه" و «پوشش دادن»اش به داده های قرآنی

● توصیف آنچه به ماوراءطبیعت مرتبط است، از ذات و صفات الهی گرفته تا عالم مورچگان

● جسمانی بودن یا نبودن حشر مردگان که از معضلات فلسفه اسلامی است

● آیات متشابه که محتاج تأویل اند

● داستان آدم و حوا که بسیاری از معاصران بر اسطوره ای (یا تمثیلی) بودنش اتفاق کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمی‌دانند

● نظم پریشان قرآن که گاه در سوره و گاه حتّی در آیه واحد خود را می نمایاند

● زمان پریشی و قبض و بسط زمان و نقض قوانین طبیعت و علیّت

● تجربه سفر معراج و همنوایی اش با وحی قرآنی

● صنعت التفات یعنی در گفتار از خطاب به غیاب، و از غیاب به خطاب رفتن

**اینک جواب ها :**

● رنگ و بوی فرهنگ عربی و قبائلی در سراسر قرآن و تاریخمندی آن

حقیقت این است که این یک مثال بسیار خوب برای «قرآن ندان»یِ دکتر سروش است .

در تمام قرآن یک آیه هم یافت نمیشود که در آن از ارزش های قبیله ای ، مانند حمیت های قبیله ای ، اطاعت محض از رئیس قبیله ، چادر نشینی ، و سایر عناصر قبائلی تجلیل شده باشد . بلکه بر عکس ، به ارزش های انسانیِ فردی اهمیت زیادی داده شده ، که اسّ اساس زندگی تمدنی امروزین است ، و به آیات زیادی میتوان در این رابطه استشهاد کرد که چون کم و بیش همه با آن آشنا میباشند متعرضش نمیشویم .

اما آنچه راجع به زبان گفته اند کاملا نا نامعقول است . اولین مخاطب های قرآن عرب زبان بودند ، خداوند وحی را به چه زبانی غیر از عربی می باید میفرستاد؟ اما ، این هم نکته ای است که پس از گذشت مدتی از نزول قرآن ، زبانهای فنیقی و سریانی و آرامی و سبائی و قبطی و عبری و چه و چه از سکه افتادند و طوری شد که زبان عربی از عربستان و یمن تا عراق و سوریه و مصر و سودان و لیبی و ایران و قسمتی از اروپا هم نفوذ کرد و امروز ریشه بسیاری از کلمات اروپایی عربی است ، کلماتی مانند الجبرا (جبر) کاپ (فنجان) کیوب (مکعب) و کات (قطع) و . . . که زبان شناسان اینگونه ریشه های عربیِ زبانهای اروپائی را نزدیک به به صدها موردِ (ریشه ای ونه اشتقاقی) تخمین میزنند .

این دو ادعای بی اساسِ دکتر سروش یکی از «مشکلات» قرآن است؟ یا مشکل شخصی دکتر سروش است که از این چیزهای بدیهی نیز غفلت دارد؟

● توصیف آنچه به ماوراءطبیعت مرتبط است، از ذات و صفات الهی گرفته تا عالم مورچگان

این هم یک دلیل دیگر است بر شدت «قرآن ندانی» دکتر سروش که نمیداند در تمام قرآن آیه ای راجع به ذات خداوند نیست .

در مورد صفات الهی در کجای قرآن «توصیف» صورت گرفته؟ هیچ جا !

گرچه در قرآن از صفات خداوند نام رفته ، و او را به صفاتی موصوف فرموده ، اما با تکرار زیاد سبحان الله عما یصفون و جملات همعرض آن ، این نکته را دائما به ذهن آورده که این کلماتی که به عنوان صفت برای خداوند بکار رفته در حقیقت تنزل یافتهء در حدود امکان عقل و فهم بشری است و مثلا کلمه رحیم که در باره خداوند بکار رفته ، همان چیزی نیست که بشر تلقیی از آن دارد .

در یک آیه نیز آب پاکی را روی دست بشر ریخت که ای بشر استعداد شما در خصوص درک ذات خدا که اساسا صفر است اما در باره صفاتش نیز زیاد خوض و غور نکنید زیرا افهام شما بیرون است ، آنجا که فرموده لاتضربوالله الامثال . الله یعلم و انتم لا تعلمون

در کجای قرآن در باره عالم مورچگان «توصیف»ی صورت گرفته؟ هیچ جا !

در کل قرآن یکجا دارد که سلیمان شنیده که مورچه ای چیزی گفته و سلیمان را به تبسم انداخته ، و البته قبلش گفته که به سلیمان علم ها و قدرت های غیر عادی (اوتینا من کل شی – فضلنا علی کثیر من عباده) از جمله زبان پرندگان (علمنا منطق الطیر) داده شده است .

آیا «قالت نمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده» **توصیف** **عالم مورچگان** است؟ یعنی وقتی که به قرآن میرسد آدم باید اینقدر بیدقتی کند و اینطور گتره ای حرفی بزند که غلط بودن آن به این سهولت روشن باشد؟

● نظم پریشان قرآن که گاه در سوره و گاه حتّی در آیه واحد خود را می نمایاند

«قرآن ندانی» دکتر سروش در اینجا بیشتر ظاهر است ، زیرا قرآن را دارای نظم پریشان می بیند .

ایشان در مقاله «خواب احمد» نیز گفته قرآن بی نظم و بی ربط و پریشان است ، و مانند پراکنده گوئی های اشخاص خواب زده است ، و مثال هائی هم از دو سوره مائده و نور آورده است .

ما اگر بخواهیم به همان مثال های او در آن دوسوره جواب دهیم خیلی طولانی میشود، اما ، نمونه ای نشان میدهیم که هم نمیتوان انکار کرد و هم چشم را بر این حقیقت باز میکند که در باره قرآن باید دقیق صحبت کرد . نمونه این است :

مرحوم علامه در باره آیه 102 سوره بقره چنین گفته که آیه مذکور در اثر اختلاف مشارب مفسران میتواند 1260000 معنی مختلف داشته باشد ، اما چنانکه ذیلا می بینید فقط یک معنی دارد ، آنهم روشن و مفهوم .

برای توضیح بیشترِ مطلب ، قسمتی از کتاب (صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیکِ) خویش را در اینجا نقل میکنیم :

*در ابتدا از شما دعوت میکنیم متن زیر را که آیاتی از سوره بقره است چند بار بخوانید تا در ذهن تان نقش ببندد :*

*و هنگامي که فرستاده اي از جانب خدا بسويشان آمد که تصديق کننده چيزيست که با آنهاست عده اي از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئي که اصلا چيزي نميدانند (101) و آنچه را که شيطان ها در فرمانروائي سليمان خواندند پیروی کردند و سليمان کافر نبود وليکن آن شيطان ها كافر بودند ، و به مردم جادو ياد ميدادند ، و نيز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابِل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود (به مردم ياد ميدادند) (هاروت و ماروت) آن چيزها را به مردم ياد نميدادند مگر اينکه ميگفتند ما وسيله امتحان هستيم پس مبادا کافر شوي ، اما (مردم) از آنها چيزهائي را ياد ميگرفتند که بوسيله آنها بين مرد و همسرش جدائي مي افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسي ضرري نميرساند- و نيز از آنها چيزهائي ياد ميگرفتند که برايشان ضرر داشت و نفعي نداشت در حاليکه ميدانستند که کسي که آن را جذب کند در آخرت بهره اي نخواهد داشت ، و چه بداست چيزي که خود را به آن فروختند اگر بدانند (102) و اگر ايمان مي آوردند و تقوا پيشه ميکردند پاداشي که از جانب خداست برايشان بهتر بود اگر ميدانستند (103)*

*اینک که متن فوق را خوانده اید حتما مطالبی دستگیرتان شده است ، اما از شما دعوت میکنیم اینک همان متن را که مطالب فرعی را از مطالب اصلی – با توجه به درجه فرعی بودن - با { } و {{ }} و {{{ }}} متمایز کرده ایم مجددا بخوانید،*

*و هنگامي که فرستاده اي از جانب خدا بسويشان آمد که تصديق کننده چيزيست که با آنهاست عده اي از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئي که اصلا چيزي نميدانند (101) و آنچه را که شيطان ها در فرمانروائي سليمان خواندند پیروی کردند {و سليمان کافر نبود وليکن آن شيطان ها كافر بودند} {{و به مردم جادو ياد ميدادند}} {{{و نيز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابِل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود (به مردم ياد ميدادند) (هاروت و ماروت) آن چيزها را به مردم ياد نميدادند مگر اينکه ميگفتند ما وسيله امتحان هستيم پس مبادا کافر شويد}}} {{{{اما (مردم) از آنها چيزهائي را ياد ميگرفتند که بوسيله آنها بين مرد و همسرش جدائي مي افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسي ضرري نميرساند- و نيز از آنها چيزهائي ياد ميگرفتند که برايشان ضرر داشت و نفعي نداشت در حاليکه ميدانستند که کسي که آن را جذب کند در آخرت بهره اي نخواهد داشت}}}} و چه بداست چيزي که خود را به آن فروختند اگر بدانند (102) و اگر ايمان مي آوردند و تقوا پيشه ميکردند پاداشي که از جانب خداست برايشان بهتر بود اگر ميدانستند (103)*

*آیا اینک مطلب را بهتر (و حتی خیلی بهتر) درک میکنید؟*

*بله ، همینطور است ، و این (بهتر فهمیدن) ، نتیجهء تشخیصِ مواردِ فرعی نسبت به اصلی ، و یکی از کلیدهای مهم تفسیری است .*

*البته میشد بازهم به فرعی و اصلی – تا رسیدن به جزء لا یتجزی – ادامه داد ، اما لازم نبود و همین مقدار هم مقصود را می رساند .*

*اینک از شما دعوت میشود متن زیر را بخوانید :*

*و هنگامي که فرستاده اي از جانب خدا بسويشان آمد که تصديق کننده چيزيست که با آنهاست عده اي از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئي که اصلا چيزي نميدانند (101) و آنچه را که شيطان ها در فرمانروائي سليمان خواندند پیروی کردند و سليمان کافر نبود وليکن آن شيطان ها كافر بودند ، و به مردم جادو ياد ميدادند ، و نيز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود (به مردم ياد ميدادند) (هاروت و ماروت)آن چيزها را به مردم ياد نميدادند مگر اينکه ميگفتند ما وسيله امتحان هستيم پس مبادا کافر شوي ، اما (مردم) از آنها چيزهائي را ياد ميگرفتند که بوسيله آنها بين مرد و همسرش جدائي مي افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسي ضرري نميرساند- و نيز از آنها چيزهائي ياد ميگرفتند که برايشان ضرر داشت و نفعي نداشت در حاليکه ميدانستند که کسي که آن را جذب کند در آخرت بهره اي نخواهد داشت ، و چه بداست چيزي که خود را به آن فروختند اگر بدانند (102) و اگر ايمان مي آوردند و تقوا پيشه ميکردند پاداشي که از جانب خداست برايشان بهتر بود اگر ميدانستند (103)*

*بله ! درست فهمیدید ! کلّ آیه 102 نسبت به آیه های قبل و بعد خویش حالت «پرانتزی» دارد و جزء «خط اصلی» مطلب نیست . خط اصلی مطلب همان است که در آیه های 101 و 103 می بینید .*

*این موضوع – یعنی تشخیص دادن مطالب اصلی از فرعی – یکی از کلید های بسیار مهم فهم کلام وحی است و چه بسیار مفسران عالیقدری که به علت توجه نکردن به این کلید تفسیری (و اصلی گرفتن مطالب فرعی) در درک مطلب به خطا افتادند و فرمایشاتی فرمودند که .....*

[ پایان نقل قول ]

بله ! با توجه به روش فوق و نتیجه آن به ایشان میگوئیم اگر شما از درک ارتباط و انسجام مطالب قرآن نا توان میباشید اینطور نیست که همه در این ناتوانی به شما شباهت داشته باشند .

بله . مثالهایی که دکتر سروش در سوره های مائده و نور برای «**نظم پریشان**» آورده، بطلان استدلالش آسانتر است از آنچه فوقا دیدید .

● پستی و بلندی بلاغت قرآن در آیات و سور مختلف

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

یعنی دکتر سروش بلاغت را یک ارزش کلام قرآنی میداند که در همه جای قرآن جاری نیست؟

این سخن ، شایسته کسانی است که در دو قرن اول هجری میزیسته اند و نهایتِ عناصر اعجازی کلام الهی را در فصاحت – بلاغت محدود میدانسته اند .

ضمن اینکه قضاوت در صحت و سقم ادعای فوق به عهده متخصصان ادبیات است و این قلم در این وادی ورود نمیکند ، اما ، به عنوان قرآن شناس و مفسر عرض میکند که ماموریت قرآن «هدی للمتقین» است ، و قرآن هرگز ادعایی در فصیح-بلیغ بودن خویش نکرده است .

حد اکثر چیزی که در «نحوه سخن» خویش گفته «به لسان عربی مبین» است که در آن پُز دادن برای فصاحت و بلاغت دیده نمیشود ، اما در باره حقانیت و هدایت کنندگی و نذیر و بشیر بودن و اینکه برای همه جهانیان است و امثال آن مکرر و موکد سخن گفته است.

● آیات متشابه که محتاج تأویل اند

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

این چه «مشکل»ی است؟ وقتی که خود صاحبِ قرآن (در آیه 7 سوره آل عمران) وجود چنین آیاتی را تایید کرده و گفته که این آیات مورد سوء استفاده صاحبان فتنه قرار خواهد گرفت؟

و چه بسا به قرینه «کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء» (سوره مدّثّر) خداوند عمدا اینطور قرار داده و این یکی از طرق امتحان اشخاصی که در باره قرآن چنین میگویند باشد .

● احکام فقهی که با عدالت و کرامت آدمی منافات دارند یا بوی خشونت فوق طاقت می دهند

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

قرآن در مورد احکام ، «احکام بالادستی» قرار داده ، مانند قانون عدم تعارض احکام با عسر و حرج و عدم تعارض با عدالت و شورا در امور و و و

یعنی با استفاده از آن قوانین بالادستی راهی برای خروج از احکام تاریخی قرار داده است. لذا ملاحظه میفرمایید که خود قرآن راهی برای برون رفت از این مشکل قرار داده، و اینطور نیست که چیزی را که خود قرآن حل آن را بما نشان داده ، «مشکل» قرآن حساب کنیم .

● چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبران و راز زدایی و رازگشایی از آن

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

خداوند هرگز با پیامبران سخن نگفته ، در مورد قرآن که واضح است و جبرئیل امین پیامبر خدا نسبت به آنحضرت بوده و خود آنحضرت نیز پیامبرجبرئیل نسبت به مردم است . پیام هایی را که جبرئیل از خداوند در یافت میکرده به آنحضرت می رسانده و آنحضرت نیز به مردم می رسانده است .

در مورد حضرت موسی نیز خداوند با او صحبتی نکرده ، بلکه بوسیله خلق صوت در محل آن شجره با او صحبت کرده ، بعدا هم در طول رسالتش و بخصوص در هنگام هجرت بنی اسرائیل از مصر تا صحرای سینا ، این خلق صوت ، در هاله ای از ابر صورت میگرفته است .

همین !

● زمان پریشی و قبض و بسط زمان و نقض قوانین طبیعت و علیّت

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

مثلا دکتر سروش دیده که در سوره بقره به داستانهای حضرت موسی پس از خروج بنی اسرائیل از مصر پرداخته و در سوره قصص به داستان تولد او پرداخته و یعنی نتیجه گرفته که قرآن ترتیب تاریخی را لحاظ نکرده است .

البته اینجا یک بحث ترتیب نزول سوره ها هم هست که به آن نمی پردازیم ، زیرا اگر قرآن را به ترتیب نزول نیز مطالعه کنیم باز هم این حالت – گرچه کمتر - دیده میشود .

بهتر است دکتر سروش بداند که قرآن – درست است که امروز مطالبش در بین دوجلد دیده میشود و شکل چیزهایی را دارد که ما آنها را «کتاب» نام می نهیم ، اما – قرآن به این معنا کتاب نیست ، بلکه هر سوره قرآن چنین نقشی دارد .

به عبارت دیگر قرآن مجموعه ای است از 114 کتاب است که هریک یک واحد سخن است و اسم هر یک از آنها را هم خداوند «سوره» گذاشته ، و «سور» یعنی دیوار و «سوره» یعنی چیزی که با دیوار کشی از چیز دیگر جدا شده باشد که کنایتا معنی واحد مستقل سخن را میدهد .

لذا در هر سوره ، اگر نیازی به ذکر واقعه و حادثه ای از وقایع و حوادث زندگی حضرت موسی بود فقط به آن قسمت پرداخته است .

لذا «زمان پریشی» که دکتر سروش به قرآن نسبت داده ، معلولِ ندانستنِ این حقیقت است که سوره «کتاب» (یعنی «نامه») است ، نه مجموعه 114 تائی آنها .

لذا ، با توجه به این نکته واضح قرآنی ، این ادعای دکتر سروش که در تیتر منقول از او دیده میشود باطل است .

● داستان آدم و حوا که بسیاری از معاصران بر اسطوره ای (یا تمثیلی) بودنش اتفاق کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمی‌دانند

اتفاقا این قلم نیز نظری دارد ، که در کتاب خویش به نام «**پیدایش انسان ،** **برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان**» به آن پرداخته (و در سایت در دسترس است)

خب ، اما ، حالا اینکه عده ای داستان مذکور را به اصطلاح شما تاریخی نمیدانند ، «مشکل»ی را در قرآن ایجاد میکند؟

هر کس به میزان «قرآن فهم»یِ خویش از آن داستان چیزی می فهمد ، چنانکه این قلم نیز – چنانکه از آن کتاب فوق الذکر مشهود است – فهم خویش را گفته ، کجای این موضوع را میتوان «مشکل»ی برای قرآن قلمداد کرد؟

● جسمانی بودن یا نبودن حشر مردگان که از معضلات فلسفه اسلامی است

مگر قرآن برای این نازل شده که معضلات فلسفه اسلامی را حل کند؟ بلکه این فیلسوفان هستند که باید فلسفه خود را با قرآن تصحیح کنند .

● صنعت التفات یعنی در گفتار از خطاب به غیاب، و از غیاب به خطاب رفتن

صنعت التفات یک چیز عادی است و اگر سخنرانی های مشاهیر (مثلا بنیانگذار جمهوری اسلامی) خوانده شود ملاحظه میشود که در حین سخنرانی بارها از این تکنیک گفتاری استفاده شده است و کسی هم آن را «مشکل»ی تلقی نکرده که برای حل آن می باید سخنان ایشان را خواب تلقی کرد .

همه ما از این تکنیک کلامی استفاده کرده ایم و میکنیم . این عادی است . یعنی فقط صاحبان خواب از این تکنیک استفاده میکنند .

**مثلا شخصی که خواب نیست ، از این تکنیک استفاده نمیکند؟!**

● تجربه سفر معراج و همنوایی اش با وحی قرآنی

یعنی معراج تداعیگر وحی بوده ، و موضوع «خواب دانستن وحی» آن را توجیه میکند؟

در این مورد چند نکته وجود دارد که نمیتوانیم آنها را نادیده بگیریم :

1 – خود داستانهای معراج مستند به چیست؟ در قرآن بیش از دو نقطه وجود ندارد که بتوان از آنها «معراج» درآورد : الف) پاراگراف اول سوره نجم ، ب) آیه اول سوره اسراء

2 – روایت بلند و طولانی معراج را که المیزان ذیل آیه 1 سوره اسراء آورده ، این بنده نقد کرده ام و باقوت ادعا میکنم که مجعول است که میتوانید تحت عنوان «سره و ناسره در روایات معراج» در سایتم بیابید و ملاحظه و ارزیابی کنید و از آیه اول سوره اسراء هم معراج فهمیده نمیشود ، حداکثر یک طی الارض بوده که میتوان آن را با نعمتی که به سلیمان نبی داده شد مقایسه کرد .

دکتر سروش چگونه از این دو مطلبِ کاملا مفهوم و معقول احساس کرده که قرآن «مشکل» دارد! و او باید به کمک قرآن بیاید و مشکلش را حل کند! و تصور کرده که خواب قلمداد کردن قرآن آن مشکل را حل میکند!

این چیزی است که شاید بعد ها کسانی راجع به ربط بین چیز های کاملا بیربط مطالعه ای کنند و بتوانند حل کنند که چرا دکتر سروش چنین نتیجه گیری بی ربطی نموده است .

البته در اینجا لازم است ذکر کنم که این بنده به معراج (آنهم مکرر) معتقدم و ردّ کردن آن روایت مشهور – چنانکه در همان کتابم دیده میشود نشانه ردّ معراج نیست.

● آیاتی که با نظریات علمی مدرن تعارض آشکار دارند

اینهم از آن حرفها است !

آیاتی مانند «. . بغیر عمد ترونها . .» امروزی تر است یا دیروزی تر؟

حقیقت این است که هرچه علم بشر پیشرفت میکند قرآن را آشنا تر می یابد . علتش این است که قرآن کلام خداست و بشر به تدریج که «بزرگ» میشود بیشتر به فهم کلام خدا نزدیک میشود . منتها بشر آنقدر بزرگ نشده که بتواند همه غوامض علمی قرآن را در یابد .

لذا بدترین رویکرد بشر نسبت به آیاتِ حاوی مطالبی که آنها را «علمی» مینامیم این است که آنچه را که تاکنون از علم بدست آورده «تمام علم» حساب کنیم و اگر چیزی را در شعاع آن ندیدیم ، آن را «مخالف علم» بنامیم ، و رویکرد دکتر سروش نیز همین است .

برای درک بیشتر این قسمت مراجعه خوانندگان را به کتابم به نام «بیش از 355 پیشگوئیِ تحقق یافته قرآنی» توصیه میکنم که در آن به برخی از آیاتی که آنها را«علمی» مینامند نیز اشاره ای شده است .

● «کلامی ـ سمعی» بودن قرآن در طرح «قرآن: کلام محمّد» تا «رؤیایی ـ بصری» بودن آن در تئوری جدید

● قدرت تبیینی نظریه "رویاهای صادقانه" و «پوشش دادن»اش به داده های قرآنی

یعنی دکتر سروش از «کلامی ـ سمعی» بودن قرآن این ایده را گرفته که «قرآن: کلام محمّد» است ، بعدش دیده این «کلام محمد» بودن به او مزه کرده و لذا آن را یک درجه دیگر از واقعیت دور کرده و آن را یکسره «رؤیایی ـ بصری» نامیده ، بعدش دیده بد نیست «رویاهای صادقه» را هم وارد این ملغمه بنماید .

خوب ، باشد ، اما به استناد چه حجت هایی این کار را کرده؟ (البته «حجت» را که قبلا تعریف کردیم)

یعنی به همین سادگی است که یکنفر بیاید با این سرمایه درحد صفر از قرآن دانی، (که فوقا گوشه هایی از آن را دیده اید) همینطور بدون حجتِ مقبول یک چیزهایی را که خوشش آمده به هم ببافد و قرآن را به چنین طرزی از جایگاه سخن خدا به جایگاه کلام بشر تنزل دهد و سپس باز هم این روند تنزلی را ادامه داده و به جایگاه خواب یک بشر تقلیل دهد؟

**نتیجه گیری مقدماتی**

1 – وحی پژوهی محال است ، پس ، پرداختن دکتر سروش به محال یک کار عبث و لغو و نامعقول و نتایجش هم بی ارزش و باطل است .

2 – پرداختن ناگهانی و انبوهِ برخی به وحی پژوهی ، در اثر شوکه شدن آنان در اثر واقعه ای بوده که در اثر برخورد با معهودات غلطشان آنان را دچار بحران هویت نموده، و چون در شناخت علت درماندند ، عامل نامربوطی را علت پنداشته اند ، نتیجه گیری شان بی ارزش و خطا است .

3 – دکتر سروش چیزی را (یعنی قرآن را) ارزیابی کرده که آن را نمی شناخته ، و لذا نتیجه گیریش بی ارزش و خطا است .

4 – دکتر سروش بر اساس مستنداتی این مطالب را عنوان کرده که سست ترین و ضعیف ترین است و هیچ حجیتی ندارد ، و لذا ، نتیجه گیری اش بی ارزش و خطا است.

5 – انگیزه دکتر سروش یک انگیزه واهی است و چیزهایی را اشکال دیده که اصلا اشکال نیست و لذا نتیجه گیریش بی ارزش و خطا است .

با این پنج نکته ای که برشمردیم دو لطیفه ذیل به یاد می آید :

امامزاده یعقوب را سگ در بالای منار خورد

خسن و خسین هرسه دختران مغاویه اند

که هم مفرداتش غلط است و هم ترکیبش !

**ورود به مطلب اصلی**

**مخالفت واضح و پرتکرار سخن دکتر سروش با نص قرآن**

الف

آیاتی که صراحتا و به وضوح بر وحی بودن قرآن دلالت دارد ،

مثلا آیاتی مانند :

1 - پاراگراف اول سوره نجم ،

**﴿بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾**

**وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى ﴿1﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿2﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ﴿3﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴿4﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿5﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿6﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿7﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿8﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿9﴾ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴿10﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ﴿11﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى ﴿12﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى ﴿13﴾ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿14﴾ عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿15﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿16﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿17﴾ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿18﴾**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**قسم به ستاره هنگاميکه فرود آمد (1) كه همنشين شما گمراه نشد و براه باطل نرفت (2) {و از روي خواهش نفس سخن نميگويد}(3) آن نيست مگر وحيي که (به او) ميشود (4) {صاحب نيروهايي پر شدت به او آموخت(5) هموكه صاحب عقل کامل است و (بر جایگاه خویش)استوار شد (6) و همو بر بالاترين افق بود (7) سپس نزديک شد و نزديک تر شد(8) تا اينکه به اندازه دو کمان و بلکه نزديکتر رسيد (9) آنگاه به بنده او وحي کرد آنچه وحي کرد}(10) دل، آنچه را که ديد دروغ نپنداشت(11) {آيا بر آنچه مي بيند با او مجادله مي کنيد؟(12) و البته يکبار ديگر نيز او را ديده بود}(13) {{كنارآن درخت سدر انتهائي(14) (که) بهشت جايگاه نزد آن است(15) هنگامي که آن درخت سدر را پوشانده بود آنچه پوشانده بود(16) چشمش به کجي نرفت و طغيان هم نکرد}}(17) براستي كه بعضي از نشانه هاي بزرگ پروردگارش را ديد (18)**

ملاحظه میفرمائید؟

در این آیات به صراحت وحی را یک عامل خارجی مطرح میکند (هم در قسم که اشاره به «فرود آمدن» دارد و هم بند بند آیات دلالت بر آن دارد و لذا قول دکتر سروش که خدا در پیغمبر و پیغمبر درخدا بود مخالفت آشکار با این آیات دارد .

2 - آیات 19 تا 25 سوره تکویر ،

**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿19﴾ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿20﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿21﴾ وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿22﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿23﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿24﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿25﴾**

**که البته ، آن قولِ فرستاده اي است گرامي (19) {که صاحب قوتي (بزرگ) است که نزد صاحب عرش مقامي (سترگ) دارد (20) در آنجا از او اطاعت ميشود و امين است }(21) و رفيق شما ديوانه نيست (22) {و او را در آن افق آشکار ديده }(23) و او راجع به غيب بخيل نيست (24) و آن به گفته شيطان رانده شده نيست (25)**

همان مخالفت فوق الذکر در اینجا نیز دیده میشود

3 - آیات40 تا 43 سوره حاقه ،

**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿40﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ﴿41﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿42﴾ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿43﴾**

**که البته آن گفتار فرستاده اي گراميست(40) و قول شاعري نيست، چه کم باور هستيد(41) و نه قول کاهني، چه کم پند پذير هستيد(42) بلکه فرو فرستاده اي از جانب پروردگار جهانيان است(43)**

4 - و آیات بسیار زیاد دیگر که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها صرفنظر میکنیم ...

بازهم همان مخالفت قول سروش با قرآن در اینجا هم دیده میشود

ب

آیاتی که نشان میدهد خداوند نسبت به «به سلامت رسیدن» وحی تا گیرنده اول آن (پیامبران) و سپس ابلاغ بی کم و کاست آن از سوی پیامبران به مردم مراقب و حافظ است ،

1 - آیات اواخر سوره جنّ ،

**قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿25﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿26﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿27﴾ لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿28﴾**

**بگو نميدانم آنچه که راجع به آن بيم داده ميشويد نزديک است يا اينکه پروردگارم براي آن مهلتي معين نموده(25) داناي پنهان هاست و هيچکس را بر غيب خويش مطلع نخواهد کرد(26) غير ا ز رسولاني که آنها را پسنديده باشد و با اين حال از پيش رو و نيز از پشت سر آنها مراقب هائي ميگمارد(27) تا معلوم کند که آنها حتمأ رسالت هاي پروردگارشان را رسانده اند و بر آنها احاطه دارد و همه چيز را به عدد مي شمارد(28)**

مخالفت قول سروش با قرآن در اینجا هم هست

2 - آیه 9 سوره حجر ،

**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿9﴾**

**البته ما خودمان آن پند را فرستاديم و خودمان هم نگهدارش خواهيم بود.(9)**

3 - آیات دیگری در این زمینه که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها میگذریم .

پ

آیاتی که به پیامبر توصیه میکند هنگام دریافت وحی آرام بگیرد و نگرانِ از دست دادنِ قسمتی از آن نباشد ، مانند :

1 - آیات 16 تا19 سوره قیامه ،

**لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿16﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿17﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿18﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴿19﴾**

**زبانت را براي اينکه آنرا فورأ فرا گيري به تندي حرکت مده(16) جمع کردن آن و خواندنش بر عهده مااست(17) پس وقتي که آنرا ميخوانيم از خواندنش پيروي کن (18) آنگاه بيان آن نيز بر عهده خود مااست(19)**

2 - آیه 114 سوره طه

**فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿114﴾**

**و خداوند فرمانرواي حق بلند مرتبه است و قبل از اينکه وحي آن بسويت تمام شود عجله به خواندن آن مکن و بگو پروردگارا علمم را زياد کن (114)**

3 – و آیات دیگری که هم افق آیه های بالا است و برای رعایت اختصار از ذکرشان میگذریم .

ت

آیاتی که نشان میدهد پیامبر(ص) قبل از بعثت چیزی از مقوله های مرتبط با پیام های قرآنی نمیدانست ، و از طریق وحی به این وادی رهنمون شد ، مانند :

1 - آیه های 48 و 49سوره عنکبوت ،

**وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿48﴾ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿49﴾**

**و تو قبل از آن هيچ کتابي نمي خواندي، و با دستت چيزي نمي نوشتي، زيرا در آنصورت تباه انديشان بد گمان ميشدند.(48) بلکه آنها آياتيست که در دلهاي کساني که علم به آنان داده شده دلايل روشن دارد. و جز ظالمان آياتمان را انکار نمي کنند.(49)**

2 - آیه 52 سوره شوری ،

**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿52﴾**

**و چنين است که روحي از امر خويش را بسوي تو وحي کرديم. تو نميدانستي کتاب چيست و ايمان چيست وليکن آنرا نوري قرار داديم که بوسيله آن هر کس از بندگان خويش را که بخواهيم هدايت ميکنيم و البته تو بسوي جاده اي مستقيم هدايت ميکني(52)**

مخالفت سابق الذکر در اینجا هم دیده میشود

3 – آیه های هم عرض آیات فوق که از ذکر آنها میگذریم .

ث

آیات تحدّی که میگویند اگر از «از جانب خدا » بودن قرآن شک دارید مثل قرآن را بیاورید (سوره اسراء) و بعدا آن را به ده سوره تخفیف داده (سوره هود) و بعدا آن را باز هم تخفیف داده و به یک سوره رسانده (سوره های یونس و بقره) و در بسیاری جاهای دیگر نیز تلویحا و بطور غیر مستقیم همین را فرموده (مانند آیه آخر سوره رعد و بسیار جاهای دیگر) و ما ذیلا آنها را به ترتیب ذکر میکنیم:

1 – سوره اِسراء

**قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿88﴾**

**بگو اگر جن و انس مجتمع شوند که مانند اين قرآن را بياورند نخواهند آورد حتي اگر بعضي شان بعضي ديگر را ياري کنند(88)**

2 – سوره هود

**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿13﴾ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلِ بِعِلْمِ اللّهِ وَأَن لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿14﴾**

**يا اينکه ميگويند آنرا افترا بسته. بگو پس ده سوره افترايي مانند آن را بياوريد، و هر کس غير از خدا را که توانستيد (به ارزيابي) دعوت کنيد اگر راست ميگوييد(13) پس اگر استجابتتان نکردند بدانيد که به علم خدا نازل شده و اينکه خدايي جز او نيست. پس آيا تسليم ميشويد؟(14)**

3– سوره یونس

**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿38﴾**

**يا اينکه ميگويند آنرا افترا بسته بگو سوره اي مانند آن بياوريد و غير از خدا هر کس را که توانستيد (به ارزيابي) دعوت کنيد اگر راست ميگوييد.(38)**

4 – سوره بقره

**وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿23﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿24﴾**

**و اگر درباره آنچه بر بنده مان نازل کرديم شکي داريد، سوره اي مانند آن بياوريد، و غير از خداوند گواهانتان را دعوت کنيد اگر راستگو ميباشيد (23) پس اگر اين کار را نكرديد و هرگز هم نخواهيد كرد، از آتشي که گيرانه آن مردم و سنگ است و براي کافران مهيا شده پروا کنيد.(24)**

5 – سوره رعد

آیاتی که فوقا ذکر کردیم در موضوع تحدی («هل من مبارز» طلبی) صریح بوده اند ، اما آیاتی که همین زمینه را دارند اما در این موضوع از صراحت اندکی کمتر برخوردارند بسیار زیاد می باشند که ذکر همه آنها به این علت که متن را بسیار طولانی میکند مقدور نیست ، و ما فقط ، از باب نمونه یک مورد را ذکر میکنم و از ذکر بقیه (ده ها مورد) چشم می پوشیم :

**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿43﴾**

**و کافران ميگويند تو فرستاده نيستي. بگو خداوند براي گواهي بين من و شما کافيست، و همچنين کسانی که علم کتاب (ی آسمانی) نزد آنهاست (43)**

ج

آیاتی که نشان میدهد حقایقی که در قرآن مطرح است «پائین آورده شده» تا بتواند در حوزه فهم بشر قرار گیرد ، مانند آیات 17 و 22 و 32 و 40 سوره قمر و آیه 97 سوره مریم و آیه58 سوره دخان و آیه 4 سوره زخرف و امثال آنها .

1 – آیات 17 و 22 و 32 و 40 سوره قمر

(که البته به علت مشابهت آیات مذکور فقط یکی را ذکر میکنیم) :

**وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿17﴾**

**و البته قرآن را براي پند گيري آسان قرار داديم آيا پند پذيري هست؟ (17)**

البته دقت در محتوای آیات فوق به صراحت متعرض این نکته است که این قرآن را دست کم نگرفته و متوجه مقام بلندش نزد خداوند باشید که آن را برای استفاده شما «پائین آورده» بطوریکه به استعداد های درک و فهم شما نزدیک نشود .

2 – سوره دخان

**فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿58﴾**

**جز اين نيست که آنرا بر زبانت آسان کرده ايم شايد پند گيرند(58)**

3 – سوره زخرف

**إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿3﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿4﴾**

**ما آن را خواندنيي به زبان روشن قرار داديم شايد تعقل کنيد (3) و آن ، در«مادرکتابها»که نزد مااست ، داراي موقعيتي والاومحکم است (4)**

در اینجا نیز ، چنانکه اگر توجه کنید در خواهید یافت ، بر شان و موقعیت بالای قرآن در «مادر کتاب ها» ، و بطور خلاصه نزد خداوند تاکید دارد .

4 – سوره مریم

**فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا ﴿97﴾**

**جز اين نيست که ما آن را به زبانت آسان کرده ايم که بوسيله آن مومنان را مژده و خيره سران را هشدار دهي (97)**

5 – موارد دیگر

مواردی که ملاحظه کرده اید مواردی بوده که بطور صریح و واضح به موضوع مورد این بحث پرداخته ، اما اگر مانند آنچه که در بخش «ث» در باره مواردی که مفهوم را به وجهی کمتر صریح و واضح بیان میکند ، نشان دادیم ، در اینجا هم بخواهیم موارد کمتر صریح را ذکر کنیم آنقدر زیاد است و آنقدر به حجم این مطلب می افزاید که از آن میگذریم و بر همان روش همیشگی خویش در رعایت اختصار رفتار میکنیم .

چهار مورد فوق هم بازهم رد کننده قول سروش (که گفته خدا در پیغمبر و پیغمبر در خدا بود) میباشد

چ

آیاتی که صراحتا به پیامبر (ص) میگوید چنین بگو (قل)...که از بس زیاد است نمیتوانیم آدرس همه آنها را بدهیم اما همگان برخی از آنها را می شناسند مانند قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و قل های دیگر که خیلی زیاد است .

مثلا در قرآن (مطابق شمارش مرحوم فواد عبد الباقی تدوین کننده مرجع با ارزشِ «المعجم المفرس لاالفاظ القرآن الکریم» ) 332 بار کلمه «قل» به پیامبر (ص) خطاب شده ، یعنی 332 بار طراحتا سخن در دهان پیامبر گذاشته شده ، آنهم در موارد متنوعی که باید به مرجع مذکور مراجعه کرد و دید که تقریرات 332 گانه مذکور از چنان تنوع هوش ربائی برخوردار است که آدمی ناچار میشود در چرائیِ ذکر این سخن از سوی گوینده اش کمی به فکر رود .

خواب؟ آنهم با 332 بار قل؟ آنهم با این درجه تنوع؟ آنهم با این دقت و استحکام مطالب؟ که حتی پس ار چهارده قرن هم یک موردِ قابل ردّ و طرد در بین آنها نتوان یافت؟

کدام خواب هرگز توانسته چنین باشد؟

با این اوصاف خواه نا خواه مطالبی به ذهن می آید :

1 – یا ایشان معنی خواب را نمیداند ، که البته چنین فرضی با آن مدارک دانشگاهیی که دارد سازگار نیست .

2 – یا اینکه معنی خواب را میداند اما از قرآن چیزی نمیداند (مثلا بی خبر بودن از همین موردِ 332 مورد تقریرِ دارای تنوع که هریک در نهایت استحام و صحت و اتقان است)

3 – یا اینکه ایشان از معنی خواب مطلع است ، و با قرآن نیز فی الجمله آشنائیی دارد ، و لذا میداند که ادعای کوسهء ریش پهن و کچلِ موفرفری سبب خنده عقلا است ، اما ، شاید . . .

ح

آیاتی که به پیامبر (ص) صراحتا میگویند این کار را بکن و این کار را نکن که اینها هم بسیار زیاد است و نیازی نیست مثال بیاوریم و همگان برخی از این نوع آیات را می شناسند و به یاد دارند . با وجود این ، کثرت موارد این نوع آیات حیرت انگیز است و اگر کتاب «راهنمای مفسرانِ موضوعی» ما را ملاحظه کنید در «جدول عناوین» به دو مادّه «توصیه های عبادی به او» و «توصیه های رفتاری به او» رجوع و جستجو کنید ، خواهید دید تعداد مواردی که به عنوان نتیجه جستجو بدست خواهد آمد کمتر از آن 332 موردی که در بخش «چ» دیدیم نیست .

خ

آیاتی که در آن مشتقات مادّه (ن ز ل) **[مانند نزل و انزل و نزّل و مشتقات آنها] بکار رفته**

که چون خیلی زیاد است ، و ضمنا همگان مواردی از آن را به خاطر دارند ، از ذکر مثال خودداری میکنیم اما این مقدار را ناچاریم ذکر کنیم که این نوع کلمات بطور مشترک در مورد نزولات مادیِ آسمانی از قبیل باران و امثال آن ، و نزولات معنوی از نوع وحی مشترک است و کسی که کنجکاوی لازم را داشته باشد می باید به «المعجم» سابق الذکر رجوع کند و با توجه به محتوای آیاتِ مورد مراجعه شمارش تفکیکی به عمل بیاورد ، و اگر چنین کند از کثرت تعداد موارد مربوط به وحی شگفت زده خواهد شد و نتیجه ای که جستجوی اخیر الذکر دارد این است که کثرتِ تکرار و تاکید بر وحی بودن قرآن را مقابل چشم کسانی مانند. . . . قرار میدهد .

در همه این موارد (که بسیار زیاد هم هست) مخالفت با قول سروش دیده میشود

د

آیاتی که نشان میدهد خداوند راجع به احتمال مشوب شدن وحی از سوی پیامبران واکنش شدید نشان میدهد ، مانند آیات 44 تا 47 سوره حاقه و آیات 73 تا 77 سوره اسراء و امثال آن که ذیلا دو نمونه اول را عینا نقل میکنیم :

مخالفت مذکور در اینجا ها خیلی واضح است

1 – سوره حاقّه

**وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿44﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿45﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿46﴾ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿47﴾**

**و اگربعضي از گفتارها را بما مي چسباند،(44) با شدّت او را ميگرفتيم،(45) سپس شاهرگش را قطع ميکرديم،(46) و هيچکس از شما نميتوانست حفظش کند(47)**

2 – سوره اِسراء

**وإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلاً ﴿73﴾ وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً ﴿74﴾ إِذاً لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿75﴾**

**و نزديک بود از آنچه به تو وحي کرديم فريبت دهند تا چيز ديگري را بما نسبت دهي و در آنصورت با تو دوست ميشدند(73) و اگر تو را تثبيت نکرده بوديم نزديک بود کمي بسويشان متمايل شوي(74) در آنصورت به تو (عذاب) دو برابر حيات و دو برابر ممات را مي چشانديم. سپس در مقابل ما ياوري نمي­ يافتي(75)**

3 – موارد دیگر

البته مواردی که ذکر کردیم از موارد واضح و مشهور است ، اما ، مواردی هم هست که مفهوم فوق را بطوری غیر صریح بیان فرموده که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر آنها در میگذریم .

ذ

آیاتی که خداوند در آنها صراحتا پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار میدهد ، مانند آیات پاراگراف اول سوره عبس و آیات73 تا 77 سوره اسراء و آیه 43 سوره توبه و امثال آن که ذیلا سه مورد اول را ذکر میکنیم :

1 – سوره عبس

**عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿1﴾ أَن جَاءهُ الْأَعْمَى ﴿2﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ﴿3﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿4﴾ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ﴿5﴾ فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿6﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ﴿7﴾ وَأَمَّا مَن جَاءكَ يَسْعَى ﴿8﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿9﴾ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿10﴾**

**چهره در هم کشيد و رو برگرداند (1) که چرا آن نابينا نزد وي آمده (2) و چه ميداني شايد ميخواهد رشد کند (3) يا پند گيرد و آن پند سودش دهد (4) اما کسي که بي نيازي نشان داد (5) و تو به او پرداختي (6) اگر هم پاک نشود (جريمه اي) بر تو نيست (7) و اما آنکس که شتابان بسوي تو مي آيد (8) و خوف (خدا را) دارد (9) تو از او (به ديگري) ميپردازي (10)**

2 – سوره اسراء

آیات 73 تا 77 سوره اسراء همان است که در بخش قبل سه آیه اولش را ذکر کرده ایم و لذا در اینجا تکرار نمی کنیم .

3 – سوره توبه

**عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿43﴾**

**خدا ببخشدت! چرا اجازه شان دادي؟ پيش از اينکه راستگويان برايت مشخص شوند و دروغگويان را بشناسي؟(43)**

ر

آیاتی که خداوند در آنها به پیامبر (ص) دلداری میدهد و از اوائل نزول وحی تا اواخر آن ، یعنی مدتی تقریبا بیست و سه ساله ، با تناوبی با دامنه ای تقریبا ثابتدر قرآن دیده میشود با این مفهوم که از عدم اقبال به دعوتت ناراحت مباش و به ما واگذار و تو فقط ماموریتت را پیگیر باش ، که این نوع آیات بسیار زیاد است و در مرجع سابق الذکر ، در ذیل تیتر «دلداری به او» قابل جستجو خواهد بود و اگر چنین جستجوئی صورت گیرد ملاحظه خواهد شد که موارد بسیار زیادی را (و تقریبا با پخش شدگی ثابت در تمام طول مدت نزول وحی) شامل میشود .

ز

آیاتی که خداوند طی آنها از پیامبر (ص) تحسین و تجلیل به عمل می آورد ، که اینها هم نسبتا زیاد است ، مانند «انک لعلی خلق عظیم» و نیز «. . . عزیز علیه ما عنتّم بالمومنین رئوف رحیم» که اینها نیز نسبتا زیاد است و این دو مورد را به عنوان نمونه ذکر کرده ایم .

مورد فوق نیز در مرجع پیشگفته ذیل عنوان «ستودن او» قابل سرچ است و نتیجه ای که عائد خواهد شد نشان از زیاد بودن تعداد موارد آن خواهد داشت .

ژ

آیاتی که خداوند طی آنها در مقابل مخالفانش از آنحضرت دفاع کرده ، مانند «ما انت بنعمت ربک بمجنون» و «و ماهو بقول شاعر» و «لا بقول کاهن» و «و ما علمناه الشعر و ماینبغی له» و آیات زیاد دیگری که برای اختصار به عنوان نمونه به همین ها اکتفا میکنیم .

این موارد نیز در مرجع پیشگفته قابل سرچ و در اثر آن نتایجی حاصل خواهد شد که نشان از زیاد بودن موارد دارد که مآلا نشان میدهد که محتوای این کتاب ارجمند از نوع وحی است .

س

واقعیت این است که اگر بخواهیم این موارد را ادامه دهیم میتوان خیلی ادامه داد اما برای خواننده منصف و عاقل همینقدر کافی است .

**پیوست 1**

**در باره خواب**

**1 – محال بودن**

در خواب هم مانند بیداری نمیتوان بیش از طاقت بشری چیزی دید ، و انبیاء هم مانند پیامبر ما «انا بشر مثلکم» میباشند و همانطور که مثلا کسی نمیتواند در خواب ببیند دستش را در بوته فلز مذاب فرو میکند ، و نیز نمیتواند در خواب ببیند که . . .

وقتیکه نتوان به خورشیدکه یکی از مخلوقات حقیر خداوند است نگاه کرد چطور میتوان عرش و کرسی و لوح و قلم و حوادث قیامت را دید ؟ و چون در طاقت بشر نیست که آنها را ببیند پس نمیتوان به خواب هم آنها را دید .

چگونه پیامبر میتوانست قیامت را دیده باشد در حالیکه قیامت هنوز واقع نشده است؟

اساسا بشر ، اینطور که فعلا هست ، محال است بتواند مطالب معنوی الوهی را درک کند ، مثل اینکه کسی بخواهد این جهان را به جنین بنمایاند ، مطالب الوهی هم همینطور است ، ما که جای خود داریم ، هر کس را هم که تصورش را بکنید با حالت بشر بودنش ، نمیتواند نه تنها بهشت ، که حتی یک حبه انگورش را نیز درک کند ، همانطور که نوزاد نمیتواند جوجه کباب را – که برای ما عادی است – بخورد ، و فورا میمیرد ، پیامبر (ص) – نیز که بر اساس آیه انتهای سوره کهف ، بشری مانند ما است، ضمن بشر بودنش ، چطور بهشت و جهنم را (که اصلا فعلا وجود هم ندارند - زیرا قیامت هنوز اتفاق نیفتاده -) دیده و بعدا تعریفش را در قرآن کرده است؟

**2 – حجت نبودن خواب حتی خواب انبیاء**

خواب حجت نیست ، حتی اگر خواب برخی از انبیاء باشد ، مثلا خواب حضرت ابراهیم – که همه میدانند چه بوده - به وضوح خطا بود که خداوند آن را تصحیح کرد .

خواب یوسف هم اساسا غلط بود ، زیرا برادرانش را «ستاره» (جِرم نورانیِ کوچک) دیده بود که با فیزیک نجوم جور در نمی آید زیرا ستاره ها اجرام بسیاربزرگ (لااقل در حد خورشید) می باشند ، در حالیکه در خواب یوسف ستاره ها گرچه اجرام نورانی تلقی میشوند اما بسیار کوچک میباشند . یعنی اینکه **خواب یوسف با واقعیات** **جهان تطبیق نداشت** و اگر قرآن هم – چنانکه دکتر سروش گفته - خواب باشد باید لااقل یک مورد عدم انطباق با واقعیات جهان در آن دیده شود که دیده نمیشود و آنهمه مطلب که قرآن در باره نجوم دارد (مانند اذا الشمس کورت و . . .) همه اش با واقعیات جهان تطبیق دارد .

خوابهای پیامبر اکرم (ص) هم که اصلا در قرآن ذکر نشده که بتوانیم در باره آنها ارزیابیی داشته باشیم (مطلبی که در سوره اسراء آمده تعلیل چیزی است که آنحضرت در خواب دیده و ناراحت شده ، اما ، خود خواب آنحضرت نقل نشده) و آنکه در سوره فتح آمده تصدیق چیزی است که آنحضرت در خواب دیده ولی با واقعیت تطبیق نداشته ، زیرا آنحضرت در همان سال موفق به حج نشده ، و در همان سال فقط صلح حدیبیه پیش آمده است ، و خوابی هم که آنحضرت در باره جنگ قریب الوقوعِ بدر دیده بود نیز همینطور ، زیرا آنحضرت خصم را در خواب خویش قلیل دیده بود ، در حالیکه آنها ، هم از لحاظ عدد سه برابر بودند ، و هم از لحاظ تجهیزات ، آنقدر بالاتر بودند که حتی مقایسه آنها – از این لحاظ – مشکل است .

اگر در سخن دکتر سروش بنگریم عامل اصلی را تشخیص میدهیم :

1 - روایات حجیت خواب انبیاء

2 - همترازی سخن مولوی با قرآن (که کثرت پرحجم نقل او از او ، و استناد او به او، واضح است)

3 – فلسفه های ابن سینائی و ملاصدرائی

که دست به دست دادن این سه عامل به «خوابنامه پیامبربودنِ» قرآن منجر شده است.

اما خواب حضرت ابراهیم (ع) از یک لحاظ دیگر نیز قابل توجه است و آنهم این است که نوع مفسران در باره آن خواب مشهور او به خطا افتاده اند .

برای توضیح مطلب ، قسمتی از کتاب «صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک» به همین قلم را در اینجا نقل میکنیم :

***خطای پیامبرانه حضرت ابراهیم (ع) و «عتاب محترمانه» به او***

**در ابتدا متن ذیل را که ترجمه آیاتی از سوره صافات است چند بار مرور کنید:**

*و گفت من بسوي پروردگارم ميروم و او البته بزودي هدايتم خواهد کرد (99) پروردگارا (فرزندي) از صالحان بمن بده (100) پس مژده پسري موقر را به او داديم (101) و هنگامي که (آن فرزند) بالغ شد و در سعي همراهش بود ، به او گفت : پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح ميکنم . نظرت چيست؟ گفت: پدر جان ! آنچه را که مأمور هستي انجام ده . انشاء الله مرا صابر خواهي يافت (102) پس چون تسليم شدند و پيشاني او را بر زمين گذاشت (103) ندايش داديم که اي ابراهيم! (104) تو موضوع رويايت را تصدیق کردی و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (105) البته اين يک آزمايش آشکار بود (106) و با قرباني عظيمي جايگزينش داديم (107) و درميان بازماندگان برايش بجا گذاشتيم : (108) سلامي بر ابراهيم (109) و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (110) که او البته از بندگان مومن ما بود (111)*

*اگر کمی دقت کنید خواهید دید آیات 102 تا 107 «پرانتزی» است ، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را ( انتهای آیه 101 را به ابتدای آیه 108) وصل کنیم می بینیم روال سخن کاملا صاف و هموار و بی دست انداز خواهد بود . دلیل مهم تر نیز این است که روح کلی این پاراگراف باروح کلی مجموعه آیات مورد اشاره مغایرت دارد .*

*روح کلی پاراگراف (که آیات 74 تا 148 را در بر میگیرد) این است که «آن پیامبر به فلان مشکلات دچار شد و ما نجاتش دادیم و طرف مقابلش را هلاک کردیم و برای او نام نیکی در تاریخ بشر قرار دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» و در پاراگراف مذکور این فرمول را برای نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و الیاس (ع) و لوط (ع) و یونس (ع) بکار گرفته و البته حجم مطلبِ مربوط به ابراهیم (ع) از همه مفصل تر است ، بطوریکه مثلا آنچه راجع به موسی (ع) فرموده 7 آیه و راجع به ابراهیم (ع) 30 آیه است . که خواندن کل آن پاراگراف را توصیه میکنیم .*

*اما آیات مورد بحث (یعنی آیات 102 تا 107) که در فضای کلیِ «به ابراهیم هم چنین لطفی کردیم» است ، نسبت به کل داستان ابراهیم (ع) «سکته دار» است ، زیرا کل داستان متضمن تحسین اوست ، اما آیات مورد بحث متضمن «عتاب»ی است که به او شده ، و خطای او را مانند مورد ایوب (ع) جمع و جور فرموده ، و مانند یونس (ع) لطف خویش را مجددا نسبت به او برقرار نموده است .*

*اینک میتوانیم «پرانتزی» بودن آیات مورد بحث را در متن ذیل نشان دهیم :*

*و گفت من بسوي پروردگارم ميروم و او البته بزودي هدايتم خواهد کرد (99) پروردگارا (فرزندي) از صالحان بمن بده (100) پس مژده پسري موقر را به او داديم (101) {و هنگامي که (فرزندش) بالغ شد و در سعي همراهش بود ، به او گفت: پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح ميکنم . نظرت چيست؟ گفت : پدر جان! آنچه را که مأمورش هستي انجام ده . انشاء الله مرا صابر خواهي يافت (102) پس چون تسليم شدند و پيشاني او را بر زمين گذاشت (103) ندايش داديم : اي ابراهيم! (104) رويايت را تصدیق نمودی {{و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم }}(105) البته اين يک آزمايش آشکار بود (106) و قرباني عظيمي به جايگزينی اش داديم} (107) و درميان بازماندگان برايش بجا گذاشتيم : (108) سلامي بر ابراهيم (109) و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (110) که او البته از بندگان مومن ما بود (111)*

*ملاحظه میکنید؟ اگر آیات مورد بحث را ندید بگیریم در روند مطلب سکته ای پدید نمی آید و نیز اگر به متن دقیق شویم ، کاملا معلوم میشود که آن تکه که «پرانتزی» اش نامیده ایم از جنس قبل و بعد خویش نیست .*

*اینک که متوجه این موضوع شده ایم ، اگر روی همان قطعه «پرانتزی» تمرکز کنیم دلایل زیادی پیدا میکنیم که تاییدگر «عتاب»ی بودن قطعه مذکور است :*

*1– اینکه آن حضرت به پسرش گفت «در خواب می بینم» (اری فی المنام) این معنی را میدهد که خود آن حضرت هم اعتقاد نداشت که خواب او وحی است زیرا گفته «می بینم» و نگفته «دیده ام» و معلوم میشود چندین بار دیده بوده ولی باور نکرده بوده ، و البته اینکه با آن پسر مشورت کرده و او گفته «پدر جان آنچه را مامورش هستی انجام ده» ، و بخصوص جمله «مامورش هستی»، دلیلی بر چیزی – مثلا واقعا مامور بودن او - نمیشود زیرا او پسر بچه ای بوده و به پدرش به عنوان پیامبر بزرگ الهی کوچکترین شکی نداشته و تصورات او را عین حقیقت تلقی میکرده و آنقدر تسلیم حق بوده که بدون کوچکترین تردیدی تسلیم کشته شدن در راه چیزی که آن را حقیقت می پنداشته ، شده است ، و این داستان اگر برای پدرش یک خطا بود برای او یک افتخار است.*

*2– قسمت اصلی عتاب در جمله «قد صدّقت الرویا» است ، که به این معنی است که ای ابراهیم ! تو که به وحی دسترسی داشتی ، چرا در باره خوابت که خودت هم راجع به آن شک داشتی (به علت کلمه «اری» (می بینم) ( زیرا اگر شک نداشت همان یکبار کافی بود) ، از ما استعلام نکردی؟ مگر همین خودت نبودی که در باره چگونگی زنده کردن مردگان از ما خواستی که موضوع را به تو نشان دهیم و در پاسخ سئوالِ «مگر راجع به آن ایمان نداریِ؟» ما گفتی «چرا ، ولی میخواهم دلم مطمئن شود» چطور در آنجا دنبال اطمینان قلبی بودی اما در اینجا که پای جان انسانها در میان است دنبال اطمینان نبودی و به خواب اکتفا کردی؟*

و با این تعبیر به نظر لازم است مفسران لازم است متون مورد تفسیر خویش را علامتگذاری میکردند ، که در اینصورت «صدّقت الرویا» را می باید اینطور میشد «صدّقت الرویا؟!»

*3– جمله «و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» یعنی اینکه* ***با وجود این خطائی که از******او سر زد*** *، سوابق درخشانش مانع شد که ما تنبیهش کنیم بلکه با جایگزینی قربانی خطایش را رفع و رجوع کردیم .*

*توجه دارید که جمله مذکور تکراری است و هم در اینجا آمده و هم در آیه 110 و در اینجا به معنیی است که نیازِ جمله «عتابی» را بر آوَرَد و در آیه 110 به همان معنیی است که راجع به نوح و موسی و الیاس و لوط و یونس (علیهم السلام) و بالاخره راجع به خود آنحضرت نیز آمده ، و لذا دو آیه ء کاملا مشابهِ 105 و 110 به یک معنی نیست و اگر به یک معنی میبود ، قبیح بود (التکرار عند العقلاء قبیح) و معاذالله که فکر کنیم که ممکن است از خداوند قبیح سر بزند .*

*ملاحظه فرمودید؟*

*دلیل وقوع چنین خطای بزرگی در تشخیص معنی که در طول قرن های طولانی از این کتاب به آن کتاب و از این مفسر به آن مفسر منتقل شده ، چیزی نیست جز اینکه آن قسمتِ پرانتزی اصلی فرض شد ، و این مورد تنها مورد نیست بلکه اگر بخواهیم خطاهای مشابه را ذکر کنیم طولانی میشود ، اما همینقدر بدانید که این نوع خطاها در تفاسیر بسیار زیاد اتفاق افتاده است .*

[ پایان نقل قول ]

دکتر سروش متوجه این نکته تفسیری نشده و خواب حضرت ابراهیم علیه السلام را حجت فرض کرده و سپس فرا تر رفته و اساسا خواب انبیاء را با وحی همسنگ محسوب داشته است .

**پیوست 2**

**متن مقاله اخیر دکتر سروش**

(که در فضای مجازی بصورت پی دی اف بود و با زحمت به ورد برگردانده شد و در این تغییر ، به لحاظ فنی ، پریدگی ها و بی ترتیبی هائی رخ داد که تا آنجا که توانستیم اصلاح کردیم، اما اصلاح کامل ممکن نشد)

**زهی کرشمه خوابی که به ز بیداری ست**

**عبدالکریم سروش**

با دوست مشفق مفسّر، استاد عبدالعلی بازرگان، نوشتاری توضیحی شامل ده نکته ناقدانه، از جانب ایشان مسطور و منتشر گردید که نوشتن این سطور را بر صاحب آن فرضیّه فریضه گردانید

تا عاقبت دل به دریا زدم و از قلم خواستم ناگفته ها را بازگوید، و گفته ها را بازگویی کند تا متعلّمان را به کار آید و متکلّمان را بصیرت افزاید.

«ده رؤیای رسولانه « پس از گفت و گوی پرگاری در باب « .

« دل چو پرگار به هر سو دَوَرانی می کرد»

٭٭٭٭٭٭

نخست در کتاب بسط تجربه نبوی و سپس ده سال بعد، در مصاحبه با رادیو هلند، و مکاتباتی با مشایخ و مراجع ایران (در باب« قرآن: کلام محمّد)ص))

که اکنون بیست سال از طرح آن ها میگذرد .

دعوی اصلی من در آنجا این بود که قرآن تجربه و تألیف محمّد)ص( است )درست بر همان قیاس که میگوییم قرآن معجزه محمّد)ص( است( و تخیّل خلّاق و عقل فعّال و تجربه های اشراقی و آفاقی و انفسی اوست که آن را به وجود آورده است. این دعوی )فرضیه ( به تبیین چند معضل کلامی و تفسیری کمک میکرد:

الف. چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبران و راز زدایی و رازگشایی از آن که در کلام کلاسیک مسلمانان تا امروز، حلّ مطلوبی پیدا نکرده و به طرح کلام قدیم و نفسی خداوند و انواع گمانه زنیهای غریب انجامیده است.

ب. رنگ و بوی فرهنگ عربی و قبائلی در سراسر قرآن و تاریخمندی آن، مثل توصیف نعمات بهشتی به گونه ای که اعراب حجاز آن دوران می پسندیدند ) حوریان نشسته در خیمه ها و …(

ج. آیاتی که با نظریات علمی مدرن تعارض آشکار دارند، چون آسمانهای هفتگانه، و خروج نطفه از پشت مرد، و شهابهای آسمانی به منزله تیرهایی که به پیکر شیاطین اصابت میکنند و … که مفسّران جدید برای رهایی از آن، به اصناف تکلّفات روی آورده اند و گرهی هم نگشوده اند.

د. احکام فقهی که با عدالت و کرامت آدمی منافات دارند یا بوی خشونت فوق طاقت میدهند، چون بریدن دست و پای مفسدان یا در آوردن چشم یا جواز برده داری و …روی آورند

ه . و » صرفه» پستی و بلندی بلاغت قرآن در آیات و سور مختلف، به طوری که پاره ای از متکلّمان را وادار کرد تا قرآن را غیرقابل تقلید ندانند، و منصرف کردن متجاسران را به عهده خداوند بگذارند!

و. چهره بشری خداوند در قرآن که گاه غضب می کند و انتقام میگیرد، و گاه خشنود میشود و شفقت میورزد و …

مادامی که دست خداوند را در قرآن مستقیماً در کار ببینیم و محمّد)ص( را در تجربه وحی، منفعل محض بشماریم و قرآن را محصول علم بیکران باری تعالی بدانیم، این معضلات هیچگاه حلّ نخواهد شد. کافی است که ورق را برگردانیم و انسانی الهی را فاعل و خالق اش در قرآن نشسته است و هر چه میگوید و میبیند، تجربه ای از افق دید او و در خور » انسانیّت « این اثر سترگ ببینیم که با همه حلّ و منحلّ خواهد شد و کلام محمّد)ص( به جای » کلام الهی « ظرفیت خرد و خیال او، و با فاعلیّت تامّ و تمام اوست؛ آنگاه مسئله کلام خدا خواهد نشست و پستی و بلندی های بلاغت و ورود فرهنگ عربی و قصور و فتور علمی و ظهور چهره بشری خداوند در قرآن، و ورود دعاهایی در قرآن چون سوره حمد )که گفته اند قرآن صاعدست(، تبیین مطبوع و معقول خواهد یافت، و معلوم خواهد شد که همه اینها مقتضای انسان بودن مؤلّف آن دفتر فاخر است که احوال و اطواری متغیّر دارد، و گاهی بر طارم اعلی مینشیند و [» من بشری هستم چون شما که دچار وحی میشوم « گاه تا زیر پای خود نمیبیند و با فروتنی تمام میگوید که ۱[. شرط نیست که را نبینیم.

این قرآن اگر وحی است که هست، وحی است که بشریت و محدودیت محمّد)ص( » اَنا بشرٌ مِثلُکُم « را ببینیم و » یُوحی اِلَیّ «در سراپای آن ریزش و پویش دارد و چون خون در عظام و عروق آن جاری است؛ و چنانکه در جای دیگر آورده ام: خدا محمّد را تألیف کرد و محمّد قرآن را. وحی البته حقیقتی است که درجات دارد و از زمین گرفته تا زنبور و مادر موسی و محمّد)ص( را فرا میگیرد )به تصریح قرآن(. عارفان نیز از تجربه الهام و وحی دم میزدند و نصیب بردن از آن نعمت را با افتخار و ابتهاج اعلام میکردند.

عمده، محصول وحی است که نشان میدهد چنان مدّعیاتی رواست یا ناروا. به فرموده عیسی)ع( درخت را از میوه اش میشناسند، و

به قول حافظ:

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد تذرو طرفه من گیرم که چالاکست شاهینم

اینجا مقام نقض و ابرام نبوّت محمّد)ص( نیست. مسلمانان به تحقیق یا به تقلید، پذیرفته اند که کلام محمّد)ص( از رفعتی و صلابتی و انوار و اسراری برخوردار است که بدان صفت خارق العاده میبخشد. یعنی عادتاً در کویری فرهنگی چون حجاز، روییدن گُلی چون قرآن، به غایت نامحتمل و نامنتظر است و همین است آنچه در زبان تئولوژیک، معجزه محمّدی خوانده میشود و قرآن را کتابی قدسی و الهی وا مینماید.

\*\*\*

گذشت و غبار غوغاهای عظیمی که برخاسته بود )و تا مرز تکفیر صاحب این قلم پیش رفته » قرآن: کلام محمّد « چند سالی بر طرح بود(،

فرو نشست و نگارنده مجالی تازه یافت تا دوباره در آن اثر سترگ و حیانی به عین عنایت بنگرد و از دل آن دریا گوهرهای تازه.» « صید کند. این بار چهره جدیدی از آن بودنش چشمک و خنبک میزد » رؤیایی بصری « بودن قرآن، تا پیش از این، موضوع تأمّل و تحقیق بود، اکنون » کلامی سمعی «( ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو ببست)

و به تفرّج و تدبّر دعوت مینمود. در هر دو فرضیه، محمّد)ص( فاعل بود نه منفعل؛ و گاه در جای اوّل شخص و گاه در جای دوم شخص و سوم شخص مینشست. اما در فرضیه جدید گویی در مواردی، او شاهد مناظری )نه مستمع مطالبی( است که در افقی برتر سمعی « از افق حسّ )خیال، رؤیا، ملکوت(، صورت میبندد و او آنها را رؤیت و روایت میکند. پاره هایی از قرآن چنان تصویری است که بودن تجربه و حیانی محمّد)ص( بهترین تعبیر آن است. » بصری

به گواهی تاریخ، او وقتی به حالت ناهشیاری و بیخویشتنی و استغراق میرفت )که من آن را رؤیا نامیده ام، برای پرهیز از متافیزیک سنگین و دشواری که در دل واژه هایی چون مکاشفه و خیال متصّل و خیال منفصل و ملکوت اعلی و اسفل نشسته است، و برای اینکه مجهول را با مجهول تبیین نکنم، بلکه وحی مجهول را با رؤیای معلوم معنا کنم(، چیزهایی میدید و میشنید که پس از بازآمدن، برای یاران بازگو میکرد. یاران آنها را مینوشتند و یا به حافظه میسپردند و بیست سال پس از وفاتش، آنها را در دفتری گرد آوردند و نام مصحف بر آن نهادند. لذا زبان محصف محمّد)ص(، زبان عالم ناهشیاری است )اگرچه ظاهراً به زبان بیداری است و این همان حلقه مفقوده و نکته مغفوله در کار مفسّران مصحف است(، و قهراً محتاج خوابگزاری است.

بودن قرآن و رؤیایی بودن تجربه رسول، پیش فرض تازه ای را درباره زبان قرآن پیش مینهد که برای فهم » سمعی بصری « نظریه قرآن فریضه است. قبض و بسط تئوریک شریعت که میگفت اسلام چیزی نیست جز یک رشته تفسیرهایی که از اسلام شده است، و رؤیای « پیش فرضهای ما و معلومات و مقبولات زمانه ما در فهم و تفسیر متن دخالت و وساطت میکنند، اینک در پرتو تئوری علاوه بر پدیدارشناسی وحی، مصداق تازه ای از پیش فرضهای زبانی مییابد. ،» رسولانه اش به داده های قرآنی چندان است که آن را از فرضیات رقیب، محتملتر و موفقتر مینماید. » پوشش دادن « قدرت تبیینی این نظریه و همین فراگیری داده هاست که عین دلیل بر صحّت یا تأیید فرضیه است و ناقدانی که طلب دلیل میکنند، در این داده ها بنگرند و توفیق فرضیه های دیگر را برای پوشش دادن به آنها ارزیابی کنند] ۲ :]

۱ . توصیف آنچه به ماوراءطبیعت مرتبط است، از ذات و صفات الهی گرفته تا عالم مورچگان )عالم ذرّ و روز الست(، تا داستان خلقت و قصّه آدم، تا رفت و آمد ملائکه و شیطان و جنّ و شهابهای سماوی، تا حوادث پس از مرگ، تا قیامت و مشاهده مناظر غریب و

نامعهود آن، تا وصف جهنم و بهشت و حشر اموات و به صف شدن انبیاء و اولیاء و بازکردن کارنامه اعمال بندگان، و نصب ترازوی عدل و صعود پنجاه هزار ساله ملائک به سوی عرش الهی، و قرار گرفتن تخت خداوند بر شانه های هشت فرشته، و نشستن خدا بر تخت و نشستن تخت او بر آب، و دمیدن در شیپور و حشر وحوش، و آتش گرفتن دریاها و کسوف خورشید و ستارگان، و تلوتلو خوردن مستانه مردم در محشر و سقط جنین زنان باردار، و بریان شدن پوست گنهکاران و روییدن دوباره آن، و مبادله جامهای شراب

در میان بهشتیان، و باغهای پر از انار و موز و انگور، و خدمتگزاری پسرکان لطیف و … چنان تصویری و بصری و سینمایی اند که گویا در عالم رؤیا بر پرده خیال میتابند. حتی اگر حقیقت آنها را بیصورت بدانیم، مدخلیّت قوّه خیال محمّد)ص( را در صورت بخشیدن به آن بیصورتها نمیتوانیم انکار کنیم.

در این موارد لحن قرآن، اوّلاً، عمدتاً به صیغه ماضی است و خبر از امری پایان یافته میدهد؛ ثانیاً گویی کسی با محمّد)ص( سخن نمیگوید، بلکه او صحنه ای را میبیند و روایت میکند که:

در شیپور دمیده شده و همه بیهوش افتادند… و زمین به نور خدا روشن شد و کارنامه ها را باز کردند و انبیاء و شهدا را در صحنه حاضر کردند… و کافران را به سوی جهنم راندند و پارسایان را به بهشت درآوردند و مهمانداران به آنان درود گفتند و … بانگی برخاست که الحمدلله ربّ العالمین )الزمر/ ۶۸ ۷۵ [.) ۳ ]

۲ . جسمانی بودن یا نبودن حشر مردگان که از معضلات فلسفه اسلامی است، در فرضیه رؤیایی بودن وحی حلّ معقولی مییابد. از صور « یک سو صدرالدین شیرازی، معاد را جسمانی میداند ولی در معنای جسم تصرّف میکند تا آن را به جسم رؤیایی و خیالی و نزدیک کند و با مذاق فلاسفه سازگار آورد؛ و از سویی محدّثان و مفسّران، بر او طعنه میزنند که منکر جسمانیت معاد، و لذا » منامات منکر یکی از ضروریات دین شده است. ابن سینا هم که معاد جسمانی را قابل تحلیل و توجیه عقلی و فلسفی نمییابد، سکوت میکند و میگوید تعبّداً سخن پیامبر را میپذیرد.

بلی، ظاهر آیات قرآن، دالّ بر جسمانیت معاد و حشر ابدان است )و لذا مخالف قواعد فلسفی(، امّا اگر به یاد آوریم که زبان قرآن، زبان رؤیاست و محتاج خوابگزاری، آن گاه به آن ظواهر همچون محدّثان و فقیهان تمسّک نخواهیم جست. مشکل صدرالدین این است که هم میخواهد زبان بیداری را حفظ کند، هم قواعد فلسفی خویش را. امّا قرآن بیش از این نمیگوید که پیامبر در رؤیا دیده است مردگان از خاک برمیخیزند؛ و دیدن جسم و رؤیا لزوماً به معنی بدن در بیداری نیست و باید تعبیر شود.

این مسئله را به شرح خواهم آورد، بعون الله. ،» محمّد: راوی رؤیاهای رسولانه « در مقاله هفتم از مقالات

۳ . آیات متشابه که محتاج تأویل اند، در این دیدگاه همان رؤیاهای محتاج تعبیرند و جالب آن است که پاره ای از قدمای مفسّران، فقط آیات احکام را محکم شمردهاند و بقیه آیات را از جنس متشابهات دانسته اند، یعنی تقریباً همه قرآن را )تفسیر المیزان، آل عمران/ ۷(. و به طور کلّی هر جا نزد گذشتگان حاجت به تأویل میافتد، نشانه آنست که حاجت به تعبیر داریم، با این تفاوت که در تعبیر خواب، زبان دچار پیچش نمیشود و صنعت و تکلّف لازم نمیآید و امور بر وجه روشمند جریان مییابد.

۴ . داستان آدم که بسیاری از معاصران بر اسطوره ای )یا تمثیلی( بودنش اتفاق کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمیدانند، تو گویی در ماوراء تاریخ رخ داده است، آشکارا صبغه و ماهیتی رؤیایی دارد: فرشته و شیطانش، شجره ممنوعه اش، سجده ملائک، سرپیچی شیطان، هبوط آدم و … و اصلاً معنی اسطوره همین قصّههای آکنده از بصیرتهای شبه رؤیاست. همچنین است قصّه خضر و موسی در سوره کهف، و همچنین است خلقت شش روزه آسمان و زمین. درست است که امروزه، مفسّران میکوشند تا شش روز را به شش دوره تفسیر کنند، امّا چنانکه فخر رازی در تفسیرش آورده، مفسّرانی هم بوده اند که آن را واقعاً شش روز نجومی دانسته اند. این سخن مؤیّد این معناست که پیامبران )موسی محمّد( در رؤیا، خلقت جهان و انسان را حقیقتاً در شش روز دیده اند، نه شش دوره!

۵ . نظم پریشان قرآن که گاه در سوره و گاه حتّی در آیه واحد خود را مینمایاند، وضع انسانی را نشان میدهد که به مناظر مختلف مینگرد و در این نگریستن، گاهی از اینجا میگوید و گاهی از آنجا! گویی هجوم معانی و مشاهد راه را بر گفتار منسجم میبندند، و دیده ها و شنیده ها، به هنجار و نابه هنجار در کلامش می نشینند. آیه سوم سوره مائده )آخرین سوره نازله بر پیامبر(، نمونه برجسته این پریشانی است: سخن از تحریم مردار و خون و گوشت خوک و حیوانات قربانی شده در پای بتان و … آغاز میشود تا به اینجا میرسد که امروز دینتان را کامل کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، و دوباره به سراغ پاره نخستین میرود که اگر کسی در تنگنا قرار گرفت و از آن محرّمات استفاده کرد، بر او باکی نیست. مفسّران در ربط دادن پاره های مختلف این آیه آشکارا درمانده اند!

شیعیان قطعه میانی و مربوط به کمال دین را برگرفته اند و آن را به روز غدیر و نصب علی)ع( به وصایت و خلافت تطبیق کردهاند وبر ابهام و اعضال امر افزوده اند )نگاه کنید به تفسیر المیزان که با اعتراف به گسستگی در دل آیه، آن را متعلّق به واقعه غدیر میداند(.

پریشانی آیات قرآن چندان است که بعضی را واداشته تا علمی تازه بیافرینند و از سرّی نهان در گسستگیها خبر دهند و همّت به کشف راز آنها و گفتن ناگفتهها بگمارند.

در حالی که اگر پای رؤیا را به میان آوریم، حضور و وقوع چنین گسستهایی بسیار طبیعی و مناسب طبع مه آلود خواب مینماید و جای هیچ شگفتی ندارد! همین طور است سبک قرآن در روایت قصّه های تاریخی که بسیار گزینشی و مقطّع است و به عکسهایی ثابت از فیلمی متحرّک میماند که حافظه ای آنها را گزینش و نقل کرده است.

۶ . آیه مهمی که در قرآن به محمّد میگوید: لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ )زبان خود را نگه دار و در خواندن قرآن شتاب مکن، قیامت/ ۱۶ ( دلالت روشن دارد که محمّد)ص( با دیدن صحنه های رؤیایی در عرصه خیال شتابزده و از فرط هیجان میخواسته است بلافاصله آنها را با مردم در میان بگذارد. ناظری درونی/ بیرونی )خدا یا جبرئیل به زبان تئولوژیک( او را نهی میکند و میگوید بگذار تا رؤیا به انجام رسد و ما نحوه گزارش آن را به تو بیاموزیم و آنگاه آنها را بر مردم برخوان )إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ\* فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ\* قیامت/ ۱۷ ۱۹ (. یعنی بگذار پاکنویس شود. آنها را نیاراسته و ویرایش نشده قرائت مکن. سپس ما معنای آنها را به تو میگوییم.

مفسّران عموماً آن را بدین معنا گرفته اند که پیامبر از خوف فراموشی، در خواندن قرآن شتاب میکرد و وحی به پایان نرسیده، آن را به پایان میبرد!

بودن تجربه وحی، معنا و مقتضایی روشنتر از این ندارد و یادآور مهار زدنهای مولانا جلال الدین بر هیجانات الهامی » سمعی بصری «خویش است، وقتی که میگوید:

زین سخنهای چو درّ شاهواراندکی گر آرمت معذور دارکز درونم صد حریف خوش نفس دست بر لب میزنند یعنی که بس!

۷ . به جرأت میتوان گفت بیشتر مجازهای بیداری، حقیقت های خوابند؛ و قرآن که تصویر کردن بر اسلوبش غالب و فائق است )سیّد قطب: التصویرالفنّی فی القرآن الکریم(، آکنده از چنان تمثیلات و مَجازاتی است. وقتی در قرآن می خوانیم که: وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ

سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ )یس/ ۹ (، یعنی: سدّی پیش و پس آنان نهادیم و پرده ای بر دیدگانشان افکندیم تا این سدّ را پیامبر در خواب دیده است. یعنی استعاره سدّ در زبان بیداری، حقیقت سدّ در عالم رؤیاست. همچنین است حال .» نبینندرباخواران که چون جنّ زدگان نامتعادل اند )الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ \* بقره/۲۷۵ (. این بیان در بیداری استعاره می نماید امّا در رؤیای پیامبر، رباخواران واقعاً چنین دیده شده اند و قس علیهذا. همچنانکه پیامبر اعمال عاملان )نه جزایشان( را در قیامت حاضر میبیند و افتادن آهن از آسمان را، و بوزینه و خوک شدن بنی اسرائیل را، و سجده

ملائک بر آدم را، و بالهای عدیده فرشتگان را، و آتشی بودن جنیّان و خاکی بودن آدمیان را و … پر پیداست که اگر محمّد)ص( در محیط دیگری میزیست، استعاره هایش عوض می شد و رنگ فرهنگی دیگر می گرفت؛ یعنی خوابهایش فرق میکرد و تصویرگری اش دگرگون میشد.

زبان پرتمثیل و پراستعاره قرآن، پرده از زبان رؤیایی آن برمی دارد. فی المثل، در باب تسبیح اشیاء، معتزله آن را کنایه از این می دانستند که اشیاء چنان بر پاکی خالق گواهی می دهند که گویی تسبیح او را می گویند. امّا مولانا و اشاعره که اهل تأویل نبودند، می گفتند همان تسبیح است بی کم و بیش.

فاش تسبیح جمادات آیدت وسوسه تأویلها نربایدت

یعنی پیامبر اکرم تسبیح اشیاء را حقیقتاً شنیده و درک کرده است، و این جز در عالم استغراق و خیال رخ نمیدهد. و ما البته نمیدانیم چگونه بوده است و باید تعبیرش کنیم. اگر اینجا چنین است، چرا جاهای دیگر نباشد؟ میبینیم که فقط ماوراءطبیعتِ بیصورت نیست که در خواب جامه صور خیالین میپوشد، بل بسی از امور و حوادث اند که نخست صورت رؤیایی دارند و سپس در کلام، تنزّل میکنند و به صورت مجاز ظاهر میشوند.] ۴ [ و تنزیل قرآن هم مگر معنایی غیر از این دارد؟

اگر روزی این آیه را میخواندند که:

فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ\* نحل/ …« ۱۱۲ خدا لباس گرسنگی و ترس را به آنان چشاند(؛ و میپرسیدند مگر لباس چشیدنی ( »

است؟ و به تکلّف میخواستند گره آن را بگشایند، اکنون مستقیم و بی تکلّف میبینند که فضای خواب مستعد همین جابه جا کردنها و وصله زدنهای ناهمرنگ است.

استعاره های قرآنی را اگر اصیل و خلاق بدانیم، نه مرده و خفته و تقلیدی )که چنان جذب زبان شده اند که دیگر استعاره دیده نمیشوند(، آن گاه میتوانیم پرده از جهان محمّد)ص( برداریم که عالم را چگونه میدیده و میشنیده است و چه چیز را به جای چه چیز مینشانده است. میتوان در اینجا از سمع و بصر هم فراتر رفت و به شمّ و لمس و ذوق هم رسید. یعنی رؤیای نبوی، از پرده بیجان سینما هم فراتر میرود و جان میگیرد و زنده میشود و اوصاف حیات در آن تجلّی میکند.

ندایت پرده ناشنوایی گوشم را درید، جلالت کوری چشمم را شکافت… عطر تو را تنفس « : وقتی سنت آگوستین با خدا میگوید که

[» میکنم… تو را من چشیده ام… لمسم کرده ام و در طلب صلح و سلامت میسوزم ۵ [،

از سمع و بصر و عطر و ذوق و لمس در تجربه های روحانی خود پرده بر میدارد. آیا نمیتوان گمان زد که محمّد)ص( صد گام از او پیشتر و محرمتر بوده است؟

که در باب احکام فقهی در » ترجمه فرهنگی « خوبست همین جا اضافه کنم که ترجمه استعاره ها خود نوعی خوابگزاری است و به ،» ذاتی و عرضی در ادیان « ، جای دیگر آورده ام، بسیار نزدیک است )اخلاق خدایان ۱۳۷۸ (. وقتی میگوییم استعاره سدّ در پیش و پس، معنایش به بن بست گرفتار آمدن است، کاری است که نامش خوابگزاری است و در حقیقت گفته ایم اگر سدّی را در خواب دیدی، تعبیرش این است که به بن بستی گرفتار آمده ای. و وقتی میگوییم گیج و نااستوار راه رفتن رباخواران که در قرآن آمده است،معنایش بی تدبیری و شکست در زندگی است، در حقیقت گفته ایم که دیدن نااستواری و جنّ زدگی در خواب، در مقام خوابگزاری،

تعبیرش بی ثباتی و بی تعادلی در بیداری است. اگر چنین نگاه کنیم خوابگزاری قرآنی بسطی شگرف خواهد یافت و باب تازه ای در فهم این متن مقدّس، و این خوابنامه نبوی گشوده خواهد شد. همه متون الهی چنین اند و قرآن از همه الهامیتر و رؤیاییتر.

صفات مستعاری چون رحیم و سمیع و بصیر و … در باب خداوند که جای خود دارند و معناشان اینست که پیامبر خداوند را در رؤیاهای خود چنین دیده است، یا خدا بر او چنان تجلّی کرده است.] ۶ [ رحیمِ رؤیا را به معنی رحیمِ بیداری گرفتن و از آن رحم متعارف انسانی را فهمیدن، قطعاً نارواست و شبهه ی شرّ را تقویت میکند. همین طور است هدایت و اضلال الهی که قطعاً استعاری اند که تا خوابگزاری نشوند، معنی سلیم و مستقیمی نخواهند یافت و شبهه جبر را فربهتر خواهند کرد.

۸ آورده » رؤیای رسولانه « . زمان پریشی و قبض و بسط زمان و نقض قوانین طبیعت و علیّت که نمونه هایش را در مقالات پنجگانه ام هم، از مقتضیات رؤیا و از مؤیّدات رؤیایی بودن تجربه وحی نبوی است.

۹ . تجربه سفر معراج و همنوایی اش با وحی قرآنی، برجسته ترین دیدگاه رؤیا انگاری وحی است. سفر معراج که به تعبیر ابن سینا در رساله معراجیّه، یک سفر عقلی بود، مشابهت تامّ با رؤیا دارد؛ خصوصاً که از عایشه آمده است که پیامبر خانه خود را ترک نکرد و بر جای خویش بود تا از استغراق باز آمد.

برتر از این مدّعیات و مأثورات، محتوای تجربه معراج است که همه تصویری و رؤیایی و محتاج خوابگزاری اند. چنانکه حکایات معراج میگویند جبرائیل قدم به قدم با پیامبر پیش میرفت و مناظر و حوادث را برای او تفسیر میکرد که فی المثل فلان کس که بر زمین » رؤیت « میافتد، حرام خواری است که مال مردم را خورده است و امثال آن. قرآن هم در سوره نجم که قصّه معراج را باز میگوید به پیامبر اشاره میکند که: مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى )محمّد آنچه را به چشم دید به دل انکار نکرد(.

مفسّران میگویند در همین سفر معراج بود که پاره ای از تشریعات صورت گرفت و مثلاً نمازهای پنجگانه به پیامبر آموخته شد.

بهشت و دوزخ و مراتب عرش و طبقات آسمان و اصناف ملائک و ارواح مجرّده و عقول قادسه و قاهره و صور جبروتیّه، همه در این سفر بر پیامبر چهره نمودند و خود را به او عرضه کردند و البته سفر عِلوی او به مقام بیصورتی صرف و استغراق محض ختم شد که در آنجا نفَس فرشتگان هم مزاحم مینمود:

تا کجا؟ آنجا که جا را راه نیست

جز سنابرق مه الله نیست

از همه اوهام و تصویراتدور

نور نور نور نور نور نور )مولانا(

۱۰ و میتوانستند به گونه دیگری باشند و )» ذاتی و عرضی در ادیان « . میماند فقهیّات قرآن که البتّه عرضیّات آن اند )رجوع کنید به به همین دلیل اصالت چندانی ندارند و نصیبه های نازله نبوت اند. اهمیّت ورود این مطالب در قرآن، به گمان نگارنده به این است که و مقام جبروت نرسیده اند )علی رغم غلوّ غالیان(؛ و در خور مقام رؤیا و خیال و » ملکوت اعلی « نشان میدهد از قضا این وحیها از تختهبند جغرافیا و تاریخ اند و زبانشان به زبان بیداری نزدیک است و بر خلاف اوصاف باری و احوال قیامت و ماجرای خلقت که بنیانیترین ارکان دین و ذاتیترین ذاتیات آنند و از اصل بیصورت اند و در نشأت خیال، مصوّر و مخیّل میشوند.

۱۱ . خوبست به دعاهای پیامبر در قرآن اشاره کنم )چون سوره حمد(، که متن را آشکارا دو صدایی کرده است. این بخش از قرآن بی هیچ تکلّف از زبان رسول برمیخیزد و در اینجا اوست که سخن میگوید.

۱۲ . صنعت التفات یعنی در گفتار از خطاب به غیاب، و از غیاب به خطاب رفتن، نزد ادیبان یک زینت است؛ امّا در فرضیه وحی رؤیایی یک حجّت است بر استواری آن. و چنانکه پیش از این آوردم، این صنایع اگر آگاهانه به کار روند، صنایع اند، اما در عالم ناهشیاری حقایق اند! اینکه در قرآن گاه اوّل شخص به جای دوم شخص، و گاه دوم شخص به جای اوّل شخص مینشیند، اتفاقی است که واقعاً در ضمیر و در خیال محمد)ص( میافتد، نه اینکه صنعتگرانه و برای تحسین و تزیین کلام بدان توسّل جوید. در هم

تنیده شدن متکلّم و مخاطب و ناظر و نشستن یکی به جای دیگری در این موارد به نیکی مشاهده میشود. از باب مثال، به این آیه که نظائر بسیار در قرآن دارد، توجه کنیم:

وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَ لِٰکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ )اوست که بادهای مبشّر رحمت را روانه میکند تا ابرهای سنگین را بر دوش کشند و ما آنها را به سرزمینهای مرده میفرستیم… الاعراف/ ۵۷ .)

گویی ابتدا کسی )پیامبر( میگوید که خدا بادها را میفرستد و سپس خدا خود زمام سخن را به دست میگیرد و میگوید ما ابرها را میرانیم! این جابه جایی حاضر و غایب، نه در عبارت که در متن واقعیت )رؤیا (اتفاق میافتد و گاه پیامبر از زبان خدا سخن میگوید و گاه خدا از زبان پیامبر. چند صدایی بودن قرآن را در این نمونه ها میتوان تحقیق و تصدیق کرد. تکلیف قل ها و انزلناهای قرآن هم این گونه معلوم میشود.

\*\*\*\*\*\*\*\*

باید به تأکید بیاورم که همه آنچه بر پیامبر رفت، و همه آنچه بر جان او نشست، برآمده از قوّت نفس و تیزی چشم باطن و تخیّل خلاق و تجربه کشّاف و توانایی عقلی بی نظیر او بود که همه از مواهب خاصّه ربّانی بودند و به او رخصت میدادند تا در خور ظرفیت بشری خویش، افقهای دوردست را ببیند و اخگرهایی از عالم غیب به عالم شهادت آورد و آتش در خرمن تعادل تاریخ زند. محوریت و مدخلیّت پیامبر در پدیده وحی اجتناب ناپذیر و انکار ناپذیر است و همه دین حول محور شخصیّت و تجربه او می گردد و او حول محور خدا. اگر محمّد)ص( تجربه های دیگری داشت، اسلام محمّدی هم رنگ و عطر دیگری میگرفت. همه ادیان، به تصریح قرآن،

اسلام اند: اسلام موسوی داریم و اسلام عیسوی، و دین مسلمانان اسلام محمّدی است، سلام الله علیهم اجمعین.

قرب محمّد)ص( با خدا، کلام و رؤیای او را الهی میکند بدون اینکه ذرّه ای از محمّدی بودن آن بکاهد، و لذا درست است که: گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت، او کافر است و در عین حال درست است که:دم که مرد نایی اندر نای کرد در خور نای است نه در خورد مرد

یعنی محمّد)ص( از خدا پر میشود و خدا به قامت و قواره محمّد)ص( درمیآید و لذا سخن محمّد در خور علم محمّد است، نه در خور

علم خدا. چون نوری بی رنگ که از حبابی رنگین بتابد و رنگ حباب را بگیرد. محدودیت زاینده نقصان است و هیچ محدودی نمیتواند کامل باشد. نقصان مؤثر در اثر و نقصان مؤلف در تألیف جاری میشود، و لذا قرآن که تألیف انسانی بدیع و رفیع، امّا ناقص و محدود است، به هیچ روی و از هیچ نظر نمیتواند کامل باشد. محمّد خود واقف و معترف بود که: ما عَرَفناکَ حَقّ مَعرِفَتِک )خدایا تو را چنانکه باید نشناخته ایم( و اگر شناختش از خدا، که قرب عاشقانه با وی داشت، چنین است، از دیگر چیزها چه میتوانست بود؟ پس ورود نقصانهای علمی و فلسفی در قرآن جای هیچ شگفتی ندارد. ) ربّ زدنی علماً(. و خدا هنوز حرفها دارد که نگفته است؛ و نمیتوان گفت با آمدن قرآن و آخرین پیامبر، وحی و الهام پایان پذیرفت و حرف تازه ای برای خدا نمانده است؛ بلی مانده است و لذا بسط تجربه نبوی ممکن است:

قُلْ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَ نْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً \* قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَى إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَداً )کهف/ ۱۰۹ ۱۱۰ )

و نتیجه آنکه:قرآن یا کلامی است مستعار، مخلوق ذهن و محصول تجربه محمّد)ص( )فرضیه اوّل(یارؤیایی است جاندار و مخلوق خیال خلّاق و صورتگری محمّد)ص( )فرضیه دوم(

به » قبض و بسط « این دو فرضیه )که دومی، اوّلی را هم در بطن خود دارد(، دو پیش فرض اند برای فهم متن قرآن، و لذا در پروژه درستی میگنجند و نه تنها میانشان تعارضی نیست )برخلاف پندار پاره ای از ناقدان( بل کمال هماهنگی و همبستگی است. )آقای اشکوری، زیتون، اردیبهشت ۱۳۹۵ )

سخنی با جناب بازرگان

حال نوبت آن رسیده است که پاسخ پرسشهای دوست مشفق جناب آقای عبدالعلی بازرگان را به شرح بیاورم.

بلاغ بیّن و انذار مبین و « ندارد! قرآن » ربطی به ابلاغ رسالت آشکار توحیدی « که » زبان رؤیا، زبان رمز و تأویل است

« یکم: میگویند

است و این زبان کجا و زبان رمز و رؤیا کجا؟ » به لسان عربی مبین بلی، زبان رؤیا محتاج خوابگزاری است. و خوابهای ساده داریم و خوابهای پیچیده. امّا سؤال من اینست که این قرآن مبین، که لاجرم باید پیامهایی بسیار آشکار داشته باشد، پس چرا: این همه محتاج تأویل و تفسیر شده است؟

چهارده قرن است مفسّران در پرده برداری از مراد و معنای آن میکوشند؟ و این همه اختلاف بر سر معانی آن پیدا شده است؟

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّیَاطِینُ عَلَى مُلْکِ سُلَیْمَانَ… البقره/ « صاحب تفسیر المیزان در تفسیر آیه ۱۰۲ مینویسد: این آیه یک میلیون »

أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ « : و دویست هزار معنا برمیدارد؟ همچنین است آیه رَحْمَهً… هود/ ۱۷ .»

دارند؟ » مبین « متشابهات که تأویلشان بر کس آشکار نیست، چه جایی در قرآن ؟» مبین « از معتزله و اشاعره یکی اختیاری شده و دیگری جبری و هر دو به استناد به قرآن آیات متشابه مگر علامت دارند؟ و مگر نوع و تعدادشان معلوم است که به راحتی از بقیه آیات جدا شوند؟ اختلاف بر سر آن آیات چندان است که حتی خود آیه ای را که سخن از آن تقسیم بندی میگوید، به متشابهات نزدیک کرده است.

هستند مفسّرانی که بیشتر آیات قرآن را متشابه میدانند و اگر نیک بنگریم، محکم و متشابه اختصاص به قرآن ندارد و در همه متون هست، و سرّش اینست که زبان بالذّات چنین اقتضایی دارد، نه اینکه خدا عمداً بعضی آیات را متشابه و بعضی را محکم آورده است. و لذا همه به طور یکسان باید مورد تعبیر قرار گیرند.

بودن امری )زبان( » مبین « از دوست مشفق مکرّم در عجبم که در دوران اوج فلسفه زبان و دانش هرمنوتیک )تئوری تفسیر(، از سخن میگوید که امروزه اولین وصفش نزد دانایان فنّ اینست که ذاتاً ناشفّاف است! لاجرم به قیاس با سخن ایشان باید گفت ۱۴۰۰سال است که مفسّران دماغ بیهوده پخته اند و جهد بی توفیق کرده اند و آب به غربال پیموده اند و هیاهوی گزاف درانداخته اند و بودن قرآن را درنیافته اند! » مبین « پرده بر چهره شفّاف حقیقت کشیده اند و شراب صافی قرآن را دُردآلود کرده اند و راز امام علی)ع( که ابن عبّاس را به محاجّه با خوارج فرستاد، به او توصیه کرد که با آنان به گفتار پیامبر احتجاج کن نه با قرآن! چون تو میگویی و آنها هم میگویند و به جایی « : است، یعنی احتمالات بسیار در آن میرود. تقول و یقولون » حمّال ذو وجوه « قرآن

مستفاد ازین مقدمات .» قرآن خود سخن نمیگوید و مترجم لازم دارد « : و گفت قرآن: لاینطق بلسان و لابدّله من ترجمان .» نمیرسید خود چندان مبین نیست و باید تبیین شود! به قول حافظ: » مبین « اینست که گفتم گره نگشوده ام زان طرّه تا من بوده ام گفتا منش فرموده ام تا با تو طرّاری کند چه بانگ بیداری از آن انذار شنیدند که اینک باید سراغ خوابگردان « ، دوم. نکته دوم ایشان اینست که: هزاران شهید خفته به خون »؟ )؟( بگردیم

پاسخ همانست که آمد. به علاوه شهیدان خفته به خون،افزون بر قرآن، کلمات پیامبر را هم در اختیار داشتند که به تصریح امام علی، در سهولت فهم از قرآن سبق میبرد. رؤیای « باید دید جایگاه این آیات در تئوری « . سوم. فرموده اند: قرآن منکران را به مبارزه میطلبد تا سوره ای مشابه این کتاب بیاورند چگونه تبیین میشود؟ » رسولانه پاسخ ساده و آماده است: منکران از هر کجا و هر کس، از خفتگان و بیداران که میتوانند بروند کمک بگیرند و کتابی چون قرآن تألیف کنند. داوری در موفق بودن یا نبودنشان با اهل فنّ است، درست شبیه آنکه بگوییم اگر کسی میتواند برود و اشعاری چون اشعار حافظ بسراید و بیاورد!

قرآن نزدیک « : چهارم. فرموده اند ۳۰۰ بار از واژه های نزول و تنزیل استفاده کرده و این بدین معناست که خداوند حقایقی را به طور .» خالص برای هدایت بشر نازل کرده است است. این نزول مکانی و زمانی نیست، از بالا به پایین نیست، بلکه نزولی است » صورت « خیال و رؤیا هم عین نزول بیصورت در مجازی و مستعار. امّا خالص بودن وحی بدین معنا که حتّی با زبان عربی هم نیامیخته باشد، ناممکن است؛ زبان عربی که هزار تنگنا دارد و هزاران قید بر معنا میگذارد. به علاوه فوران و جوشش ذهن پیامبر هم عین فعل خداوند فوّاره آفرین است.

بلی در طبع هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست

پیامبر بارها در جواب کسانی که تغییر یا جابه جایی آیات را مطالبه میکردند، به صراحت پاسخ داده است: من از « : پنجم. فرموده اند

.» جانب خویش توان هیچ تغییری ندارم

درست است پیامبر آگاهانه اختیار و توان و جرأت و حقّ تغییر آیات را نداشت. نزول آیات متعلّق به مرحله ناهشیاری و غیبت حواس ظاهری وی بود. نسخ آیات هم که صورت میگرفت، در رؤیا بود، نه در بیداری.

.» به پیامبر گفته شده: ما این کتاب را به حق )نه خواب و خیال( به خاطر مردم بر تو نازل کردیم « :

ششم. فرموده اند که افزوده ایشان بر آیه کریمه است، جای شگفتی و گله دارد! مگر رؤیا نمیتواند حق باشد؟ ثانیاً این همه » خواب و خیال « دو واژه

مگر ؟» رؤیای انبیاء وحی است « تخفیف خواب و آن را با خیال )لابد آشفته و پریشان( قرین کردن، چرا؟ مگر از امام علی نرسیده که

فردوسی نگفت: تو مر خواب را بیهده نشمری یکی بهره دانی ز پیغمبری

مگر پیامبر نگفت که خواب یک جزء از ۴۶ جزء نبوّت است؟

مگر شیخ اشراق و دیگران این همه در باب رؤیاهای مختلف فلسفه ورزی

و قلم گردانی نکرده اند. مگر خوابهای صادقه و صالحه و مَلَکی نداریم؟ چرا باید با عالم خواب این همه بیگانه باشیم که بی اختیار آن را با اوهام مالیخولیایی و آشفته یکی بگیریم؟

مگر معراج پیامبر را پاره یی از مفسّران و حکیمان از جنس رؤیا ندانسته اند؟ مگر رؤیای یوسف و ابراهیم، خواب باطل و پریشان بود و حقّ نبود؟

کشفیات چند دهه اخیر از نظر عددی در الفاظ و حروف قرآن… حقایق شگفت آوری را آشکار کرده است که « : هفتم. آورده اند

!» مطلقاً نمیتوان آن را با تئوری رؤیاپنداری توضیح داد

لاجرم منظورشان عدد ۱۹ و مضارب عدیده آن در قرآن است. )مدّعیات رشاد خلیفه که خود را نهایتاً پیامبر میثاق خواند(. از صحّت

که بگذریم، بر من آشکار نیست که چرا با تئوری رؤیا سازگار نیست! اگر آمدن آن مضارب عددی محصول » کشفیّات « و سقم آن

باشد؟ رؤیا بیان مکانیزم وحی است و بس. » معجزه « وحی است، رؤیا هم همان وحی است و چرا نتواند زاینده آن عمده آیات استنادی مبتکر محترم تئوری رؤیاپنداری قرآن، مرتبط با موضوع قیامت است… زبان قرآن در بیان « : هشتم. آورده اند

.» این امور… زبان تشبیه است

در مقدمه مبسوط این نوشتار، وسعت دایره رؤیاهای قرآنی را باز نمودم و حاجت به تکرار نمیبینم.

قرآن همواره در مورد رؤیا واژه تأویل را به کار برده است که معنای وقوع خارجی یک خبر و نتیجه یا علّت غایی « : نهم. آورده اند

»؟ دارد… آیا اصطلاح تأویل متن یا خوابگزاری قرآن… بدعتی در دین نیست گله کنم و آن را قواره قلم آن دوست مشفق ندانم! از این که بگذریم، سخن ایشان به این میماند که » بدعت در دین « باید از تعبیر بگوییم چون در قرآن واژه هرمنوتیک نیامده، نباید آن را به کار بریم. هرچه هست صاحب آن فرضیه با دلایلی به نتیجه ای رسیده که بهترین تعبیر برای آن را خوابگزاری میداند. بلی، قرآن آن را برای فهم متن نیاورده، ولی مگر منع کرده است؟ گمان ندارم هیچ منع شرعی و عقلی و اخلاقی برای آن یافت شود یا چنان شرم آور باشد که بدعتی دینی تلقّی گردد.

.» تأویل متشابهات قرآنی را فقط خدا میداند « دهم. فرموده اند: قرآن به وضوح گفته است که راهی است برای فهم » رؤیای رسولانه « به دنبال یافتن تأویل متشابهات است؟ نظریه » رؤیای رسولانه « درست است ولی مگر نظریه » تأویل ممنوع « معانی آیات قرآن از طریق فهم مکانیزم وحی، با پیش فرض رؤیایی بودن زبان قرآن و لزوم خوابگزاری آن. و این با به هیچ رو مطابقت و مجانست ندارد. بگذریم از اینکه قصّه تأویل مجاز و ممنوع از مناقشات مستمر و پایان نایافته مفسّران بوده و هست.

استاد محترم، آقای بازرگان، در جای جای نوشته خود به این معنا اشاره کرده اند که آیا مؤمنان باید ۱۴۰۰ سال منتظر و معطّل، محروم و تشنه لب میماندند تا غریبه ای از راه برسد و راه درست فهم قرآن را به آنان تعلیم دهد؟

توضیح من این است که این قصّه منحصر به قرآن نیست. امروزه پس از پنج هزار سال تمدّن بشری، فیلسوفان زبان اندک اندک به شخصیت افسونگر و رازهای پرپیچ و خم زبان نزدیک میشوند و آن را از نو کشف میکنند. چه عجب اگر در باب زبان قرآن هم تامّلی تازه برود و دریچه نوینی بر فهم آن باز شود. این تأملات تازه فهم قرآن را روشمندتر خواهد کرد. اینکه هر جا متن را دشوار یافتیم به سلیقه و مزاج خود آن را متشابه و کنایی و تمثیلی بشماریم )کاری که تا کنون عموم مفسّران کرده اند(، رخت برمیبندد و به جای آن روش و زبانی یکدست مینشیند که در آن هیچ کنایه و استعاره تزیینی و مصنوع و تحمیل شده بر زبان نیست. بل همه آنچه قبلاً استعاره و تمثیل خوانده میشد، اکنون به زبان رؤیا تحویل میشود و به خوابگزاری حاجت میافتد.

خرده ی دیگر که استاد بازرگان بر این خادم بزرگان میگیرند، این است که چرا دستی نمیجنبانی و قلمی نمیگردانی و خود چند آیه را خوابگزاری نمیکنی و حجاب از چهره این عروس نوظهور برنمیگیری و دل مشتاقان را شاد نمیگردانی؟

از شأن ایشان به دورست، امّا پاره ای از ناقدان و معترضان چنان از خوابگزاری متن سخن میگویند که گویی قرار است شعبده ای صورت گیرد و کبوتری ناگهان از میان دستمالی به پرواز درآید و موجب حیرت و بهجت تماشاچیان شود!

سخن من اینست که:

آیا کافی نیست که اکنون بی تکلّف و تعسّف میتوانند بگویند که همه آیات معاد، رؤیایی است و دست کم برداشتهای ساده ای که تاکنون از آنها میشده، مشکوک است؟

آیا کافی نیست که تسبیح اشیاء و تخت الهی و نور بودن خدا را عین تجربه محمّد)ص( بدانند و برای درک و فهم آن به یمین و یسار نروند؟

کافی نیست که اکنون همه اوصاف الهی را رؤیایی )مجازی( میدانند و خداشناسی خود را تنقیح و تهذیب میکنند؟

کافی نیست که اکنون درک تازه ای از زبان کنایی استعاری قرآن و صنایع ادبی و بلاغی آن پیدا میکنند و آن را عین تجربه رؤیایی محمّد)ص( میشمارند؟

آیا کافی نیست که دیگر تجربه وحیانی محمّد)ص( را منحصر به سمع و کلام نمیدانند و عنصر رؤیت و ذوق و لمس و شمّ را هم در آن داخل میکنند؟ چرا باید وحی را فقط به حس شنوایی محدود کرد؟ دلیلی داریم؟

آیا کافی نیست که درکشان از جنّ و مَلَک و شیطان و … دیگر درکی عامیانه و تجسّمی نیست و آن را صوری رؤیایی در تجربه محمّدی میدانند؟

اگر روزی دست و پا میزدند که اصابت شهاب به شیاطین را چگونه معنا کنند، اکنون میدانند که این خوابی است که پیامبر دیده و در جهان خارج هیچ شهاب سنگی هیچ دیوی را از پای در نیاورده است؟

باری اگر هم به حقیقت آن امور راه نیابیم، جهل مرکّب را عجالتاً از خود میزداییم تا وقتی که آفتاب حقیقت از سحاب احتجاب به درآید و نفوس و عقول را نورانی کند.

مانند آنست که از یک فیلسوف علم خواستار علم شویم! نمیتوان به » رؤیای رسولانه « خواستن خوابگزاری آیات از صاحب فرضیه فیلسوف گفت اگر میگویی طبیعت قوانینی دارد، چند قانون را خودت برای ما کشف کن! کشف قوانین کار عالمان است. سر و کار نگارنده با تئوری تفسیر است، خود تفسیر را از مفسّران و خوابگزاران باید انتظار داشت.

و السلام علی من سمع فوعی و دعی الی رشاد فهدی و اخذ بحجزه هاد فنجی …

بر ما بسی کمان ملامت کشیده اند تا کار خود از ابروی جانان گشاده ایم

پیر مغان ز ما گر ملول شد گو باده صاف کن که به عذر ایستاده ایم عبدالکریم سروش «گفته « سوم خرداد ماه ۱۳۹۵

–——

[ ۱[ . قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَى إِلَیَّ… )کهف/ ۱۰۹ )

[ ۲ زیتون، اردیبهشت ،» پرسشهایی در باب وحی رؤیایی « [ . از جمله محقق ارجمندآقای یوسفی اشکوری در ۱۳۹۵ .

نیز نگاه کنید به مقاله زیر از سروش دبّاغ که ادلّه وحی رؤیایی را به نیکی تقریر و تحریر کرده است:

http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/233.pdf

[ ۳[ . وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِی نَ ) ۶۵ ( بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَکُن مِّنَ

الشَّاکِرِینَ ) ۶۶ ( وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُو نَ

( ۶۷ ( وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظُرُونَ ) ۶۸ )

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْکِتَابُ وَجِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ ) ۶۹ ( وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ

وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ ) ۷۰ ( وَسِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ

مِّنکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِ رَبِّکُمْ وَیُنذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَ ذَٰا قَالُوا بَلَى وَلَ کِٰنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذَابِ عَلَى الْکَافِرِینَ ) ۷۱ ( قِیلَ ادْخُلُوا

أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَکَبِّرِینَ ) ۷۲ ( وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّهِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ ) ۷۳ ( وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْ ثُ

نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ ) ۷۴ ( وَتَرَى الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِینَ ) ۷۵ .)

[ ۴[ . سخنی که در باب استعاره آوردم بسی نزدیک است با رأی دیویدسن در مقاله ی زیر:

۱۹۷۸D. Davidson, “What Metaphors Mean,” in: Inquiries into Truth and Interpretation, .

[ ۵[ . سنت آگوستین، اعترافات، ترجمه افسانه نجاتی، فصل ۲۷ ، باب دهم.

[ ۶[ . چنانکه محدّثان آورده اند، پیامبر فرمود: رأیت ربّی فی احسن صوره )خدای خود را در زیباترین چهره دیدم (. مسند احمد حنبل

و سنن ترمذی.

**www.3danet.ir**\_\_

**پیوست 3**

**نمونه ای از تاثیرات این جوّ**

**ورود به مطلب**

**2 - نتایج پیدایش بحث های «وحی پژوهی»**

این جریان تبعاتی هم داشت : مثلا پیدایشِ این گفتمان ها :

الف : مخاطب های قرآن منحصر در مشافهین (= معاصران نزول وحی) اند و ما به حکم عقل پیرو آنها هستیم .

ب : قرآن معجزه نیست

ج : صحبت های دیگری در حول همین دو محور کلی

یک برادر ارجمند و عزیزی هست که چون بحثی را در فضای نیمه خصوصی مطرح کرده اخلاقا نمیتوانیم اسم شریف شان را در اینجا ذکر کنیم .

ایشان در موضوع علوم قرآنی شخص مهمی مشهوری هستند و تالیفاتی متعددی هم دارند و کتابهایشان هم پرفروش است .

ایشان مجموعه بحث هایی دارند که به وضوح در یک فضای اینترنتی گفته اند که من هم در آن فضا بوده ام که ذیلا نقل میکنم و البته جواب مختصری هم میدهم اما چون آن فضا «عمومی» نیست لذا نمیتوانم نام شان را ذکر کنم :

سخن ایشان را بصورت ضخیم و پر رنگ (بولد) Times New Roman و جواب خویش را بصورت نازک و با استفاده از حروف B Nazanin عرض میکنم :

اما چرا در اینجا به بحث های ایشان می پردازیم؟

نظرات ایشان بهترین نمونه دچار شدن به بیماریِ «پرداختن به وحی پژوهی» است که در مقدمه عرض کردیم .

ایشان در مقدمه بحث خویش برای توضیح اینکه چرا این بحث را شروع کرده چنین فرموده :

*سرآغاز بحث، مواجهه با مشکلاتی است که در آیات قرآن به چشم می خورد. ما با کتابی مواجه هستیم که آن را به خدای عالم مطلق و رب العالمین منسوب می سازیم و و توقع داریم که آن کتاب، جهانی و ابدی باشد. حال آن که آیاتی را در این کتاب مشاهده می کنیم که قابل انتساب به خدای عالم مطلق و رب العالمین نمی تواند باشد و با جهانی و ابدی بودن‌آن سازگاری ندارد؛ لذا برخی از انتساب آن به خدا اعراض کرده و آن را به شخص پیامبر(ص) منتسب ساخته و او را نیز یک بشر عادی توصیف نموده اند.*

*مواردی از مهم ترین مشکلاتی که در آیات قرآن مشاهده می شود و برخی را بر آن داشته است که قرآن را به پیامبر(ص) به عنوان یک بشر عادی منسوب بسازند، از این قرار است :*

***الف. پرداختن به جزئیات ، ب. پرداختن به تاریخیات ، ج. وجود مکررات ، د. پراکندگی موضوعات ، هـ. مضامین خلاف واقع ، د. احکام خلاف حقوق بشر .***

(البته ذیل هریک از تیترهای ششگانه فوق نمونه هایی را ذکر نموده که به نظر ایشان نمونه هایی از «مشکلات قرآنی» است که به آن تیتر مربوط میشود که ما فعلا آن نمونه ها را ذکر نکردیم تا ذیلا به آنها بپردازیم)

«مشکلات»ی که برای قرآن برشمرده شده چنان پرحجم و متنوع است و چنان در پاراگراف های بعدی مورد تکرار و اشاره قرار گرفته که نمیتوانم از ذکر این جمله خود داری کنم که تمام آن «مشکلاتِ» ذکر شده ناوارد است و این بنده سعی میکنم به تک تک آنها رسیدگی نموده و نشان دهم که «مشکل دیدن» آنها ناشی از برداشتِ ناقص است .

### مخاطبان قرآن

در اینجا این سئوال مطرح است که آیا مخاطبان قرآن با مخاطبان دیگر متون بشری فرق می کند؟ و به جهت این که قرآن منسوب به خداست، باید مخاطبان قرآن، همه افراد بشر در هر عصر و مصر باشند؟ و یا مخاطبانش فقط معصومین(ع) اند و سایر افراد اگر بخواهند، به مقاصد قرآن پی ببرند، باید به معصومین مراجعه نمایند؟

پاسخ این است که:

اولاً، گوینده قرآن آن چنان که در خود قرآن تصریح شده، فرشته ای به نام جبرئیل است و مخاطب قرآن، آن چنان که باز از ظاهر آیات قرآن دانسته می شود، شخص پیامبر(ص) است؛ البته با توجه به این که پیامبر(ص) در میان قریش و برای هدایت آنان مبعوث شده بود و ده سالی در میان آنان زندگی می کرد و سپس پیامبر(ص) به مدینه مهاجرت کرد و سیزده سالی نیز در میان مردم مدینه می زیست، به طور غیر مستقیم به ترتیب مردم مکه و مدینه مخاطبان قرآن محسوب می شوند.

ثانیاً، چنان که آمد، مخاطبان قرآن، پیامبر(ص) و قوم او بودند که در مکان و زمان نزول سوره های قرآن وجود و حضور داشتند؛ لذا هرگز ائمه و یا دیگر کسانی که در امصار و اعصار دیگر بودند، مخاطبان قرآن شمرده نمی شوند.

ثالثاً، نظر به این که مخاطبان قرآن به تعبیر میرازی قمی مشافهین، یعنی افراد حاضر در زمان و مکان نزول قرآن بودند، آنها باید مقاصد قرآن را به درستی درک کرده و برای فهم مقاصد قرآن حاجتی نداشته باشند، به پیامبر و دیگران مراجعه کنند؛ مگر کسانی که در زمان و مکان نزول سوره های قرآن نبودند و یا به لحاظ هوشی از سطح متوسط مردم آن زمان، پایین تر بودند و چنین کسانی در پاره ای موارد، مقاصد کلام هر کلامی را اعم از قرآن و غیر قرآن بدون توضیح دیگران نمی فهمند.

رابعاً، نظر به این که سوره های قرآن متناسب با حاجات و مقتضیات عرب حجاز عصر پیامبر(ص) و به قصد هدایت آنان و به زبان آنان نازل شده، لزوماً مخاطبان قرآن همان مردم اند و صرف این که گوینده قرآن خدا یا جبرئیل است، باعث تفاوت مخاطبان قرآن نمی شود. نه زبان قرآن یک زبان بین المللی بوده است که به استناد آن گفته شود، مخاطبان قرآن هم لزوماً همه مردم بودند و نه در متن قرآن هیچ قرینه ای وجود دارد که نشان دهد، همه مردم در تمام اعصار، مخاطبان قرآن اند. هرگز در قرآن چنین تعبیری نیامده است که ای مردم در تمام اعصار و امصار، شما مخاطب من هستید.

تمام موضوعاتی نیز که در قرآن از آنها سخن رفته، همان هایی بوده است که پیامبر(ص) و قومش با آنها سر و کار داشتند و هرگز حتی یک موضوع در قرآن یافت نمی شود که خصوص مردمان دیگر اعصار و امصار با آنها سروکار داشته باشند.

**جواب این قسمت :**

آیا مخاطب های قرآن منحصر به معاصرانِ نزولش نیست؟

**1 – دلایل «نصّ»ی**

1-1

(واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ)

جمله فوق وابسته به آن سیاق نیست و از آن مستقل است ، و به عبارت دیگر یک «پرانتز» است و دلیل ساده اش هم این است که اگر چشم خویش را برآن ببندیم و قبل و بعدش را به یکدیگر وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست و بی دست انداز خواهد شد

در باره جملات و آیات پرانتزی قرآن باید عرض کنم که مفسران سابق به این کلید تفسیری توجه نکرده و خطاهای عظیمی مرتکب شده اند و به علت این بی توجهی برخی معانی را بسیار بد فهمیده اند

البته این فضای محدود ظرفیت این بحث تفسیری را ندارد و برای تامل بیشتر پیشنهاد میکنم کتاب «صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک» از این بنده را در سایت ببینید که در فصل دوم به این نوع خطاها پرداخته و برخی از آنها را نشان داده ام .

1-2 (و آخرین منهم لما یلحقوا بهم)

آیه 3 سوره جمعه نیز دلیل نصّی دیگری است بر منحصر نبودن مخاطب های قرآن بر معاصران نزول وحی (که اصطلاحا آنها را مشافهین مینامند)

1-3

ثم ان علینا بیانه (نکته در ثم و بیانه و اینکه مشافهین نیازی به «بیان» نداشتند است)

آیه 19 سوره قیامه نیز دلیل نصّی دیگری است بر منحصر نبودن مخاطب های قرآن به مشافهین

1-4

در سوره زلزال مردمی را که در زمانی نزدیک به وقوع قیامت زندگی میکنند «انسان» نامیده و فرموده «و قال الانسان ما لها» ، و در جاهای دیگری فرموده « یا ایها الانسان . . . » ،

 این «یا ایها الانسان» ها خطاب به ما انسان ها هم محسوب میشود ،

1 -5

در سوره نمل (آیه 82) مردمی را که در زمانی نزدیک به وقوع قیامت زندگی میکنند «ناس» نامیده و از قول آن «دابة الارض» همان آیه فرموده «ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون» ، و در جاهای دیگری فرموده « یا ایهاالناس . . . » ، واضح است که «ناس» مورد نظر آیه مذکور جزء مشافهین نیست ، به همین قیاس میتوان گفت همه «یا ایها الناس» های قرآن منحصر در مشافهین نیست

1-6

در قرآن آیات عجیبی در باره انسان هست مانند آیه  4 بلد و 6 انشقاق و 72 احزاب که به نظر نمی آید ظرفیت های متوسط  آن مردم (مشافهین)  برای درک و فهم و کاربست آنها کفایت داشته و بلکه بعدها در میان انسانها کسانی ظهور کرده اند که با مدلول آن آیات تناسبی نشان داده اند

مثلا در باره آیه 72 احزاب (همان موضوع «امانت» که آسمان و زمین و کوهها از پذیرفتن آن ابا کردند و انسان زیر بارش رفت) ببینیم مشافهین چه کردند : مشافهین (آنهم مسلمان و پیروان مشافه آنحضرت) در جنگ تبوک آن نافرمانی های گسترده را کردند که در سوره برائت اشاره شده ، قبلش هم در جنگ احزاب «زلزلوا زلزالا شدیدا» کردند و در جنگ احد هم نافرمانی آنحضرت کردند و وقتیکه شکست خوردند اعتراض کردند که «ما که مومن هستیم پس چرا شکست خوردیم؟» و در جنگ بدر هم که اصلا نیت ابتدائی شان راهزنی بود و برای آنحضرت هم آنقدر احترام قایل بودند که در حال احتضارش گفتند «ان المرء لیهجر» (یعنی یارو چرت و پرت میگه)

چنین مردمی کجا شایستگی مدلول آیه 72 احزاب را داشتند؟ بلکه این نوع آیات در باره کسانی است که بعدا در میان بشر قرون بعد ظاهر شدند ، مانند مادر ترزا و گاندی و نلسون ماندلا  که معاصر ما هستند (عمدا مثال هایی از خارج مسلمانان زده ام) و در قرون قبلی نیز تعدادی از اینها را در زمینه های مختلف انسانی ، از قبیل علوم و عرفان و مبارزات اجتماعی و غیره داشته ایم

البته این بحث میتواند بسیار مفصل و همراه با ذکر مثال های فراوان در صدها صفحه عرضه شود ، اما ، خواننده با کیفیت است و اشاره ای نیز او را کافی است و من نیز اهل اختصارم

1-7

آیه «نذیرا للبشر» در سوره مدثر صراحت دارد بر اینکه  قرآن برای «بشر» هشداردهنده است . آیا ما جزء «بشر» هستیم یانه؟ اگر بله ، پس ، ما هم (که جزء مشافهین نیستیم) مخاطب قرآنیم .

1-8

در قرآن ماموریت قرآن برای «کافه للناس» ذکر شده است و دارای وضوح عجیبی است که نشان از عدم انحصار مخاطبان در معاصران نزول دارد .

1-9

آیه «لولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» (سوره برائت = سوره توبه) نشان میدهد که قرآن مکانیزمی برای تضمین رساندن پیامش به دیگران (= غیر مشافهین) تعبیه کرده است .

**2 – دلایل غیر مستقیم**

از مطالعه رفتارهای پیامبر (ص) فهمیده میشود که نظر آنحضرت در باره مخاطب های قرآن این بود که نسل های آینده نیز مخاطب قرآن هستند ، برای این نتیجه گیری به دلایل زیر استناد میکنیم :

2-1

اهتمام فوق العاده آنحضرت به مکتوب کردن آیات نازله ، که برای این منظور عده ای را تحت عنوان «کتّاب وحی» معین فرموده بودند .

2-2

اهمیت دادن آنحضرت به باسواد کردن مسلمانان ، که در این خصوص ، علاوه بر احادیث منقول از آنحضرت در خصوص اهمیت و پاداش معنوی و اخروی کسب علم ، میتوان به واقعه مهم «منوط کردن آزادی برخی از اسراء جنگ بدر به تعلیم خواندن و نوشتن به تعدادی از مسلمین» اشاره نمود .

2-3

نامه نگاری پیامبر (ص) به سران دنیا در آن روزها نیز به این معنی است که آنحضرت نیز مخاطبان قرآن را منحصر در مشافهین تلقی نکرده اند .

2-4

درخواست آنحضرت در حین احتضار، که برایش قلم و کاغذ بیاورند که چیزی را املاء کند که موجبات گمراهیِ پس از او از بین برود یا لااقل تقلیل یابد ، که یکی گفت «ان المرء لیهجر» (یارو چرت و پرت میگه) و مانع شد .

دلایل فوق نشان میدهد در نگاه پیامبر (ص) مخاطب های قرآن منحصر در مشافهین نبوده است .

2-5

رفتارهای ائمه (ع) نیز که حدود 250 سال پس از پیامبر (ص) در بین مردم بوده اند مبین این است که از نظر آنان نیز مخاطب های قرآن منحصر در مشافهین نبوده اند .

**3 – دلایل عقلی**

3-1

«یا ایها» چیست؟ غیر از این است که از ادوات خطاب است؟ بلکه نوعی از ادوات خطاب است که از «یا» قوی تر است و گوئی شخص مورد نظر به اموری مشغول است و گوینده میخواهد توجه او از آن چیزها قطع و به موضوع مورد نظر خویش جلب شود ، واگر به داخل متن قرآن و جاهائی که «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول» آمده توجه شود مطلب معلوم ترمیگردد .

حالا توجه فرمائید به اینکه در عصر نزول تدریجی قرآن و ضمن آن ، یک خطاب «یا ایها الانسان» نازل شده باشد ، چه کسانی مخاطب این یا ایها الانسان بوده اند؟ واضح است که کلیه انسانهای زنده درزمان نزول مخاطب بوده اند ، خواه در جغرافیای نزول قرآن بوده باشند یا نبوده باشند ، اگر کسی فکر کند که مثلا ایرانیان و رومیان و بربرها و چینیان مخاطب «یا ایها الانسان» در هنگام نزولش نبوده اند باید دلیل بیاورد .

به نظر این قلم ، خداوند که فقط رب عربهای عصر نزول نبوده ، خدای ایرانیها و رومی ها و چینی ها هم بوده ، و آنها هم مشمول کلمه «انسان» میشده اند ، حالا اگر بعد مسافت مانع بوده ، لابد خداوند به وجود این مشکل اطلاع داشته ، و این مطلع بودن مانع نبوده که به چنان نوع خطابی مبادرت کند ، و اگر منظورش فقط انسان های ساکن مکه بوده باید این را مشخص میکرده (مثلا میگفته یا ایها المکیون)

این موضوع بدیهی است .

مثلا کسی نمیگوید قانون مالیات که مثلا در سنای رم و مثلا در زمان ژولیوس سزار صادر میشده ، مخاطب آن ، فقط آن دسته از رومی ها بوده اند که دم درب مجلس سنا زندگی میکرده اند ، بلکه مخاطب آن همه شهروندان رم بوده اند ، و کسی نمیگوید در روز ابلاغ ، برای شهروندان غیر ساکن در رم ، الزام آور نبوده ، زیرا قانونگذار میدانسته که رم کشور پهناوری است و ابلاغ قانون و اجرای آن در همه نقاطی که مورد نظر است در همان لحظه اول ممکن نیست و این دانستن مانع صدور آن قانون نمیشده .

همین حکم در مورد زمان هم میتواند باشد ، یعنی بعد مکانی که مانع  قانونگذار نیست، بعد زمانی نیز مانع نیست ، یعنی همان قانون مالیاتی تا لغو نشده برای سالهای بعد هم نافذ است .

«یا ایها الانسان» های قرآن نیز چنان چیزی است و به عصر و مصر محدود نیست ( و این موضوع آنقدر بدیهی است که ادعای هیچ مودی مالیاتی را به این دلیل که من ساکن محل صدور آن قانون نبوده ام مسموع تلقی نمیکنند)

3-2

دلیل دیگر مخاطب بودن ما ، این است که علیرغم اینکه خداوند قرآن را بنا به اقتضائات زمانه مخاطبان اولیه به زبان عربی نازل فرموده ، اما ما قرآن را با فرهنگ فعلی خویش نزدیکتر می یابیم .

مثلا ما قائل به کرویت زمین ، و نجوم نیوتونی ، و روند تکاملی پیدایش و قوام نوع انسان ، و برابری حقوقی زن و مرد ، و چه و چه هستیم و در قرآن موافقت با این چیزها می بینیم و در آن موافقتی با مسطح بودن زمین و نجوم بطلمیوسی و روند فیکسیستی پیدایش و قوام نوع انسان ، و درجه 2 بودن حقوقی زن در مقابل خداوند، و چه و چه نمی یابیم و بر مفسرانی که آن تفسیرها را بر قرآن می نمودند ایراد میگیریم .

و علت این موضوع را علم خداوند به «روبه تکامل بودن بشر» میدانیم که در قرآن به گونه ای سخن گفته که بشرِ «کمتر تکامل یافته» اعصار قبلی به یک نوعی آن را می فهمید ولی ما آن را به نحو بهتری می فهمیم .

به عبارت دیگر خداوند در قرآن طوری سخن گفته که به تناسب تکامل علوم و فهم بشر در هر دوره ای از تکامل بشری ، وجهی از معانی مستور که تناسب با فهم و علم بشر تکامل یافته تر است ظاهر شود .

از این موضوع نتیجه میگیریم که خداوند در هنگام نازل کردن قرآن به این موضوع توجه داشته که روزی انسانهای تکامل یافته تری (نسبت به مشافهین) خواهند آمد و محتوای قرآن را طوری قرار داده که آنها (یعنی ما و بشر آینده) بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند .

این موضوع با دو فرضیه «قرآن خطاب به مشافهین است» و «قرآن خطاب به همه بشر صرفنظر از عصر و مصر است» با دومی تناسب دارد .

3-3

تحدید مذکور ، یعنی منحصر نمودن مخاطب قرآن به مشافهین ، اشکالات عقلی و منطقی زیاد دیگری هم دارد . لذا مدعیِ آن باید دلیل قرآنی بیاورد .

3-4

دلیلِ معروفی که صاجب این فرضیه ارائه کرده این است :

« اگر همسر شما قولنج کرد و دکتر توصیه مالیدن پماد ویکس نمود بعدا اگر هم خود شما قولنج کردید به حکم عقل همان پماد را به موضع درد میمالید و این از لحاظ مخاطب بودن نیست بلکه از لحاظ حکم عقل است»

این دلیل کاملا باطل و مخالف نظر پزشکان و حتی دانشجویان پزشکی و حتی مردم غیر پزشک میباشد .

پزشکان و حتی دانشجویان پزشکی نیزچنین نظری را رد میکنند و میگویند وجود یک نشانه بیماری در دو نفر به معنی وجود بیماری همسان در بدن آنها نیست بلکه معاینه جداگانه هریک لازم است، و چون این موضوع واضح است شرح نمیدهم .

ایشان در باره اعجاز قرآن چنین میگوید :

### اعجاز قرآن

درباره اعجاز قرآن، سئوال این است که آیا متن قرآن از اعجاز برخوردار است و متن قرآن چنان است که هیچ کسی نمی تواند مثلش را بیاورد؟ و آیا آن وجوهی که به عنوان وجوه اعجاز قرآن برشمرده شده، نظیر فصاحت و بلاغت، نظم و تشریعات چنان است که در کلام های بشری مثلش یافت نمی شود؟

پاسخ من به این سئوالات این است که در متن قرآن هیچ گونه اعجازی وجود ندارد و چنان نیست که هیچ کسی نتواند مثل یا بهتر از آن را بیاورد. اگر هم مشرکان قریش نتوانستند مثلش را بیاورند، به این جهت نبوده است که متن قرآن به طور مطلق از تمام متون بشری برتر است؛ بلکه به جهت این بوده است که در قرآن مضامینی برخلاف باورها و سنت های آنان آمده بود که با فطرت مردم سازگاری داشت و این جاذبه خاصی را در میان مخاطبان قرآن ایجاد کرده بود و مشرکان مکه که در موضع خصومت با چنین مضامینی بودند، نمی توانستند مضامینی مانند آن را بیاورند.

آنچه که در قرآن آمده، نظیرش در کتاب های آسمانی سابق بود و یا همان گفتگوها و بحث هایی بوده است که میان پیامبر(ص) و قومش صورت گرفته و یا پاره ای توصیه های اخلاقی است و بنابراین در قرآن چیزی که نظیر آن نبوده باشد و یا بشر نتوانند مثل یا بهتر از آن را بیاورند، وجود ندارد.

لذا نمی توان گفت که فصاحت و بلاغت قرآن معجزه است؛ چون نمی توان گفت که وقتی مشرکان قریش با یکدیگر سخن می گفتند، فصیح و بلیغ سخن نمی گفتند و لغز و معما مطرح می کردند.

نیز نمی توان گفت که نظم قرآن معجزه است؛ زیرا نظم قرآن از قبیل همان سجعی است که در خطابه های خطیبان مواسم حج هم کمابیش به چشم می خورده است.

یا نمی توان گفت که قرآن به لحاظ تشریعات معجزه است؛ چون چند صد آیه پراکنده راجع به احکام شرعی هیچ امر خارق العاده ای نیست؛ به خصوص آن که قریب به تمام این احکام شرعی امضائی اند و در میان مشرکان قریش و یا سایر عرب ها وجود داشته است.

به علاوه، اگر کسی از ما بپرسد که آیا مثلاً عروة الوثقی که در تمام ابواب حکم شرعی دارد، برتر است یا قرآن که هم احکام شرعی اش ناقص است و هم به طور پراکنده بیان شده است، اگر تعصب کورکورانه ای نداشته باشیم، بی درنگ خواهیم گفت که عروة الوثقی از قرآن برتر است.

**به عکس مطالب فوق ، اعجاز قرآن برای همه زمانها و همه مکانها و همه اشخاص است ، و تنها دلیل حجیت قرآن و حقانیت مطالب آن ، اعجاز آن است**

ادعای این قلم بر بطلان نظر گوینده مطلبی که نقل شد بر دو دلیل متکی است :

الف- عقلی ، ب - نقلی .

**الف**- دلیل عقلی این است که اسلام همواره دشمنان قدرتمندی داشته ، آیا اگر ارائه متنی مانند یک سوره (آنهم نه در حجمی بزرگ مانند کل قرآن بلکه در حجم یکی از سوره ها) ممکن بود ، فکر میکنید دشمنان قوی و ثروتمندی مانند راه اندازان جنگهای صلیبی و یا دولت هایی مانند اسرائیل فعلی کوچکترین تردیدی در انجامش میکردند؟

قرآن چهار تحدّی (مبارز طلبی) صریح و ده ها تحدیِ تلویحی دارد ، اگر دشمنان اسلام که همواره قوی و غنی بوده اند و هستند ، یک سوره معادل یکی از سوره های قرآن میساختند ، موفق می شدند لااقل چهار غلط در چهار آیه تحدی صریح و ده ها غلط در ده ها آیه تحدی تلویحی ارائه دهند و در آنصورت به یکباره آبروی قرآن زایل میشد و چیزی نمیگذشت که اسلام هم به یک واقعه تاریخی و کهنه تبدیل میشد .

**ب**- دلیل نقلی این است که خداوند در آیه 166 نساء نزول قرآن را به علم خویش منتسب فرموده ، و این ، یعنی اینکه : کسیکه میخواهد سوره ای مانند قرآن بسازد باید علمی مانند علم خداوند داشته باشد .

موضوع اعجاز قرآن در قرون اولیه به فصاحت و بلاغت منحصر بود زیرا علماء قرآن شناس بیش از این نمیدانستند ، اما امروز که علم بشر نسبت به آن روزها بسط قابلی یافته ، فصاحت و بلاغت به یکی از وجوه کم اهمیت تنزل یافته است .

وجوهی که این بنده میتوانم آنها را بشمارم اینهاست :

1- **پیشگوئی های تحقق یافته** (که این موارد خیلی زیاد است و هم شامل موارد تاریخی میشود و هم شامل موارد علمی) و این قلم در سایت خویش کتابی دارد که نام آن «بیش از 355 پیشگوئی تحقق یافته قرآنی» است .

2 – **عدم اختلاف** (در بیست و سه سال که پیامبر از ضعف مطلق موقعیت به قوت مطلق موقعیت رسید ، در چنین مدت طولانیی و اختلاف عظیم در موقعیت ، مواضع اصلی قرآن کوچکترین تغییری نکرد)

3 – **غلط در نیامدن هیچ موضوع قرآنی تا کنون** (بیش از 14 قرن - قمری)

4 – **فصاحت و بلاغت** (که موضوعی است که در باره آن خیلی نوشته اند)

5 - **«فامیل»یِ قرآن با این جهان** (به عنوان مثال ، آن مطالبی که در کتب «اعجاز عددی» آمده ، قابل اشاره به این تیتر است ، تصور کنید که جریان اسلام علیرغم آنهمه مشکلاتی که در آن 23 سال داشته مشتقات کلمه «یوم» با مشتقات کلمه «لیل» را مساوی ذکر کرده و آنهم 365 بار ، و از این مثالها در کتابهای اعجاز عددی زیاد است)

6 – **«درنرفتن» مطلب از دست گوینده** (مثلا تمام سوره های «حم»دار هم محتوا هستند ، همچنین است وضع تمام سوره های «الر»دار و «الم»دار ، علیرغم اینکه در هریک از این کَتِگوری ها سوره هایی وجود دارند که هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ حجم اختلافات زیادی با یکدیگر دارند ، و اگر قرآن کار شخص خود خدا نبود علیرغم آن پستی و بلندی های موقعیتی و در آن زمان طولانی چطور ممکن بود به همه این جوانب اعمال مواظبت شود؟)

7 – **اطمینان و قاطعیت گوینده قرآن** (در قرآن وعده هایی به پیامبر و مسلمانان داده شده ، لحن این وعده ها محکم و قاطع است ، و چنانکه دیدیم بسیاری از آنها وقوع یافته ، و برخی از آنها به نظر قریب الوقوع میاید و از روی همین دو قلم نسبت به وقوع یافتن بقیه در آینده اطمینان حاصل میشود)

8 – **شیرینی و خسته کننده نبودن آن**

9 – **ایجاد کشش در خواننده و نگهداری خوانندگان** (این بنده روزانه مقدار معینی از وقت خود را به روخوانی قرآن میگذرانم ، بطوریکه که هر چهار هفته یکبار به آخرش میرسم ، بایک حساب سرانگشتی معلوم میشود تا کنون حدودِ – یا کمی بیش از – 200 بار قرآن را خوانده ام ، و کسانی که مرا می شنا سند میدانند که قرآن خوانی من به انگیزه «کسب ثواب اخروی» (به معنی متداول) نیست ، در حالی که نهج البلاغه و تحف العقول و اصول کافی و بینوایان ویکتورهوگو و جنگ و صلح تولستوی و بشر عالی و بشر عادی برناردشاو و غربزدگی آل احمد و اگزیستانسیالیم سارتر و ترجمه های تورات وانجیل و خلاصه این نوع کتابهای پر طرفدار را بیش از یکبار نخوانده ام و تصور اینکه آنها را دو باره بخوانم برایم آسان نیست ولی فکر نکنم بتوانم تصور روزی را کنم که در آن روز دسترسی به قرآن نداشته باشم و از شدت ناراحتی از حال عادی خارج نشوم ، و ، امثال من کم نیستند)

10 – **هدایت کنندگی دائمی بشر** ( در یکی از بحث های قبلی که راجع به وحی بود گوشه ای از این مطلب را نشان داده ایم)

ایشان در مورد قرآن ادعای عجیبی کرده که ذیلا نقل میشود :

***مضامین خلاف واقع:***

*در آیاتی از قرآن مضامینی آمده است که با واقعیات خارجی انطباق ندارد؛ نظیر این که آسمان ها هفت تاست و زمین قبل از آسمان پدید آمده و آسمان محل سکنای فرشتگان است و ستارگان، چراغ های برج های محافظ این شهرهاست و از آنها برای راندن شیاطین که دشمنان فرشتگان اند، افکنده می شوند و یا یک سدی وجود دارد که یک قومی به نام یأجوج و مأجوج در پشت آن تا روز قیامت محبوس اند و قیامت نیز وقتی واقع می شود، ستارگان از آسمان به زمین می ریزند و اگر کسی به خواهد به آسمان برود، باید از کناره هایش برود و البته موفق هم نخواهد شد؛ چون پاره هایی از آتش و مس گداخته بر سر او خواهد ریخت. این در حالی است که هفت تا بودن آسمان تخیلی بیش نیست و پدید آمدن زمین قبل از آسمان توجیه علمی ندارد و فرشتگان نیز موجوداتی مجردند و سکنی داشتن آنها در آسمان بی معناست و این شهاب هایی که سقوط می کنند، هرگز عبارت از ستارگانی نیستند که میلیون ها و میلیاردها سال نوری از جو زمین فاصله دارند و ستارگان هر کدام چندین برابر زمین اند و سقوط آنها بر زمین توجیه علمی ندارد و شهاب ها نیز هرگز از جنس مس نیستند و اکنون که با ماهواره ها از کوچک ترین قسمت های زمین عکس برداری کرده اند، هرگز یک سدی که یک قومی در پشت آن محبوس شده باشند، نیافته اند. اگر یک کتابی بخواهد از خدای عالم مطلق نازل شده و ابدی هم باشد، وجهی ندارد، چنین مضامین خلاف واقعی در آن مشاهده شود.*

حقیقتش این است که شخص حیرت میکند وقتی که از خویش می پرسد این مفاهیم از کجای قرآن در آمده؟ مثلا :

1 – از کجای قرآن این مفهوم در می آید که زمین قبل از آسمان پدید آمده؟

2 – از کجای قرآن این مفهوم در می آید که ستارگان از آسمان به زمین می ریزند؟

3 - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که یک سدی وجود دارد که یک قومی به نام یأجوج و مأجوج (هنوز هم) در پشت آن محبوس اند؟

4 - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که اگر کسی بخواهد به آسمان برود، باید از کناره هایش برود و البته موفق هم نخواهد شد؛ چون پاره هایی از آتش و مس گداخته بر سر او خواهد ریخت ؟

5 - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که آسمان محل سکنای فرشتگان است ؟

6 - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که ستارگان، چراغ های برج های محافظ این شهرهاست و از آنها برای راندن شیاطین که دشمنان فرشتگان اند، افکنده می شوند؟

حقیقت این است که مفاهیم فوق از قرآن فهمیده نمیشود ، و ذکر این نوع مطالب بهترین نشانه «قرآن نشناسی» گوینده این قبیل مطالب است .

ایشان همچنین در باره قرآن چنین گفته :

***پرداختن به جزئیات:***

*گاهی ملاحظه می شود، در قرآن موضوعات بسیار جزئی و کم اهمیت نظیر جزئیات قصص انبیاء و یا نزاعی که میان پیامبر و همسرانش بوده، مطرح شده است. این در حالی است که اگر یک کتابی بخواهد به رب العالمین تعلق داشته باشد، اقتضاء دارد، کلیات آمده باشد و گرنه از [اگر] بخواهد تمام جزئیات آمده باشد، در محدوده یک کتاب چند صد صفحه ای نخواهد گنجید.*

در ذیل به هریک از دو موضوع فوق بطور جداگانه می پردازیم :

**ذکر جزئیات بی اهمیت در قصص انبیاء**

از میان انبیاء داستانهای حضرت موسی (ع) بیشتر از همه در قرآن آمده ، و لذا بصورت ترتیب نزول آن داستانها را در سوره های مختلف پی میگیریم :

1 – در مرحله اول نزول (حاوی معارف پایه) هیچ موردی از داستانهای مذکور نمی یابیم .

2 – در مرحله دوم نزول (حاوی اعلام موجودیت و ارشادات اجمالی) در سوره فجر نام فرعون را همراه با نام عاد و ثمود ، با تِم نکوهش ، بدون ذکر نام موسی آورده ، و نیز در سوره نجم از موسی (همراه با صحف) فقط نام برده و در سوره اعلی نیز فقط اسم آنحضرت را همراه با ابراهیم آورده (صحف ابراهیم و موسی) ، در سوره مزمل نیز بدون اینکه اسم موسی را بیاورد فقط گفته ما بسویتان رسولی فرستادیم ، همانگونه که بسوی فرعون فرستادیم .

3 – در مرحله سوم نزول (با محتوای زوم کردن روی قیامت و آخرت) هیچ اسمی از آنحضرت نیست .

4 – در مرحله چهارم (با محتوای اولین بازتاب های تکذیب آمیز مخالفان) در سوره نازعات ، تقریبا در 60 کلمه داستان موسی و فرعون را بطور خیلی موجز آورده و در انتها ذکر کرده که منظور از ذکر این داستان عبرت است .

5 – در مرحله پنجم (با محتوای نکوهش لجبازی و عمد و اصرار کافرانه) در سوره دخان ، در تقریبا 120 کلمه داستان نجات بنی اسرائیل ، و در سوره زخرف هم در تقریبا همین حجم از لجبازی فرعون حکایت میکند ، در سوره مومن (و در داستان مومن آل فرعون) تقریبا در 400 کلمه بازهم لجبازی شدید فرعون را نشان میدهد ، و در بقیه سوره های این مرحله ذکری از موسی و یا فرعونیان نیست .

برای اینکه تصوری از ذکر جزئیات داشته باشید باید یکی از کتاب های بالزاک را خوانده باشید که اگر این داستان مومن آل فرعون را کار میکرد یک کتاب 600 صفحه ای از آن در می آورد که قابلیت این را داشت که یک فیلم سینمائی کامل از آن در بیاید .

بطوریکه ملاحظه کرده اید تا اینجا (5 مرحله از 10 مرحله) نشانه ای از «ذکر جزئیات» نبود ، 60 کلمه و 120 کلمه و 400 کلمه ، چه فضائی برای «ذکر جزئیات» در اختیار میگذارد؟ اگر روش قرآن ذکر جزئیات بود ، کو نام های برادران یوسف؟ و کجاست نامهای اصحاب کهف؟ و جواب صدها سوال ممکن مشابه؟

5 و 6 – مرحله های پنجم و ششم (با محتوای امید دادن به پیامبر و پیروانش که صبر کنید و حقّ مورد اعتقاد شما به کرسی خواهد نشست) در این دو مرحله به تناسب پیشرفت اسلام ، و بطور همزمان افزایش فشارها ، داستان های انبیاء حجم بیشتری می یابد ، اما در آنها هم این «امساک» در باره ذکر جزئیات بشدت رعایت میشود ، مثلا همین داستان یوسف (ع) جای صدها سوالِ جزئیاتی هست ، که خداوند چون منظورش قصه گوئی نبوده به هیچیک از آنها اشاره ای نفرموده و در سوره های طه و اعراف که به نسبت سایر سوره های داستان دار به هجرت نزدیک ترند حجم زیادی از داستان به گوساله پرستی و سامری مربوط میشود و پیامش هم این است که ای مسلمانان ! و قتیکه مشکلات فعلی تان حل شد مبادا این نوع رفتار ها را در پیش بگیرید !

8 – مرحله هشتم (که مسلمانان قوی و مقاوم شده بودند و بار استدلالی مبسوطی دارد) تقریبا هیچ داستانی از موسی نیست (فقط دو مورد دو سطری)

9 و 10 – مرحله های نهم و دهم (که پس از هجرت است و مسائل عینی است) و تقریبا اغلب با مضامین این سوره ها آشنائیم و واقعا ذکر قصص انبیاء آنهم با ذکر جزئیات کجاست؟ بقره؟ آل عمران؟ انفال؟ توبه؟ نساء؟ مائده؟ میدانید که نیست .

(اشتباه نکنید ! آن حجم از سوره بقره که در مقام نکوهش خرابکاری ها و کارشکنی های یهودیان است ، را ، به حساب قصص انبیاء – و در این بحث حضرت موسی – نگذارید ، زیرا آنها شهروند مدینه بودند ولی شهروندان بدی بودند و نکوهش آنها مانند نکوهشِ قبل از هجرت در مکه نسبت به سران کفار مخالف آنحضرت است)

**ذکر جزئیات بی اهمیت در نزاعی که میان پیامبر و همسرانش بوده ،**

زنان آنحضرت چه کسانی بودند؟

حضرت خدیجه که واقعا لقب ام المومنین فقط برازنده اوست که مرید و مخلص آنحضرت و در تمام سختی ها یار او بود و ثروتش را به پای اوریخت و تمام مدت رسالت آنحضرت در قبل از هجرت تنها همسر آنحضرت بود که مورد این بحث نیست.

«زنان» آنحضرت در ده سالِ پس از هجرت معنی می یابد که با دوره ریاست آنحضرت مقارن است ، و بگو مگوهایی بوده که مثلا «تو که شاه عرب شده ای چرا از رفاهیات و کلفت و نوکر و زینت آلات و چه و چه به پای ما نمیریزی؟» و این موضوع که (بنا بر منقولات) مکرر هم بود در – فقط – 16 کلمه در آیه 28 سوره احزاب منعکس است ، آیا 16 کلمه ذکر جزئیات است؟ دیگر موضوع دو زن آنحضرت است که در یک موضوع مهم و حساس مربوط به وحی به آن حضرت خیانت کردند (دو نفر بودن آنها از کلمه های «تتوبا» و «تظاهرا» ، و مرتبط بودن مطلب با موضوع مهم و حساس وحیی از «ان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر» آیه 4 سوره تحریم فهمیده میشود) یعنی کل این داستان به این اهمیت در 50 کلمه ! این ذکر جزئیات است؟

اگر قرآن این مطلب را ذکر نکرده بود یکی از غوامض وقایع مربوط به موضوع جانشینی آنحضرت (که اتفاقا هر یک از دو خلیفه اول و دوم پدر های یکی از زنان آنحضرت بودند) مکتوم میماند !

سر نخ دادن به ما و آیندگان در باره مطلب به این اهمیت در فقط 50 کلمه!

واقعا کسی میخواهد امساک قرآن از پرداختن به جزئیات را بشناسد بهترین راهش مطالعه تورات موجود است !

ایشان همچنین چنین گفته اند :

***پرداختن به تاریخیات:***

*گاهی مشاهده می شود، از موضوعاتی بحث شده که فقط در عصر پیامبر مطرح بوده، مثل نسیء و ظهار و ایلاء و زنده به گور کردن دختران و جز آنها. این در حالی است که اگر بخواهد یک کتابی جهانی و ابدی باشد، نباید به موضوعاتی بپردازد که فقط به دوره خاصی از تاریخ اختصاص داشته باشد.*

در این مورد می باید به دو نکته توجه کرد :

1 – این ادعا که« *اگر بخواهد یک کتابی جهانی و ابدی باشد، نباید به موضوعاتی بپردازد که فقط به دوره خاصی از تاریخ اختصاص داشته باشد»*از کجا آمده؟ مگر چند تا کتاب جهانی و ابدی (غیر از قرآن) می شناسیم؟ تا بتوانیم استقراء کنیم و چنان نتیجه ای بگیریم و آنگاه بگوییم مطابق این نتیجه گیری قرآن از آن قانون تخطی کرده؟

2 – موضوع فوق مورد سوء برداشت واقع شده ، و ذکر موارد مذکور نه تنها ناموجه نیست ، بلکه برعکس ، کاملا موجه و ضرور است و مهم ترین وجه ضرورت آنها اینها است :

الف – یافتن اطلاعات لازمِ تاریخی از اوضاع و احوال آن روزها برای نسل های آینده مسلمین که قرآن کتابشان خواهد بود اما از روزهای نزول قرآن بسیار دورند و برای توفیق در فهم شایسته آن (چنانکه هرمنوتیست ها میگویند) نیاز دارند از اوضاع و احوال آن روزها اطلاعات روشن داشته باشند .

به عبارت دیگر ، خداوند نیاز اساسی خواهندگان فهمِ بهتر از قرآن را که در 15 قرن بعد (و آنهایی که در دهه ها و صده های پس از آنها می آیند) را پیش بینی کرده و بصورت مواد و مصالح تحقیق شان در قرآن قرار داده است ، و لذا ، این چیزی که برای قرآن عیب قلمداد میکنند یکی از مولفه های کمالی قرآن است که مواد و مصالح تحقیق در باره خویش را نیز درخود ذخیره دارد تا آدم مناسب متولد شود و آن مواد و مصالح را تشخیص دهد و غوامضی را بگشاید .

این قلم در سایت خویش کتابی دارد بنام «تاریخ نزول وحی» که فقط مستند به قرآن است (و نه روایات و نه نقل قول مورخان) ، و حاوی چنان مطالب دقیقی در باره آن 23 سال است که در هیچ کتاب «تاریخ»ی دیده نمشود و بهترین مرجع است برای درک و تصور روزهای نزول وحی .

قرآن با قرار دادن این مطالب بهترین کمک را به فهم ما که بیش از پانزده قرن شمسی با آن روزها فاصله داریم کرده است ، و این یکی از وجوه کمالیه قرآن است نه عیب آن!

ب – علاوه بر آن بسیاری از این نوع آیات علاوه بر کارکرد فوق در مقام ذکر نعمت میباشند ، با این محتوا که «شما آنطور . . . بودید و در اثر ایمان به خدا و رسول به . . . و . . و . . رسیدید» مانند آیه 103 آل عمران که همانند های زیادی دارد .

ایشان در باره قرآن چنین فرمایش کرده :

***وجود مکررات:***

*در قرآن مضامین واحدی در سوره های متعدد تکرار شده است. برای مثال، در حدود 90 سوره ای که در دوره مکی نازل شده، به طور عمده از حیات پس از مرگ و نفی شرک سخن گفته شده است و این چنین هم نیست که هر سوره ای به بعد خاصی از آنها پرداخته شده باشد؛ بلکه مضامین واحدی در سوره های مختلف تکرار شده است. این در حالی است که اگر بنا بود، در قرآن خطاب به تمام مردم جهان در همه اعصار سخن گفته شود، کافی بود که در یک سوره از حیات پس از مرگ و در سوره ای دیگر از توحید سخن گفته شود و در سایر سوره ها به موضوعات دیگری پرداخته گردد.*

سخن عجیبی است !

قرآن در بیست و سه سال نازل شده ، برای مردمی در حال تحول ، که از موضع اکثریتیِ «این اباطیل چیست که یتیم ابوطالب میگوید» تا «یدخلون فی دین الله افواجا» تغییر درونی پیدا کرده بودند ، و مخاطب ها ثابت نبوده اند ، عدّه ای هنوز متولد هم نشده بودند و عدّه ای جوان و عدّه ای بالغ و عدّه ای میانسال بوده اند ، وعدّه ای از اول تا آخر همچنان صلب و بی تاثیر مانده اند ، و اکثریت شان تاثیر پذیرفته بودند ، و . . .

وکل قرآن حامل فقط دو پیام بوده (وحدانیت و آخرت)

کسانی که قول فوق توسط ایشان از آنها نقل شده ، حتی این مقدار هم از قرآن شناخت ندارند که قرآن «واحد سخن» نیست ، بلکه «سوره» واحد سخن است ، و اکثریت قریب به اتفاق سوره ها واجد هر دوی این دو پیامها است ، چه سوره های ابتدای نزول وحی که حجمی یکی دو سطری دارند و چه سوره های اواخر که حجمی چهل صفحه ای و بیشتر دارند ، همه این سوره ها حرف اصلی شان همان دو پیام است ، و هر سوره نسبت به سوره های قبلی علاوه بر احتوای همان دو پیام ، یکی یا چند تا از مطالب محتوائی سوره های قبلی را توضیح و تعمیق میکند ، ضمن اینکه راجع به این صیرورت جمعی نیز رهنمود دارند و . . .

بله ، برای مردمی در حال تحول ، 114 سوره نازل شده ، که در فضائی پر از بدبینی و تکذیب عمومی ، و توطئه مکرر برای قتل ناقل پیام ، همراه با ریزش و پذیرش (با افزایش تدریجی پذیرش) ، که ناقل پیام از موضع فوق العاده ضعیف به موضع فوق العاده قوی تغییر وضعیت یافته ، و چه و چه . . .

هر سوره در هر موقعیت مناسبِ موقعیت صیرورت جمع ، ضمن زدن آن دو حرف اصلی ، و توضیح و تعمیق همان دو حرف ، رهنمود مناسب آن موقعیت را نیز داده است .

خلاصه اینکه واحد سخن قرآنی سوره است و در سوره ها «مکررات» وجود ندارد .

ایشان همچنین گفته :

***پراکندگی موضوعات:***

*در قرآن راجع به یک موضوع در سوره های مختلف سخن گفته شده است؛ برای مثال، درباره زن در سوره های مختلفی آیاتی به چشم می خورد. این در حالی است که اگر می خواست یک کتابی جهانی و ابدی باشد، اقتضاء داشت، یک نظم موضوعی در مضامین آن وجود داشت.*

جواب بحث قبلی جواب این قسمت هم هست .

ایشان همچنین گفته :

**احکام خلاف حقوق بشر:**

 پاره ای از احکام قرآن مثل احکام برده داری و تبعیض در حقوق زن و مرد و مسلمان و کافر و اهل کتاب، امروزه خلاف حقوق بشر و عدالت و کرامت خوانده می شود و لذا بسیاری را بر آن داشته است که اینها را تاریخی و متعلق به گذشته بشمارند. این در حالی است که اگر یک کتابی بخواهد از سوی خدای جهان نازل شده و ابدی باشد، وجهی ندارد، چنین آیاتی در آن وجود داشته باشد.

ما تا حالا فکر میکردیم که باید هر چیزی را که صبغه اعتقادی دارد به قرآن عرضه کنیم و اگر موافق قرآن بود پذیرفتنی و اگر مخالف قرآن بود مردود است ، اما اینک معلوممان شد که نه خیر ، قرآن را باید به حقوق بشر عرضه کنیم واگر موافق حقوق بشر بود قرآن پذیرفتنی است و اگر نبود قرآن مردود است .

البته در خصوص اینکه حقوق بشر یکی از میوه های (البته فعلا کال و نارس) قرآن است و اینکه فلان آیه چقدر از فضای امروز حقوق بشر هم جلوتر است و این نوع موضوعات و . . . می توانستیم بنویسیم اما طرح موضوع به این صورتی که مطرح شده آنقدر رسوا است که حیف میدانم اصلا وارد این باب بشوم .

امروز «بزرگ کردن» یهودیان و نیز مطرح کردن همجنسگرایی با تخصیص سرمایه های بزرگ مالی و سیاسی بشدت دارد پیگیری و تبلیغ میشود ، و دور نیست روزی را ببینیم که «حقوق یهودیان» و «حقوق همجنسگرایان» هم مانند حقوق بشر در اینجا و آنجا مطرح و جا افتاده شود ، در آنصورت حتما کسانی این ایراد را بر قرآن خواهند داشت که چرا قرآن مطالب ضد یهود و ضد همجنسگرایان دارد!

ایشان همچنین فرمایش کرده که :

*اگر وحی وارد حوزه های معرفت های بشر نمی شد، هیچ مشکلی پدید نمی آمد؛ اما وحی وارد حوزه هایی شده است که با روش های معرفتی بشری اشتراک دارد و با روش های تجربی و عقلی بشر هم قابل حصول است و لذا مشاهده می شود، دستاورهای عقلی و تجربی بشر با دستاوردهای وحیانی تعارض وجود دارند.*

خیلی ممنون ! حالا دیگر وحی «مشکل زا» و «مزاحم» هم شد !

جهت اطلاع عرض میکنم که اگر وحی نبود بنی آدم در بیچارگیی که هیچ کاری از او بر نمی آمد می ماند و هرگز نمیتوانست چیزی از حیوانات جلو بیفتد ! به آیه زیر توجه کنید :

**...بعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سواة اخیه...**

و همچنین تکنولوژی حرکت بر روی آب ، و خیاطی ، وذوب فلزات ، و عایق کاری ، و معماری ، و جهت یابی ، و ریاضیات و بطور کلی هر آنچه مایه تمدن و فرق بین انسان و حیوان است را از وحی داریم ، به آیات زیر نگاه کنید :

**واصنع الفلک باعیینا و وحینا**

**علمناه صنعه لبوس لکم**

**النا له الحدید**

**و اسلنا له عین القِطر**

**یعملون له من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات**

**لتعلموا عدد السنین و الحساب**

**علّم بالقلم (4 ) علّم الانسان ما لم یعلم (5 )**

همچنین اخلاقیات و فضیلت های انسانی را از وحی داریم :

**یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة**

در تمام طول تاریخ انبیاء ، ترجیع بندِ «یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» ، چه عینا و چه مترادفا ، بطور ثابت ، در سبد وحی و در دستور کار انبیاء ، بوده است .

یعنی رشد فضیلت های انسانی (یزکیهم) ، و مفاهیم متعالیِ مندرج در کتب آسمانی (یعلمهم الکتاب) ، و مطالب حق - در مقابل کلماتی مانند نادرست و خرافه و باطل و گمراه کننده – (والحکمة) ، مورد دغدغه دائمی خاطر و وجهه دائمی همت وحی بوده است .

یعنی اگر «بعث الله غرابا . . » فقط یکبار بوده ، « یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» همیشگی و دائمی بوده و نتیجه اش هم روشن است :

نگاهی به تاریخ بشر بما نشان میدهد که در ابتدای بشریت سبعیت و خشونت حیوانگونه بطور آشکار و عریان و جود داشته (که مثلا یکی از فرزندان مستقیم و بلافصل حضرت آدم بر سر یک مطلب جزئی برادرش را میکشد) اما اینک که دوره بلوغ بشریت است کاملا محسوس است که آن حالت گرچه از بین نرفته ، اما توافق عمومیی بوجود آمده که آن حالت را بد و زشت و نکوهیده و غیر قابل قبول کرده ، و در صورت مشاهده و اثبات ، مجازات هائی به منظور جلو گیری از تکرار آنها اِعمال میشود .

**اینها ، یعنی علوم ، و تکنولوژی های فرق ایجادکن بین انسان و حیوان ، و دور کنندگی از سبعیت حیوانگونه ، را ، از وحی داریم .**

این مربوط بود به قرون و اعصار دور ، اما ، قرآن که مال همین هزار و چارصدسال پیش است ، ببینیم چه کرده :

**1 - قرآن از آن آدم های وحشی تمدن ساخت** (این که شرحی نمیخواهد)

**2 - قرآن عقاید الهیاتی کل بشریت را بهبود بخشید** (این یک شرح شیرین و جالب دارد ، اما ، چون کمی طولانی است در اینجا متعرضش نمیشویم و شخصِ احتمالا علاقمند را به مطالعه این مطلب در انتهای تفسیر سوره توحید در جلد اول تفسیر خویش در سایت راهنمایی میکنیم)

**3 – قرآن سبب یک جهش بی نظیر علمی در حوزه علم و تکنولوژی شد** (این را ویل دورانت و جرج سارتن در کتابهای تاریخ تمدن و تاریخ علم در صدها صفحه توضیح داده اند و خودتان احتمالا خوانده اید)

چرا اینطور شد؟ و به عبارت دیگر چرا مسلمانان پرچمدار چنان جهش علمیی شدند؟ برای جواب از شما دعوت میکنیم در این آیات دقتی کنید :

**و از نشانه هاي اوست که شما را از خاک آفريد آنگاه شما بشري شده و منتشر گشته ايد (20) و از نشانه هاي اوست که براي شما جفت ها ئي از خودهاتان آفريده تا بسوي آنان ميل کنيد وآرامش گيريد وبين شما دوستي و مهرباني قرار داد . البته در اين موضوع براي کساني که اهل تفکر باشند نشانه هاي زيادي هست (21) و از نشانه هاي او آفرينش آسمانها و زمين و اختلاف زبان ها و رنگهايتان است. البته در اين موضوع براي اهل دانش نشانه هاي زيادي است (22) واز نشانه هاي اوخواب شما در شب وروز ، و جستجوي روزي شما از فضل اوست ، البته در اين موضوع براي شنوايان ، نشانه هائي است (23) و از نشانه هاي خويش ، برق را به شما مي نماياند که هم جاي ترس و هم جاي طمع دارد . واز آسمان آبي ميفرستد و زمين را پس از مرگش زنده مي کند . البته در اين موضوع براي خردمندان نشانه هائي است (24) و از نشانه هاي او اين است که آسمان و زمين را به امر خويش بر پا ميدارد ، آنگاه وقتي كه شما را با فرا خواني از زمين فرا بخواند ، فوراً بيرون مي آئيد (25) وهر کس که در آسمانها و زمين هست از آن اوست ، که همگي مطيع او هستند (26) و اوست که آفرينش را شروع ميکند و باز هم تجديدش مينمايد و آن برايش آسانتر است . ومَثَل بالاتر در آسمانها و زمين خاص اوست ، و همو پيروزمند فرزانه است (27)**

از متن فوق بطور عادی و طبیعی فهمیده میشودکه در این چیزها «آیه» (= نشانه) خداوند هست ، یعنی اینکه اگر این چیزها دنبال شود معرفت بهتری نسبت به خداوند حاصل میشود :

1 – در آفرینش انسانها – 2 – در انتشار بشر در روی زمین – 3 – در آرامشی که در اثر ازدواج برای آحاد بشری حاصل میشود - 4 – در آفرینش آسمانها و زمین - 5 – در اختلاف زبان های انسانها - 6 – در اختلاف رنگ های انسانها - 7 – در موضوع خواب – 8 – در موضوع بیداری ِ پس از خواب – 9 – در نظام رزق رسانی انسانها – 10– در رعد و برق – 11 – در حالات روانیِ متناقضِ همزمانِ آدمی – 12 – در نزول باران – 13 – در «زنده شدن» زمین در اثر آن – 14 – در آسمان و برقراری و دوام آن – 15 – (و در برخی چیزهای دیگر که برای رعایت اختصار از ذکر آنها چشم پوشیدیم)

حالا اگر کسی این سرنخ ها را دنبال کرد پا در وادیِ چه علومی گذاشته؟

**به عبارت دیگر در آیات مذکور سر نخ این علوم هست :**

**زیست شناسی ، دیرینه شناسی ، زمین شناسی ، روان شناسی ، نجوم ، زبان شناسی ، انسان شناسی ، اقتصاد ، هواشناسی ، فیزیک عمومی ، مکانیک عمومی ، مکانیک سیالات ، خاک شناسی ( و همه اینها هم به ریاضیات نیاز دارد ، چه ریاضیات پایه و چه پیشرفته !)**

ملاحظه فرمودید؟ اینها فقط سرنخ هائی است که **فقط در 8 آیه قرآن** است و تازه، ما در برشماری آنها به اختصار پرداختیم ، و از این نوع آیات در قرآن خیلی زیاد است و اگر میخواستیم بر بشماریم آنقدر طولانی میشد که از حوصله بیرون میبود ،

بله ، اینطوربودکه قرآن مشوق و موجد و موسس علوم و فنون و تمدنی شد ، که بشر، دیروز و امروز و فردا و فرداهای دیگر ، درگستره و قلمرو آن زندگی میکند .

**یک مثال برای «سرنخ» بودن این نوع آیات قرآنی**

در ابتدا به متن ذیل که آیه ای از سوره ممتحنه است توجه کنید :

**اي مسلمانان ! هنگامي که زنان مسلمان مهاجر بسوي شما آمدند امتحانشان کنيد .** {البته خداوند به ايمان آنها داناتر است} **پس اگر آنها را مومنه يافتيد بسوي کفار برشان نگردانيد . نه اينها براي آنها حلالند ونه آنها براي اينها . وآنچه آنها خرجشان کرده اند بهشان بدهيد و گناهي ندارد پس از اينکه اجر و مهرشان را بدهيد با آنان ازدواج کنيد ..... (10)**

قسمتی را که در { } قرار داده ایم یک قسمتِ «پرانتزی» از متن آیه است ، دلیل پرانتزی بودنش هم این است که اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را بهم وصل کنیم روال سخن صاف و یکدست و بی سکته میشود **(البته در** **این مورد در کتاب خویش به نام «آموزش تفسیر قرآن» - که در سایت هم هست - توضیحی داده ایم)** اگر به متن و این قطعه پرانتزی دقت کنیم ماحصل مجموع آنها این خواهد بود که ای مسلمانان خودتان **علوم و فنون** **مورد نیاز خویش را بسازید و چشمتان همیشه به «آسمان» نباشد** ، به دیگر سخن ، یعنی اینکه ای مسلمانان در این مورد به پیامبر (ص) مراجعه نکنید که «یا رسول الله این خانمِ مهاجر مورد تایید هست یا نه؟» و خودتان به سوال مذکور جواب دهید ، و برای اینکار ، خودتان ضوابطی تدوین کنید.

در آیه فوق به روشن ترین وجه به مسلمانان می آموزد که **از «آسمان» فقط** **در حد سرنخ توقع کمک داشته باشند** و نه (مانند آن روزهای اولیه) درگیری با کاری که در حدّ استعداد های خودشان هست .

**البته قرآن کتاب فیزیک و شیمی و ...... نیست ، اما ، به همان روشی کار میکند که وحی در برانگیختن آن کلاغ برای آموزش پسر آدم در موضوع تدفین جسد برادرش کرد ، یعنی به او سرنخ داد و بقیه اش را برعهده شعور و استعداد ذاتی خود او واگذاشت .**

**قرآن پر است از این سرنخ ها ، که برای بشر دیروز موسس و موجد علوم و فنون و پایه گذاری تمدن امروز گشت ، و امروز هم سرنخ هایی برای بشر قرن بیست و یکم دارد که موجب برون رفت او از مشکلات و معما ها و درد و رنج های موجود او است که اگر پیگیری شود راه های برون رفت رخ خواهد نمود.**

امیدوارم این مختصر توانسته باشد جواب آن چند سطر در مورد وحی را داده باشد و خواننده محترم بداند که با علم به اینکه شما خواننده ای عالم و فرهیخته میباشید خیلی خیلی رعایت اختصار را کرده ایم ، و الّا این بحث ظرفیت ده ها برابر این مختصر را میطلبید .

ایشان همچنین فرموده :

*ماهیت وحی چیست؟ آیا آن چیزی جز فرو رفتن در لایه های روحی خود پیامبر(ص) است؟ و آیا آنچه او به عنوان خدا و فرشتگان و شیاطین و بهشت و جهنم درک می کند، چیزی جز لایه های روحی خودش نیست؟ و آیا آنچه را که او بیان می کند، چیزی جز تجربیات روحی خودش است؟ آیا در حالت وحی چنان نیست که لایه بالاتری از وجود خودش با لایه ای فروتر از خودش سخن می گوید؟ آیا این تجربیات عرفانی و یا تجربیات نزدیک مرگ که شخص در آن حالت، خود را خدا می یابد و یا خود بالاترش به خود فروترش سخن می گوید، نمی تواند مؤید این فرضیه باشد؟ آیا آنچه را که پیامبران در قالب برپایی قیامت و حضور در بهشت و جهنم می یابند، چیزی جز همان صور برزخی و رؤیایی و مثالی خودشان نیست؟ و آیا بر اساس آن نمی توان گفت که اساساً خدا و فرشته و شیطان و بهشت و جهنمی خارج از روح و روان شخص وجود ندارد؟*

*و آیا معقول است که این جهان با این عظمت که میلیاردها سال گذشته تا به کمال کنونی رسیده است، با یک دمیدن در شیپوری نابود شود؟ و آیا اگر عالم پس از مرگ،‌ جنبه روحی و برزخی داشته باشد، مزاحم عالم مادی کنونی است و جا را برای وجود عالم کنونی تنگ می کند؟*

این بحث دو قسمت دارد :

1 - ماهیت وحی 2 - نا معقولی برخی از خروجی های وحی

که اینک ذیلا هریک را جداگانه رسیدگی میکنیم :

**ماهیت وحی**

آنچه در بالا مشاهده میشود تکرار اقوالی است که بطور خلاصه میگویند قرآن قول خود پیامبر است ، منتها یکی میگوید «خواب» های اوست (سروش) و یکی میگوید «فهم» های اوست (مجتهد شبستری) و محمد ارکون و حامد ابوزید و برخی دیگر هم چیزهایی شبیه به همین ها میگویند و قدر مشترک همه اقوالشان «یفرقون بین الله و رسوله» است و صراحتا با نصوص واضح قرآنی مغایر و مخالف و مضاد است و لذا بدون اینکه سخنگوی قرآن باشیم به عنوان یک «قرآن خوان» میگوئیم مردود است .

(و در مقاله پاسخ به دکتر سروش بحث کافی در مردودیت فوق کرده ایم و در اینجا هیچ نمیخواهیم وارد آن شویم و کنجکاوان احتمالی را به همانجا ارجاع میدهیم)

اما ، از آنجا که این موضوع در چارچوب یک بحث هرمنوتیکی عنوان شده ، و گفته شده که ما باید قواعد زبانی و معانی کلمات را درک کنیم و نیز تاریخ و جامعه شناسی آن روزهای نزول وحی را بشناسم (که تا اینجا صحیح است) و سپس میرسند به اینکه می باید ماهیت خود وحی را نیز بشناسیم ، عرض میکنیم که ورورد به این حوزه اخیرالذکر محال است و کار کسی که بخواهد به این حوزه وارد شود مانند کار کسی است که آب در هاون میکوبد و یا اینکه در قابلمه ای که جز آب در آن نیست میخواهد هلیم بپزد .

و وجه محال بودن درک چیستی وحی به این است که وحی بر ما محیط است و ما در آن محاط میباشیم (واگر کسی ان قلت کند که ما در این جهان هم محاط هستیم پس چگونه است که اینهمه علم در باره آن یافته ایم و اینهمه تصرفات در آن کرده ایم در جواب میگوئیم ما در این جهان محاط نیستیم بلکه این جهان خانه ما است و ما صاحبخانه هستیم و علم ما از جهان و تصرفات ما در جهان از نوع علم و تصرفات مالکانه است و ما و کل جهان ما محاط در وحی هستیم)

خداوند در قرآن آنهمه از «آیات» و «صفات» خویش گفته ، اما یک کلمه در باره ذات خویش نفرموده ، و همچنین آنهمه در باره «حواشی» و عاملان و کارگزاران وحی گفته اما یک کلمه در باره چیستی وحی نفرموده ، چرا؟ زیرا ما راهی به درک این دو آیتم نداریم ، همانطور که یک روبات راهی به درک سازنده خود ندارد و نمیتواند داشته باشد .

دلیل قرآنی این موضوع هم «وما اوتیتم من العلم الا قلیلا» است که در باره چیستی «روح» آمده ، و برخی از علماء ناوارد و ناشی «روح» را به چیزی تفسیر کرده اند که قرآن آن را «نفس» نامیده ، در حالیکه منظور از «روح» در آیه سوره اِسراء همان چیزی است که در «تنزل الملائکه و الروح» و «نزل به الروح الامین» و «روحا من امرنا» و «روح القدس» و امثال آنها است ، نه روح انسانی که موضوع علم روانشناسی و تکنیک روانپزشکی است و روح انسانی در قرآن «نفس» نامیده شده است .

در پایان این قسمت نمیتوانم از گفتن این اظهار تعجب خودداری کنم که نمیدانم این چه «...»ی است که در باره وحی همه چیز میگویند غیر از آنچیزی که خود قرآن با صراحت و با تکرار زیاد میگوید که پیامبران مانند لوله آب و مانند نوارضبط صوت و مانند نامه رسان هستند («عبد» هستند) که چیزی را که از وحی دریافت میکنند بدون دخل و تصرف و بطور کامل همان را تحویل میدهند ، این «لایه های روحی» و «تجربیات روحی» و «لایه بالاتری از وجود خودش با لایه ای فروتر از خودش سخن می گوید» یعنی چه؟

آقایان ! یکبار هم خود قرآن را بخوانید !

**نا معقولی برخی از خروجی های وحی**

این نیز از جنس آن سوءبرداشت هایی است که قبلا دیده ایم ، در این مورد به دو تا از مولفه های آخرتی اشاره نموده و آنها را «مشکل دار» دیده ، در حالیکه اگر یکبار قرآن را خوانده بود ، متوجه میشد که قرآن آخرت را به زندگی کاملی که زمین پس از باران بهاری پیدا میکند و از خواب زمستانه که زندگیی نزدیک به مرده دارد بیدار میشود و طراوت و سرسبزی و بالندگی می یابد ، (در آیه های 9 تا 11 سوره ق و جاهای زیاد دیگر) مثال میزند ، و نیز در جای دیگری شرایط فعلی جهان را به زندگی در آخرِ شب که چیزی نزدیک به مرگ است ، و آخرت را به زندگی در روز که زندگی در آن کامل است (در آیه های 17 و 18 سوره تکویر) مثال میزند و توصیفاتی که وحی از قیامت میکند ، نه تنها هیچ وجه مشترکی با آنچه ایراد مذکور نشاندهنده آن است ندارد ، بلکه ، اصلا چیز دیگری است ، و هم معقول و هم مطلوب است .

ایشان همچنین گفته :

### جامعیت قرآن

سئوال مطرح در اینجا این است که آیا قرآن جامع است و و بیانگر هر چیزی است که بشر تا روز قیامت به آن نیازمند است؟

در پاسخ می گویم:

اولاً، قرآن حتی در عصر و مصر پیامبر(ص) جامع تمام آموزه های دینی نبود؛ چه رسد به این که جامع تمام آموزه های دینی در تمام اعصار و امصار بعدی باشد.

قرآن به واقع، حاشیه ای بر دیانت عرب حجاز عصر پیامبر(ص) برشمرده می شود؛ این چنین که هرگاه قصد اصلاح و تکمیل آموزه ای دینی نسبت به دیانت عرب بوده، آیاتی نازل می شده؛

لذا در قرآن هرگز متن دیانت عرب نیامده؛ بلکه حاشیه هایی بر آن دیانت آمده است و متن دیانت عرب با حاشیه اش که قرآن باشد، برای آن عصر جامع و کامل دانسته می شود.

این 114 سوره ای که در قرآن به چشم می خورد، هر کدام ناظر به حاجات و سئوالات و مسائل عرب حجاز عصر پیامبر(ص) که به تدریج طی دوره رسالت آن حضرت، مطرح می شده، نازل شده است؛ نه این که ناظر به تمام مردم در همه اعصار و در زمینه همه موضوعات نازل شده باشد.

ثانیاً، اگر قرآن جامعیت داشت، دیگر حاجتی به مراجعه به سنت نبوی و عترت پیامبر(ص) وجود نداشت. این که پیامبر(ص) سفارش کرد که علاوه بر قرآن به عترت هم مراجعه کنید، خود دلیلی بر ناقص بودن قرآن و عدم کفایت آن برای اعصار دیگر است.

ثالثاً، در قرآن هرگز مسائل و حاجاتی که در اعصار بعدی مطرح شده، نظیر بیمه، بانک داری، تفکیک قوا، انتخابات، شبیه سازی، تلقیح خارج از رحم، رحم اجاره ای و مانند آنها نیامده است و این نمونه هایی است که از ناقص بودن قرآن حکایت می کند.

اگر گفته شود، در قرآن کلیات آمده و جزئیات به مراجعان به قرآن واگذار شده است تا از قرآن استخراج کنند، گفته می شود، در این صورت، هریک از کتاب های آسمانی دیگر مثل کتاب مقدس نیز جامع خواهد بود و لذا هیچ تفاوتی میان قرآن و غیر قرآن وجود نخواهد داشت.

علاوه بر این که اساساً این سخن که در قرآن، فقط کلیات آمده  است، باطل است؛‌ چون در قرآن جزئیات بسیاری از موضوعات نظیر جزئیات قصص آمده است. واقعیت این است که در قرآن هم کلیات آمده و هم جزئیات، و از این جهت هیچ تفاوتی میان قرآن و سنت وجود ندارد؛‌ چون در سنت نیز هم کلیات و هم جزئیات به چشم می خورد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن به خلاصگی عرض کرده ایم)

ایشان همچنین گفته :

### مغیبات قرآن

سئوالی که اینجا مطرح است، این است که آیا در قرآن نظر به این که راجع به حقایق غیبی نظیر خدا و فرشتگان و شیاطین و قیامت و بهشت و جهنم سخن گفته شده و تمثلات پیامبر در این زمینه ها در آن بازتاب یافته، باید از صلاحیت های خاصی برخوردار شد تا به مقاصد قرآن پی برد؟

پاسخ من این است که اگرچه ما هم اگر بتوانیم با ریاضت و تهذیب خود را به مرتبه ای برسانیم که برای ما هم تمثلاتی چه در رؤیا یا در خلسه حاصل شود، بهتر می توانیم، آن مغیباتی را که پیامبر(ص) تجربه می کرد، درک کنیم؛ اما نظر به این که در قرآن، آن مغیبات به مشهودات دنیوی تشبیه شده و در قالب آنها بیان گردیده، ما در فهم آیات مغیبات هرگز در نمی مانیم و می توانیم به مقاصد آیات پی ببریم.

(پاسخ این بخش را در قسمت های مربوط به وحی دادیم)

ایشان گفته :

### بطون قرآن

سئوال مطرح راجع به بطون قرآن این است که آیا قرآن از چیزی به نام بطون که متمایز از کلام بشری باشد، برخوردار است و به عبارت دیگر، آیا در آن معانی ژرفی وجود دارد که متفاوت از معانی کلام های بشری است؟

در پاسخ باید گفت که بیش از دو معنا به هر کلامی قابل انتساب نیست:

یکی معنای عرفی است؛ یعنی همان معنایی که بر مواضعه و استعمال اهل زبان مبتنی است و لذا برای فهم چنین معنایی باید به عرف مراجعه کرد

و دیگر معنای عقلی است؛ یعنی لوازم عقلی و منطقی معنای عرفی که در منطق و اصول فقه بیان شده است؛

اما معانی بی ربط و آسمان و ریسمانی قابل انتساب به هیچ کلامی اعم از قرآن و غیر قرآن نیست و تفسیر به رأی برشمرده می شود. بنابراین، قرآن از این جهت با کلام بشری هیچ تفاوتی ندارد و لذا تحت عنوان بطون قرآن نمی توان معناهایی را به قرآن نسبت داد که نه عرفی است و نه عقلی. لذا قرآن خصوصیتی به نام بطون که سایر کلام ها از آن بی بهره باشند، ندارد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن دادیم)

ایشان بازهم گفته :

### وجوه قرآن

سئوالی که اینجا مطرح است،‌ این است که آیا قرآن از وجوه معانی مختلف برخوردار است و در آن می توان یک لفظ را به معانی مختلفی حمل کرد و همه آن معانی را صحیح و قابل انتساب به قرآن برشمرد؟

در پاسخ عرض می کنم که در هر کلامی، اگر لفظی باشد که به تنهایی و مستقل از جمله دارای وجوه متعددی از معانی باشد، اما هرگز در جمله بیش از یک معنا ندارد و وقتی اهل زبان چنین لفظی را در جمله ای به کار می برد، تنها یکی از معانی اش را اراده می کند و قرائن کلام اعم از مقالی و مقامی به طور واضح، مشخص می کند که کدامیک از معانی اش مقصود گوینده است.

برای مثال لفظ شیر در زبان فارسی که به تنهایی دارای معانی شیر خوردنی و شیر آب و شیر درنده و آدم شجاع است، وقتی در جمله ای به کار می رود، تنها یکی از این معانی را می تواند داشته باشد؛ نظیر این که کسی سر سفره نشسته است و می گوید، «شیر را بیار تا بخوریم.» در چنین جمله ای فقط همان معنای «شیر خوردنی» مراد شده است و ادعا این که معانی دیگر نیز قصد شده، زورگویی شمرده می شود.

قرآن نیز از این جهت هیچ تفاوتی با کلام بشری ندارد و لذا ادعای این که الفاظ قرآن ذو وجوه است و معانی متعدد صحیحی را در بردارد، نادرست است. سبب چنین ادعایی این است که قرائن الفاظ قرآن مورد توجه قرار نمی گیرد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن دادیم)

ایشان گفته :

### محکم و متشابه

اینک سئوال این است که آیا در قرآن محکم و متشابه هست و بدون ارجاع آیاتی که متشابه خوانده می شود، به آیاتی که محکم نامیده می شود، امکان فهم آیات متشابه وجود ندارد؟

پاسخ این است که:

اولاً، وقتی متشابه به این معنا در یک کلام به وجود می آید که یا گوینده فصیح و بلیغ نباشد و یا قصد افهام مقصود نداشته باشد و یا شنونده به قرائن کلام توجه نداشته باشد و از این جهت هم میان قرآن و غیر قرآن هیچ تفاوتی وجود ندارد و لذا نمی توان برای قرآن یک خصوصیت جداگانه ای به نام وجود متشابهات در آن قایل شد.

ثانیاً، اساساً، این ادعا باطل است که در قرآن متشابه وجود دارد؛ یعنی در آن آیاتی باشد که معنای آنها روشن نباشد و جز با ارجاع به آیات محکم، معنایشان آشکار نشود؛ زیرا وقتی به سیاق تمام آیاتی که متشابه است، نظر شود، به وضوح قرائنی پیدا می شود که معنای آن آیات را آشکار می سازد.

(موضوع محکم و متشابه اصلا از این نوع ، که فوقا گفته شده ، نیست ، بلکه از نوعی است که شرح آن کمی مفصل است ، و اگر بخواهیم خلاصه اش کنیم میتوان گفت از نوعی است که به آن «ذوبطون» و «ذو وجوه» میگویند که در هر عصری یکی یا چند تا از آن بطون و وجوه – متناسب با استعداد درک مردمِ آن عصر – درک میشود ، که این هم از عناصر اعجازی قرآن میباشد ، و به عنوان یک مثال آیه 45 سوره نور را داریم که هم به حیوان شناسی قدیم میخورد ، و هم به نظر داروین و پس از او ، که به مورد اخیر بهتر میخورد ، و از این نوع مثالها در قرآن خیلی خیلی خیلی زیاد یافت میشود واصلا خود این موضوع یک موضوع خیلی خوبی است برای پایان نامه های فوق لیسانس و دکترا)

ایشان گفته :

مفسر می تواند از رهگذر جایگزینی و قراردادن خود به جای مؤلف و نیز در جهان مؤلف از تأثیرگذاری روان و جهان خودش در تفسیر متن بکاهد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به چیستی وحی دادیم ، اما غیر از چیزی که در آنجا گفتیم خود این موضوع خیلی «بحث بر» است ، اما ، فضا و حوصله خوانندگان محدود است و لذا واردش نمیشویم ، اما خلاصه اش این است که این موضوع به گفتن آسان است ، اما ، انجامش محالیت عقلی دارد)

**از این قلم :**

**الف – کتب مرتبط با علم تفسیر قرآن**

**1 – آموزش تفسیر قرآن کریم**

خودِ اصلِ تفسیر ده جلدی ما که « **سخن نو در تفسیر قرآن**» نام دارد مبتنی بر یک رویکرد تفسیری جدید است که با توجه به مبانی و قابلیت ها و آثار و نتایجش تا کنون نظیر و مشابهی نداشته است و لذا واقعا « **سخن نو**» میباشد و میتواند مطلوب نواندیشان و روشنفکران مسلمان باشد .

**مبنای اصلی تفسیری ما در تفسیر « سخن نو» این است که قبل از اینکه وارد کارِ تفسیرِ یک قطعه قرآنی بشویم ، می باید پیشاپیش دانسته باشیم که «خلاصه محتوا»ی سوره ای که قطعه مورد نظر ما در آن است ، و همچنین خلاصه محتوای خود قطعه قرآنیِ مورد نظر چیست .**

ما برای این کار (یعنی دانستنِ پیشاپیشِ آن دو مورد پیشگفته) «روش» و «الگوریتم»ی ساخته ایم که به روشنی و تفصیل در این کتاب توضیح داده شده است .

روش مذکور شباهتی دارد به کار کسانیکه در آزمایشگاه ها با درصد گیریِ نتایج و رسم نمودارها نتیجه گیری هایی میکنند ، و نیز شباهت دارد به کار تحلیلگرانی که – مثلا - در سازمان ملل متن سخنرانی رهبران کشورها را بررسی میکنند و در این راه از شمارش کلمات و میزان تکرار آنها سعی میکنند منظور غائی سخنران را کشف کنند ، و همچنین شباهت دارد به کار کسانیکه در مراکز آمارگیری با تجزیه و تحلیل داده های آماری نتایج کیفی میگیرند . به عبارت دیگر در این روش نیز از یافته های کمّی نتایج مفهومی گرفته ، و بوسیله آن متن اصلی بهتر فهمیده میشود .

روش مذکور علاوه بر کمک موثر در درک بهترِ معنی متن قرآن کریم فواید ارزشمند مهم دیگری نیز دارد که ذیلا عرض میکنیم :

(**1) - استفاده از این روش ، سبب حفظِ خطِّ سیرِ مطلبِ سوره­ هایِ بلند** **در ذهن تلاوت کننده میشود** .

**(2) - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول** **سوره­ها» کمک نموده است .**

**(3) - با استفاده ازاین روش ، ابهام 1400 ساله حروف مقطعه گشوده شده** **، و برای آنها معانی معقول و قابل پذیرشی پیشنهاد ­شده است .**

**(4) – با استفاده از این روش در بسیاری از جاهای پراختلافِ بین مفسران رفع اختلاف شده است** (برای توضیح بیشتر در بارهردیف های 2و3و4 فوق در قسمت های آتی همین بروشور مطالبی آمده است)

**(5) - با استفاده از این روش برای قَسَم­های قرآنی معانی معقول و مقبولی** **ارائه ­شده** (درحالیکه معمولا در تفاسیر می بینید هنگام معنی کردن قسم ها از روایات و یا نقل قول قدمااستفاده میشود)

**(6) - با استفاده ازاین روش برای بسیاری از آیات ، معانی جدیدی** **ارائه ­شده است .**

**(7) – با استفاده از این روش به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها** **نشده­اند کمک شده است .**

**(8) – با استفاده از این روش انسجام ارتباطیِ آیات در داخل سوره­ها نشان داده شده است .**

در این کتاب **هشت کلید تفسیری مهم** ارائه داده ایم که بی توجهی به آنها ، و رعایت نکردنشان ، نه تنها مفسر را از رسیدن به نتیجه مطلوب دور میکند ، بلکه ، اغلب ، سبب خطاهای مهم نیز میگردد .

در این کتاب ضمن توضیح کافی مطالب فوق ، نمونه و **سرمشق آموزشی** هم ارائه کرده ایم تا نوآموزان این رشته بتوانند اولین قدم های خویش را با توجه به آن سر مشق ها بردارند ، و همچنین از طریقِ طرحِ برخی **سئوالات تیپیک** ، به عنوان نمونه ، به نو مفسران کمک کرده ایم در بحث های خود سوال های ممکن خوانندگان خود را پیشاپیش در نظر گرفته و با جواب دادن به آنها کار اصلی خویش را (که تفسیر متن قرآنیِ در دست باشد) پی گیرند .

این کتاب به اشخاص مستعد و علاقمندِ کارِ تفسیری کمک میکند خودشان راسا به استنباط از قرآن کریم بپردازند .

**2 – صدها ایراد بر تفاسیرِ کلاسیک**

این کتاب نیز بار آموزشی دارد ، و منظور از تدوین آن نشان دادنِ کاملترِ خطاهائی است که بطور خیلی مجمل و اشاره ای در کتاب آسیب شناسی تفسیر قرآن کریم مطرح شده ، و البته اجابت درخواست برخی از خوانندگان عزیز همان کتاب نیز (که خواهان نمونه های بیشتری بوده اند) در نگارش این کتاب موثر بوده است .

در این کتاب بیش از دویست ایراد ، مربوط به نصف حجم قرآن کریم (به ترتیب نزول) آورده شده ، و فیش-یاداشت های بیش از دویست و پنجاه ایراد دیگر نیز تهیه شده ، که پس از فراغت از کارهای در دست – انشاءالله بزودی- بصورت جلد دوم همین کتاب ارائه خواهدشد. در این کتاب برای استخراج ایراد ها ، مطالعه تفاسیرِ مورد نظر بصورت «تورق» (ونه خیلی دقیق) انجام شده و اگر بطور دقیق کار میشد ایرادهای بسیار بیشتری ظاهر میشد اما چون منظور ما به همین مقدار هم حاصل میشود از تدقیق بیشتر صرفنظر نموده و انتظار داریم مفسران جوان به آن بپردازند .

**3 – سخن نو ، در ترتیب نزول ، و زمان نزولِ ، و حروف مقطعه**

نکته بسیار مهم در باره این کتاب این است که ضمن اینکه به سه موضوع جذابِ ( ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، در جریان این کار از **دو کلید تفسیری مربوط به این روش تفسیری** استفاده نموده ، و اگر از آنها استفاده نمیشد نتایجی که که در این کتاب حاصل شده است حاصل نمیشد ، و این موضوعی است که قاعدتا نباید از دید نومفسران و جوانان مفسر دور بماند .

**4 – هند بوکِ مفسرانِ موضوعی**

موضوع این کتاب «جستجویِ موضوعی» در موضوعاتی با تنوع زیاد در متن قرآن کریم است که در فایل word آن صورت میگیرد .

متن کتاب طوری طراحی شده که **اولا** به ترتیب نزول و **ثانیا** با تقطیع کافی و **ثالثا** ترجمه روان و **رابعا** عصاره گیریِ محتوائی پاراگراف ها و **خامسا** امکان دسترسی به تفسیر مفصل هر پاراگراف از طریق بهره گیری از امکانات hyperlink در نرم افزار فوق الذکر و **سادسا** امکانِ تکمیل توسط خود کاربر برای رفع نیاز های ویژه خویش است و **سابعا** مزایای دیگری نیز دارد که ، در مجموع ، این کتاب را به پایه یک مرجع در موضوع کتاب های علوم قرآنی میرساند .

هایپر لینک اشاره شده ، برای مراجعه به پاراگراف مربوطه در خود تفسیر اصلی ، است و فقط وقتی بطور کامل کار میکند که این کتاب با ده جلد تفسیر اشاره شده در فضای واحد قرار داشته باشد (مثلا هند بوک و تفسیر ده جلدی در یک فولدر یا در یک سی دی قرار داشته باشند)

**5 - سره و ناسره در روایات معراج**

در این کتاب دو روایت در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است ودیگری که خیلی هم بلند و طولانی – حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، و دائما در اینجا و آنجا (مثلا منابر و تفاسیر) نقل میشود ، **لا اقل** ، حاویِ 16 مورد مخالفت با قرآن ، 10 مورد مخالفت با عقل ، و 4 مورد مخالفتِ قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت است ، و این از باب نمونه است، و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستیِ روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

**6 – تفسیر به رای و چند موضوع مرتبط**

این کتاب حاوی بحثی در مبانی تفسیری است و به ردّ یک خرافه (که برطبق آن ، عده ای ، بسیاری از کارهای تفسیری را «تفسیر به رای» قلمداد میکنند) می پردازد ، و برای مفسران جوان بسیار مفید است .

**7 – هزاران سوال تفسیری**

این کتاب شامل دو بخش اصلی است که **اولی** کم حجم و **دومی** پر حجم است .

بخش **اول** شامل مجموعه ای از سوال ها است که هر مفسر به هنگام تفسیر هر پاراگراف می باید به مجموعه آنها نظر داشته ، و متعرّضِ برخی از آنها که به پاراگراف موردِ تفسیر او مربوط است ، بشود .

بخش **دوم** شامل سوالاتی است که این قلم به هنگام تفسیر خویش از پاراگراف های قرآن کریم به آنها برخورد ، و برای راهنمائی مفسران جوان آنها را در داخل تفسیر پاراگراف ها تحت عنوان «سوالات» نگاشته است .

مطرح کردن آنها در داخل متن تفسیر برای حصول دو منظور بود:

1 – رعایت اختصار (از طریق نگفتنِ چیزی که خود خواننده با یک پرسش کوتاه میتواند بفهمد ) 2 - آموزش از طریق غیر مستقیم .

چون معمولا مردم حوصله مطالعه متون مفصل را ندارند ، برخی از این سوال ها را انتخاب نموده و به عنوان یک متن کمک آموزشی (برای مفسران جوان) در این کتاب قرار داده ایم. این کتاب (با توجه به ترتیب نزول) حدود یک سومِ اولِ متن قرآن کریم را شامل میشود و امیدواریم که تدریجا تکمیل و (انشاءالله بزودی) تمام حجم قرآن کریم را در بر گیرد ولی همین مقدار هم ارزش آموزشی کافی را (برای نو مفسران) دارا است .

**8 – خلاصه ترین تفسیر قرآن (متن عربی + درس و درب ها)**

این کتاب در حقیقت متن عربی ِ قرآنِ به ترتیبِ نزول است که هم – برحسب همگن بودنِ آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد . وبرای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند .

**9- تفسیر تک جلدی فارسی (متن ترجمه فارسی + اِعمال نتایج تفسیری)**

این کتاب در حقیقت ترجمه کتاب قبلی است که همه خصوصیات مثبت آن ( ترتیب نزول ، پاراگراف بندیِ کمک کننده به فهم) را دارد . بعلاوه انتخاب ترجمه ای از کلمات خاص که تناسب بهتری با عصاره مفهوم پاراگراف داشته باشد ، مشخص کردن محل التفات ها ، و واگذاری به مخاطب ها ، و . . . لذا نمیتوان آن را صرفا یک «ترجمه» نامید ، بلکه با توجه به ویژ گی هایش یک تفسیر است ، اما ویژگی آن کم حجمی اش است که پس از جذب خواننده وادارش میکند برای رفع تشنگی معنویی که احتمالا پس از مطالعه آن بدست آورده ، به سراغ جلدهای دهگانه خودِ تفسیر برود .

**10 - راهنمای تحلیلی**

در این کتاب برای 114 سوره قرآن «عصاره محتوا» استخراج شده که اصطلاحا هریک از آنها را «درس» سوره مربوط می نامیم .

همچنین برای حدود 750 پاراگراف عصاره محتوا استخراج شده که اصطلاحا آنها را «درب» های آن پاراگراف ها می نامیم .

نیز در ابتدای کتاب مبانی تفسیری خویش را با شرح کافی توضیح داده ایم .

**ب – کتب نگاشته شده بر اساس این دیدگاه های تفسیری**

**11 - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان**

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن 19 به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایتِ این جهانیِ پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگیِ آدم» که روایتِ فرا جهانیِ آن پدیده است ، جداگانه ، و تماما باذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایتِ فرا جهانیِ مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

**12- سیر و سلوک قرآنی**

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی ونیز هندی و بودایی و امثالهم) وغیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند ، که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و معبد و صومعه و دیرِ رهبانیگری است که به عنوان محل«سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی – که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته ، و ضمن بررسی نقادانه برخی از عناصر رایجِ مکاتبِ سیر و سلوکی ، روشهای قرآنیِ سیر و سلوک و تهذیب نفس را پیشنهاد نموده است .

**13 - آثار قوم لوط**

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرنخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باشتان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسنادِ موجودِ اعجاز قرآن بیافزایند .

**14 - حدود شفاعت**

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشهورِ آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و . . . کن» و « سنّی چه حج کند و چه . . . کند یکی است»

در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صِرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد . . .

در این کتاب حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

**15 – سخن نو در اصلاحِ الگویِ رایجِ حیات اخروی**

در این کتاب در ابتدا به نقادیِ «الگوی ذهنیِ رایج حیات اخروی» پرداخته و سپس با استفاده از بحث های قرآنی الگوئی را پیشنهاد کرده که در آن آثاری از آن مواردِ انتقادیِ مطرح نیست .

**16 – رهنمود های قرآن برای بشر قرن حاضر**

موضوع بحثِ این کتاب در سه فصل عرضه شده ، که در فصل اول با شاهد آوری از آیاتی از کلام خدا نشان داده میشود که چگونه بشر ابتدائی با استفاده از رهنمودهای وحی از زندگی حیوانی فاصله میگیرد ، و در فصل دوم کارنامه قرآن را در متمدن سازیِ بشر مورد ارزیابی قرار میدهد ، و در فصل پایانی ضمن مطرح کردن برخی دغدغه های بشر فعلیِ قرن بیست و یکمی رهنمودهای قرآنی را برای درمان آلام بشری و رفع دغدغه های فکری و روانی بشر امروزی بیان میکند .

**17 - شناختِ وجوهِ کلّی اعجاز قرآن**

در این کتاب از 9 لحاظِ کلّی ، به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را – به حق – معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی که «مسلمانِ شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

**18 – جواب دکتر سروش**

در این کتاب سخنرانی اخیر دکتر عبد الکریم سروش (تحت عنوان «خواب احمد») که طی آن قرآن را «خوابنامه» پیامبر (ص) نامیده ، را به چالش کشیده و نشان داده که علاوه بر اینکه قرآن نمیتواند گفته کسی غیر از خداوند باشد ، ضمنا نشان داده که نتیجه گیری های دکتر سروش بر مبانیی بسیار سست و نا استوار مبتنی است .

**19 – خرافات زدائی در باره وجود مقدس امام زمان (ع)**

در این کتاب تصوراتِ خرافیِ رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده ، و علاوه بر آن ، مستندات قرآنیِ وجود آنحضرت را نیز بیان نموده ، ونیز به بررسیِ برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته ، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح ، و چقدر قرآنی ، و چقدر معقول است .

**20 – تاریخ نزول وحی از بعثت تا وفات**

روایات شان نزول و بطور کلی روایات ، در بازه زمانی اواخر بنی امیه و اوایل بنی عباس که همدوره امام باقر و امام صادق (ع) بود به عرضه انبوه رسید و این تقریبا 9 نسل پس از وفات «اصحاب» رسول خدا (ص) است ، و همچنین پیدایش اولین « سیره» مقارن اواخر هارون و اوائل مامون عباسی است که تقریبا 11 نسل پس از اصحاب است ، و این دو منبع از آنجا که هیچگونه دسترسی شفاهی به دوره نزول وحی از ابتدا تا هجرت نمیتوانسته اند داشته باشند ، و بعلاوه ، در آن روزها کتابت روی پوست و گران بود و تعداد باسوادان نیز کم بود مطلب قابل اعتمادی در باره بازه زمانی مذکور ندارند .

این کتاب که مستند به فقط آیات قرآن است ، ضمن اینکه در نوع خویش بی نظیر است ، اولین کتاب از این نوع است که خلاء مذکور را به قابل اعتماد ترین وجه پر کرده و اطلاعات درست و روشنی از روزهای نزول وحی (قبل از هجرت) به خواننده میدهد .

در این کتاب خواهید دید که چگونه جامعه نوپای اسلام رشد میکند و به قدرت معنوی و در عین حال اجتماعیی بی بدیل تبدیل میشود و نیز می بینید گه چگونه معارضان قدرتمند و ثروتمند آن به تدریج سپر می اندازند و رنگ می بازند تا اینکه بالاخره عرصه را تسلیم میدارند .

**21 – نقد فیلم محمد رسول الله**

فیلم محمد رسول الله (ص) از آن لحاظ که حاوی خرافاتی در باره وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) می باشد مورد دقت قرار گرفته و موارد مذکور نشان داده شده است .

**22 – افسانه هجرت صغیر**

موضوعِ به اصطلاح هجرت صغیر ، بنا بر قول مشهور ، اینگونه مطرح میشود که در سال هفتم بعثت فشارها و تضییقات علیه یاران پیامبر (ص) از حد گذشته بود و لذا برخی از مسلمانان به دستور خدا و پیامبر به حبشه هجرت نمودند .

ما نمیدانیم واقعا چنین مسافرتی صورت گرفته یا نه و مهم هم نیست ، اما آنچه مهم است قسمتِ «به دستور خدا و رسول» بودنِ مطلب است که ما با دلایل قرآنی نشان داده ایم بطور قطع چنین چیزی وقوع نیافته است .

**23 – لزوم تفکیک امر زمینی از امر آسمانی**

در این مقاله با دلایل قرآنی نشان داده ایم که خداوند در قرآن فقط به آن موضوعاتی که هدایت روحی و معنوی و عقلیِ مرتبط با آن است پرداخته و کاری با نیاز های زمینی از قبیل برق و آسفالت و زه کشی و تولید انبوه صنعتی و اختراع ماشین چاپ و دموکراسی و زیست شناسی و . . . نپرداخته و از آنجا که بشر خود بخود به این امور می پرداخته ، لازم نبوده در این قبیل موضوعات نیز وحیی صادر شود .

**24 – سمت و سوی اصلاحات ضروری**

تا گفته میشود «اصلاحات» فورا عده ای جبهه میگیرند و گارد می بندند ، و در این کتاب نشان داده شده که فقه شیعه در طول تاریخ بلند خویش بارها مورد تکامل و اصلاح و تکمیل قرار گرفت که آخرین مورد آن که در زمان مرجعِ عام شیعه که شیخ انصاری (معاصر با اواخر قاجارها) بوده به فقه جاری رسیده و در این کتاب با ذکر دلایلی نشان داده شده که اینک نیز نیاز چنین تحول و تکاملی احساس میشود و «جهت گیری» های ضرور در این رابطه نشان داده شده است .

**25 – آنتی سُها**

اگر عبارت «ایراد های قرآن» را در گوگل سرچ کنید خواهید دید حدود پانصد هزار مورد برای پیگیری در آن پیشنهاد میشود .

البته قرآن حتی یک ایراد هم ندارد چه رسد به پانصد هزار تا ! اینها کار کسانی است که بنا بر سفارش دشمنان اسلام و قرآن یک چیزهایی را برای رضایت اربابان خویش سر هم کرده و اباطیلی بافته اند .

از جمله کسی است که با نام مستعارِ «دکتر سها» کتابی به نام « نقدقرآن» نوشته که این قلم مهمترین بخش آن را که «تناقضات قرآن» نام دارد ، خیلی مودبانه پاسخ داده ، به این صورت که متن فصل مربوطه را بطور کامل نقل کرده و در هر قطعه از متن که نیاز به جواب بود ، همانجا ارائه جواب نموده ، و چون متن خیلی طولانی بود ، به بقیه فصول نپرداخته ، با این امید که جوانان صاحب قلم و صاحب نظر چنین کاری را در مورد سایر فصول همان کتاب و کتاب های مشابه کنند.

**ج - تفسیر قرآن (به نامِ) : «سخن نو در تفسیر قرآن»**

**1- جلد 1 (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)**

**2- جلد های 2 تا 10( شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)**

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول – ونیز از خودِ متن ِ تفسیر سوره ها - پیدا است، کاملا «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالبِ جنبیِ قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متنِ خود تفسیر در می یابد که مجموعا از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

**« قالب» ی را که ذیلا می بینید ، نشاندهنده «اسکلتِ» تفسیرِ همه پاراگراف ها در این مجموعه تفسیری است :**

سوره . . پاراگراف (شماره) آیاتِ از . . تا . .

|  |
| --- |
| **إِنَّ فِي خَلْقِ . . . (متن عربیِ پاراگراف مورد تفسیر)** |

**پیش تفسیر**

**1 – استخراج عصاره محتوای پاراگراف (از راه اول)**

**درس: (عصاره محتوای سوره که از خود سوره – به روشی که در قسمت «مبانی» توضیح داده شده - استخراج شده)**

**درب : (عصاره محتوای پاراگراف که برآیندِ «درس» مذکور و متن آیات پاراگراف است)**

**استخراج عصاره پاراگراف (از راه دوم)**

به علت اهمیتی که عصاره محتوای پاراگراف در این تفسیر دارد ، این کار از راه دیگری نیز انجام میشود (که معمولا از هر دو راه یک نتیجه حاصل میشود)

**از اول تا اینجا**

در این قسمت عصاره تک تک پاراگراف های پیشین را نقل میکند تا ذهن خواننده برای پاراگراف مورد مطالعه آماده تر شود . سپس مطابق آنچه ذیلا ملاحظه میفرمایید به خودِ پاراگرافی که موضوعِ کارِ تفسیری است پرداخته میشود .

در این پاراگراف می فرماید : (در اینجا عصاره پاراگراف - که ماحصل عصاره گیری پاراگراف از یکی از دو راه فوق الذکر است - ذکر میشود)

**سوالات**

در این قسمت برای تحریک ذهن خواننده ، سوالاتی تمرین-وار درج شده که مولف را از تطویلِ غیرقابل پرهیز دور ، و او را از اینکه به ذکر مطالبی بپردازد که خود خواننده میتواند آن را دریابد معاف میکند .

**حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها**

قرآن آنجا که در هر پاراگراف به قسمتی از داستانهای انبیاء سلف پرداخته ، قصدِ داستان پردازیِ صِرف نداشته ، بلکه موضوعی را مطرح میکرده که به اوضاع و احوالِ زمان و موقعیتِ نزول سوره و پاراگراف مربوط بوده ، و همینطور است در باره سایر عناصر هر پاراگراف ، از قبیل استدلال ها و وعده ها ، و وعید ها ، وغیره .

در این قسمت از هر پاراگراف ، باتوجه به متن آیات سعی میشود از طریقِ سوالِ مقدرِ «چرا خداوند به ذکر این مطلب پرداخت؟» اوضاع واحوالِ تاریخی و جغرافیائی و مقتضیات نزول آیات مربوطه را کشف کند .

**زاویه با تفاسیر رایج**

اسّ اساس این تفسیر بر استخراج عصاره محتوای سوره و عصاره های محتوای پاراگراف ها استوار است ، و این ، چیزی نیست که تا کنون هیچ مفسری به آن پرداخته باشد ، لاجرم ، این تفسیر در مواردِ نه چندان قلیلی با تفاسیر موجود زاویه قابل توجهی پیدا میکند،

در این بخش برخی از این موارد ارائه میشود .

**6 - پیشگوئی های تحقق یافته**

قرآن ، بطور کلی ، بیانی اعجاز آمیز دارد .

در این بخش ، در هر پاراگراف برخی از مولفه های مربوط به این باب (در صورتیکه مولف آن را درک کرده باشد) ذکر میشود .

**شرح مختصر**

در این قسمت برخی موارد را شرح میدهد که به خواننده کمک کند متن را بهتر بفهمد .

**مخاطبان اولیه از این پاراگراف چه تلقیی میداشتند؟**

در این قسمت با ذکر مطالبی به خواننده کمک میشود که درک کند مخاطب اولیه از این پاراگراف چه می فهمیده است .

**چه عناصر فرا زمانی و فرا مکانی در این پاراگراف هست؟**

البته قرآن منحصرا برای مخاطب های اولیه نازل نشده است ، ما معتقدیم پیامبر عزیز ما آخرین پیامبر و این قرآن برای همگان است ، لذا ، در این بخش ، آن قسمت های آن زمانی-آن مکانیِ مطالب پاراگراف را منتزع نموده و عناصر فرا زمانی- فرامکانیِ آن را شناخته و باز گوئی میشود .

**این پاراگراف حاوی چه رهنمودهایی برای بشر قرن حاضر است؟**

در این قسمت آن بخش از مطالب پاراگراف را که در بخش قبل بازگوئی کرده ایم ، از این لحاظ که برای آلامِ بشر قرن بیست و یکمی حاوی چه نسخه شفابخشی میباشد ، دیده و شناخته ، و معرفی مینماییم .

**جمع بندی و تفسیر**

در اینجا ترجمه ای از متن عربی پاراگراف می آید که در آن همه مطالبِ تفسیریِ قبلی دخالت داده شده و پاراگراف را برای خواننده کاملا مفهوم میکند .

**همه مطالب فوق در سایت :www.tafsir.jamal-ganjei.com هست و ایمیل jamalganjei@gmail.com نیز در خدمت است.**